


آیت الله العظمی مکارم شیرازی





# زهرا(علیها السلام) برترین بانوی جهان


نویسنده:

آیت الله العظمی ناصرمکارم شیرازی (دام ظله )



ناشر چاپی:

سرور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست ----- ۵
زهرا(علیها السلام) برترین بانوی جهان ----- ۸
مشخصات کتاب ----- ۸
بسم الله الرحمن الرحیم ----- ۸
فاطمه(علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۹
«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ ثَمَرَةُ فُؤادِی وَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْراءُ الْإنْسِیَّةُ(۱;) فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان من، و میو
«اِذَا اشْتَقْتُ اِلَی الْجَنَّةِ قَبَّلْتُ نَحْرَ فاطِمَةَ(۱;) هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم». ----- ۱۱
«اِنَّ اَوَّلَ شَخْص یَدْخُلُ عَلَیَّ الْجَنَّةَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد(۱;) نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می شود، فاطمه دختر محمد است». ----- ۱۲
«لَو لَمْ یُخْلَقْ عَلِیٌّ لَمْ یَکُنْ لِفاطِمَةَ کُفْوٌ(۱;) هرگاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت». ----- ۱۳
کمالات فوق العاده فاطمه(علیها السلام) از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از دیگر سوی ;سبب شد که م
اکنون ببینیم مهریّه فاطمه چه بود؟ ----- ۱۴
همیشه «مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده ها در مسأله ازدواج بوده است، مشکلاتی که گاهی تمام دورار
پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این مراسمی که برای تشکیل خانواده ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و جانشین
«ما زالَتْ بَعْدَ اَبیها مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ، باکِیَةَ الْعَیْنِ، مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ(۱;) بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سوزان
فضایل حضرت زهرا(علیها السلام) ----- ۱۷
در برابر فضایل عظیم اهل بیت(علیهم السلام) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن م
ارزش انسان ها مسلّماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرّب ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده ترین حیوانات پایین تر، و آنچه به این انسان
نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به
محبّت و عشق، قوی ترین جاذبه در میان دو موجود است. ----- ۲۲
می دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است. ----- ۲۳
با توجه به این که حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْیا رَأسُ کُلِّ خَطِیئَة» و همه تجربیات و مشاه
محبّت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبّت ساده نیست، حتماً از عواملی سرچشمه می گیرد که مهم ترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه فو
هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صفات الهی در جان او بیفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اثر م

ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشنی بر سعادت یک انسان است، و اگر کسی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او اثبا

هر نامی معمولا بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد. ---------- ۲۹

غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا(علیها السلام) داد که هر کدام از دیگری گرانبهاتر و پرار

داستان فدک یکی از غم انگیزترین و پرغوغاترین داستان های زندگی فاطمه بانوی اسلام(علیها السلام)خصوصاً، و اهل بیت(علیهم السلام) عموماً و تا

«فدک» بطوری که بسیاری از مورّخان و ارباب لغت نوشته اند: قریه ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک «خیبر» که میان آن و مدینه

گرفتن «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) مسأله ساده ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه اقتصادی آن تحت الشعا

چگونه فدک به اهل بیت(علیهم السلام) بازگشت؟ ---------- ۳۲

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غصب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه علی(علیه السلام) در دورا

فدک ـ چنانکه گفتیم ـ در زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) طبق آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) از سوی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا(علی

فدک ـ همان گونه که گفتیم ـ ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خرّم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی و پوشیده باشد اما عج

داستان غم انگیز فدک و طوفان هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در برگرفته، به خوبی نشان می دهد که توطئه بزرگی برا

بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چی

اشاره ---------- ۳۸

بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنّت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی خیال

این خطبه غرّا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و باید

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَم ابْتَدَأها، وَ سُبُوغِ آلاء اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَن والاها! ---------- ۴۲

«وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمّاه قَبْلَ اَنِ اجْتَبَلَهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنِ ابْتَعَثَهُ، اِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، وَ بِسَ

«ثُمَّ الْتَفَتَتْ عَلَیْهَا السَّلامُ اِلی اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قالَتْ: ---------- ۴۵

«ثُمَّ قالَتْ : اَیُّهَا النّاسُ! اعْلَمُوا اَنّی فاطِمَةُ، وَ اَبی مُحَمَّدٌ(صلی الله علیه وآله) اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً. ---- ۴۶

«فَلَمّا اخْتارَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ (صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ) دارَ اَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَتْ فیکُمْ حَسیکَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدِّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوِینَ، وَ نَبَغَ

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلاّ رَیْثَ (اِلی رَیْثَ) اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها، وَیَسْلَسَ قِیادُها، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَستَجِیبُونَ لِهِتافِ الشَّیطانِ الْغَوِیِّ وَ اِ

«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الاْنصارِ فَقالَتْ: ---------- ۵۲

دومین خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) ---------- ۵۵

بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود. ۵۵

این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است: ۵۶

«لَمّا مَرِضَتْ فاطِمَةُ(علیها السلام) الْمَرضَةَ الَّتِی تُوَفِّیَتْ فیِها اجْتَمَعَ اِلَیها نِساءُ الْمُهاجِرینَ وَ الاْنصارِ، یَعُدْنَها، فَقُلْنَ لَها: کَیفَ اَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِکِ یَابْنَةَ ر

«وَیْحَهُمْ اَنّی زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الاَمِینَ وَ الطّبِینِ بِاُمُورِ الدُّنْیا وَ الدِّینِ (أَلاَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسرَانُ الْمُبِینُ).

«اَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عِشْتَ اَراکَ الدَّهْرُ عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ. ۶۰

«اَمَا لَعَمْرِی لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ، ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلا الْقَعْبِ دَماً عَبِیطاً، وَ ذُعافاً مُبِیداً، هُنالِکَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِف التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَ الا

«قالَ سُوَیْدُ بْنُ غَفْلَةَ: فَاَعادَتِ النِّساءُ قَوْلَها(علیها السلام) عَلی رِجالِهِنَّ فَجاءَ اِلَیها قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهاجِرِینَ وَ الاْنصارِ مُعْتَذِرِینَ وَ قالُوا: ۶۳

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت علی(علیه السلام) می باشد، ولی د

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۶۴

# زهرا(علیها السلام) برترین بانوی جهان

## مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ - عنوان و نام پدیدآور : زهرا سلام‌الله‌علیها برترین بانوی جهان تالیف مکارم شیرازی مشخصات نشر : قم سرور ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری : ۲۴۷ ص. شابک : ۱۸۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۱۴۶۷-۰-۹ وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ چهاردهم)/ برون‌سپاری. یادداشت : چاپ چهارم ۱۳۷۹. یادداشت : چاپ هفتم ۱۳۸۰. یادداشت : چاپ دهم ۱۳۸۱. یادداشت : چاپ یازدهم ۱۳۸۳. یادداشت : چاپ دوازدهم ۱۳۸۳. یادداشت : چاپ چهاردهم. یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/م۷ز۹ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۵۲۳۰

## بسم الله الرحمن الرحیم

«کانَتْ مَرْیَمُ سَیِّدَةَ نِساءِ زَمانِها، اَمّا ابْنَتِی فاطِمَةُ فَهِیَ سَیِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِینَ مِنَ الاْوَّلِینَ وَ الاْخِرِینَ». مریم بانوی زنان عصر خود بود، اما دخترم فاطمه بانوی همه زنان جهان از اوّلین و آخرین است. (پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) * * * زنان در طول تاریخ سرگذشت دردناکی داشتند، و از آن جا که از نظر جسمانی نسبت به جنس خشن ـ مردان ـ کمی ضعیف تر بودند، به همین دلیل زورگویان و ظالمان در طول تاریخ سعی داشتند شخصیت انسانی آنها را لگدمال کنند، و چه جنایاتی که در این راه نکردند، به خصوص در محیط عربستان و در عصر جاهلیّت هر چند تمام دنیا در آن زمان در جاهلیّت فرو رفته بود ـ بیش از همه جا شخصیت زن پایمال شده بود، تا آن جا که زن را همچون کالایی مبادله می کردند ;سهمی از ارث مردان برای آنها قائل نبودند ;تولد دختر را ننگ می پنداشتند، و چنانکه می دانیم دختران را زنده به گور می کردند، و عجب این که حتی قوانین طبیعی را در این زمینه نادیده گرفته و می گفتند: «بچه های دختران ما فرزندان ما نیستند، فرزندان ما تنها بچه های پسران ما می باشند» و این شعر از آن زمان بر اساس همین تفکر به یادگار مانده است: بَنُونا، بَنُو اَبْنائِنا ;وَبَناتُنا *** بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الاْباعِدِ!(۱) اما اسلام که برای احیای ارزش های انسانی و الهی گام به میدان گذارده بود، سخت با این تفکّر جاهلی به مبارزه برخاست و برای احیای شخصیت از دست رفته زن، قیام کرد: از طریق موعظه و اندرز و آموزش های فرهنگی. از طریق وضع قوانین به نفع زنان و شرکت دادن آنها در مسائل مختلف و سرانجام از طریق شدت عمل در مقابل کسانی که حاضر نبودند در برابر این حقایق تسلیم شوند. در حدیث آمده است: اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت و به دیدن همسران پیامبر آمد، از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها اظهار بی اطلاعی کردند! اسماء به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! جنس زن گرفتار خسران و زیان است؟ (و شاید حق داشت این سخن را بگوید چون سالها از مبدأ وحی دور مانده بود، و گمان می کرد اصولی که بر جامعه جاهلیّت حاکم بود بقایایش هنوز باقی مانده است). پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا؟ عرض کرد: بخاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است! با این که سال پنجم هجرت بود و هیجده سال از طلوع اسلام می گذشت، و درباره احیای شخصیت زن در قرآن و احادیث مطالب فراوانی وارد شده بود، ولی باز برای تأکید بیشتر آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد، آیه ای که در حقیقت بیانگر همه ارزشهاست، ارزش هایی که در زنان و مردان یکسان است، و از برترین موقعیت برخوردار می باشد. ارزش هایی که در ده بخش خلاصه شده است. می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ) به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، (وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) و مردان با ایمان و زنان با ایمان، (وَالْقَانِتِینَ وَالْقَانِتَاتِ) و مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، (وَالصَّادِقِینَ وَالصَّادِقَاتِ) و مردان

راستگو و زنان راستگو، (وَالصَّابِرِینَ وَالصَّابِرَاتِ) و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، (وَالْخَاشِعِینَ وَالْخَاشِعَاتِ) و مردان با خشوع و زنان با خشوع، (وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ) و مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، (وَالصَّائِمِینَ وَالصَّائِمَاتِ) و مردان روزه دار و زنان روزه دار، (وَالْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، (وَالذَّاکِرِینَ اللهَ کَثِیراً وَالذَّاکِرَاتِ) و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، (أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً). خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. و به این ترتیب اسلام آخرین سخن را در این زمینه بیان کرد، و نشان داد که زنان و مردان دوش به دوش یکدیگر در مسیر زندگی به سوی خدا، و به سوی ارزش های انسانی گام بر می دارند، در صورتی که از شرایط یکسانی در این مسیر برخوردارند. بعضی تعجب می کنند چگونه اسلام به زنان حق داده است در برابر شیردادن فرزندان خود مطالبه اجرت کنند! «(فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ(؛)۲) و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید». کدام زن است که برای شیردادن به فرزند دلبندش مخصوصاً موقعی که با مرد زندگی مشترک دارد، اجر و مزدی مطالبه کند؟ ولی نباید فراموش کرد که این دستورات بخاطر آن است که اسلام بگوید نه تنها زن یک انسان است و دارای همه حقوق انسانی ؛نه تنها او در مورد اموالش حق تصمیم گیری دارد، و مرد نمی تواند بی رضای او، حق او را زیر پا بگذارد، بلکه اگر بخواهد در برابر شیر دادن هم حقش را مطالبه کند، می تواند و این دستور در آن محیط چه تأثیر عمیقی داشت! کوتاه سخن این که اسلام حق بزرگی بر زنان جهان دارد، زیرا آنها را از چنگال ظلم ظالمان تاریخ نجات داد، به شرط آن که دستورات اسلام در این زمینه مو به مو به کار گرفته شود. ------------------------------------------------------------

----------- ۱ . پسران ما، پسرانِ پسران ما می باشند ؛و پسرانِ دختران ما، پسرانِ مردان دور از ما هستند. ۲ . طلاق، آیه ۶ .

## فاطمه(علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

## «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی وَهِیَ نُورُ عَیْنِی وَثَمَرَةُ فُؤادِی وَرُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَهِیَ الْحَوْراءُ الاِْنْسِیَّةُ(؛۱) فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان من، و میوه دلم، و روح من است و او حوری انسان صفت است».

* * پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در آن سال که سال پنجم بعثتش بود در سخت ترین شرایط و حالات به سر می برد. اسلام منزوی بود، و مسلمانان اندک نخستین، شدیداً تحت فشار ؛محیط مکّه بر اثر شرک و بت پرستی و جهل و خرافات و جنگ های قبایل عرب و حاکمیت زور و بینوایی توده های مردم، تیره و تار بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آینده می اندیشید، آینده ای درخشان از پشت این ابرهای سیاه و ظلمانی، آینده ای که با توجه به اسباب عادی و ظاهری بسیار دور دست و شاید غیر ممکن بود. در همین سال حادثه بزرگی در زندگی پیامبر رخ داد، به فرمان خدا برای مشاهده ملکوت آسمان ها به معراج رفت، و به مصداق (لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا)(۲) آیات عظیم پروردگار را در پهنه بلند آسمان با چشم خود دید، و روح بزرگش بزرگتر شد، و آماده پذیرش رسالتی سنگین تر توأم با امید بیشتر. در روایتی ـ که اهل سنّت و شیعه هر دو بر آن تأکید دارند ـ می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در شب معراج از بهشت عبور می کرد، جبرئیل از میوه درخت طوبی به آن حضرت داد، و هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به زمین بازگشت نطفه فاطمه زهرا(علیها السلام) از آن میوه بهشتی منعقد شد. لذا در حدیث می خوانیم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فاطمه(علیها السلام) را بسیار می بوسید، روزی همسرش عایشه بر این کار خرده گرفت که چرا این همه دخترت را می بوسی؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جواب فرمود: «من هر زمان فاطمه را می بوسم، بوی بهشت برین را از او استشمام می کنم».(۳) و به این ترتیب این مولود بزرگ ازعصاره پاک میوه های بهشتی و از پدری همچون پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و مادر ایثارگر و فداکاری همچون «خدیجه» در روز بیستم جمادی الثانی گام به این دنیا نهاد، و طعن و سرزنش های مخالفین که پیامبر را بدون «نسل جانشین» می پنداشتند، همگی نقش بر آب شد، و به مضمون سوره «کوثر» فاطمه زهرا چشمه جوشان برای ادامه دودمان پیامبر

و ائمه هـدی و خیر فراوان در طول قرون و اعصار تا روز قیامت شـد. این بانوی بهشتی نُه نام داشت که هر کدام از دیگری پر معناتر و بیـانگر اوصاف و برکات وجود پربرکت اوست: ۱ـ فاطمه ۲ـ صدّیقه ۳ـ طاهره ۴ـ مبارکه ۵ـ زکیّه ۶ـ راضیه ۷ـ مرضیّه ۸ـ محدّثه ۹ـ زهرا همیـن بس که در نـام معروفش «فـاطمه» بزرگـترین بشـارت برای پیروان مکتبش نهفته است، چرا که «فـاطمه» از مـاده «فطم» به معنای جدا شدن، یا بازگرفتن از شیر است، و طبق حدیثی که از پیامبر گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) روایت شده به امیرمؤمنان علی(علیه السـلام) فرمود: می دانی چرا دخترم، فـاطمه نامیـده شـد؟ عرض کرد: بفرماییـد. فرمود: برای آن که او و شـیعیان و پیروان مکتبش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند.(۴) از میان نام های او نام «زهرا» نیز درخشندگی و فروغ خاصی دارد، از امام صادق(علیه السـلام) پرسـیدند: چرا فاطمه را «زهرا» می نامنـد؟ فرمود: زیرا زهرا به معنای درخشـنده است و فاطمه چنان بود که چون در محراب عبادت می ایستاد نور او برای اهل آسـمان ها پرتوافکن می شد، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین (پرتو افکن است)، لذا زهرا نام نهاده شـد. هنگامی که «خدیجه» که زنی با شخصیت و معروف به بزرگی بود، با پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) ازدواج کرد زنان مکه از او قطع رابطه کردنـد، و گفتنـد: او با جوان تهیـدست و یتیمی ازدواج کرده و شخصیت خود را پایین آورده است! این وضع همچنان ادامه یافت تا این که خـدیجه باردار شـد و جنینش کسـی جز فاطمه زهرا نبود. به هنگام وضع حمل به سـراغ زنان قریش فرستاد و از آنها خواست که در این ساعات حساس و پر درد و رنج به یاری او بیایند و تنهایش نگذارند، اما با این پاسخ سرد و دردآلود روبه رو شـد که : تو سـخن مـا را گوش نکردی، بـا یتیم ابوطـالب که مـالی نـداشت ازدواج نمودی، مـا نیز به کمـک تو نخواهیم شـتافت! خـدیجه بـا ایمـان، از این پیـام زشت و بی معنـا سـخت غمگین شـد، امـا در اعمـاق دلش نور امیـدی درخشـید که خدایش او را در این حال تنها نخواهد گذاشت. لحظات سخت و بحرانی وضع حمل آغاز شد، او در محیط خانه تنها بود، و زنی که او را کمـک کنـد وجـود نـداشت، قلب او فشـرده تر می شـد، و امـواج خروشـان بی مهری هـای مردم روح پـاکش را آزار می داد. ناگهان برقی در افق روحش درخشـید، چشم بگشود و چهار زن را نزد خود دیـد، سـخت نگران شد، یکی از آن چهار زن صدا زد: نترس و غمگین مباش! پروردگار مهربانت ما را به یاری تو فرسـتاده است، ما خواهران تو ایم، من ساره ام ;و این آسیه همسر فرعون است که از دوسـتان تو در بهشت خواهـد بود ;آن دیگر مریم دخـتر عمران ;و این چهـارمی را که می بینی دختر موسـی بن عمران، کلثوم است. ما آمده ایم که در این ساعت یار و یاور تو باشـیم. و نزد او ماندند تا فاطمه بانوی اسـلام دیده به جهان گشود.(۵) آری به مصداق: «(إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَهُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا(;)۶) به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است سـپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید». در این جا نیز علاوه بر فرشـتگان، ارواح زنان با شخصـیت جهان به یاری خدیجه با ایمان و پر استقامت شتافتند. تولّد این مولود خجسته آنچنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را خشـنود کرد که زبـان به مـدح و ثنای پروردگار گشود، و زبان بـدخواهان که او را «ابتر» ـ بریـده نسل و بی عقب ـ می خواندنـد، برای همیشه کوتـاه شـد. خداونـد مژده این مولـود پربرکت را در سـوره کوثر به پیـامبرش داد و فرمود: (إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ) مـا به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطـا کردیم! (فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ) پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! (إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الاَْبْتَرُ). و (بدان) دشـمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است! ---------------------------------------

---------------------------------------- ۱ . ریاحین الشـریعهٔ، جلـد ۱، صـفحه ۲۱ . ۲ . اسـراء، آیـه ۱. ترجمـه : «تا برخی از آیـات خود را به او نشان دهیم». ۳ . این حدیث را با مختصـر تفاوتی «سیوطی» در «درّ المنثور» و «طبری» در «ذخائر العقبی» و «علیّ بن ابراهیم» در تفسیر خود نقل کرده اند. گرچه معروف است که معراج در سال های آخر توقف پیامبر(صـلی الله علیه وآله) در مکه بوده، ولی بطوری که از بعضـی روایات استفاده می شود معراج مکرر اتفاق افتاده است، بنابراین منافاتی با تولّد بانوی اسلام در سال پنجم بعثت ندارد. ۴ . این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنّت از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق ابن حجر» و «کنزالعمال» و کتب دیگر آمـده است. ۵ . مضـمون این حـدیث را گروهی از دانشـمندان اهـل سنّت از جمله «طبری» در «ذخائر العقبی» نقل کرده

است. ۶ . فصّلت، آیه ۳۰ .

**«اِذَا اشْتَقْتُ اِلَی الْجَنَّةِ قَبَّلْتُ نَحْرَ فاطِمَةَ(;۱) هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم».**

* * * همه مورخان و ارباب حدیث نوشته اند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به دخترش فاطمه(علیها السلام) علاقه عجیبی داشت. بدیهی است علاقه پیامبر تنها به خاطر رابطه پدری و فرزندی نبود، هر چند این عاطفه در وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) موج می زد، اما تعبیرات و سخنانی که آن حضرت به هنگام اظهار علاقه نسبت به دخترش فاطمه(علیها السلام) بیان می کرد، نشان می داد که در این جا معیارهای دیگری مطرح است. و : این محبت از محبت ها جداست *** حبّ محبوب خدا، حبّ خداست از میان روایات فراوانی که در این زمینه رسیده، کافی است به چند روایت زیر که در کتب معروف شیعه و اهل سنّت آمده، اشاره کنیم: ۱ـ «ما کانَ اَحِدٌ مِنَ الرِّجالِ اَحِبُّ اِلی رَسُولِ اللهِ مِنْ عَلِیٍّ وَ لا مِنَ النِّساءِ اَحِبُّ اِلَیْهِ مِنْ فاطِمَةَ(;۲) احدی از مردان نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) محبوب تر از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نبود، و نه از زنان، محبوب تر از فاطمه(علیها السلام)». جالب این است که این حدیث را گروه زیادی از عایشه نقل کرده اند. ۲ـ هنگامی که آیه شریفه: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً(;۳) صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید». نازل شد مسلمانان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با خطاب «یا محمد» صدا نکردند، بلکه «یا رسول الله» و «یا ایّها النبی» می گفتند. فاطمه(علیها السلام) می گوید: بعد از نزول این آیه من دیگر جرأت نکردم پدرم را به عنوان «یا اَبَتاه» (پدر جان) صدا کنم، و هنگامی که خدمتش می رسیدم «یا رسول الله» می گفتم. یکی دوبار این خطاب را تکرار کردم، دیدم پیامبر(صلی الله علیه وآله) ناراحت شد و از من روی برتافت. بار سوّم رو به من کرد و فرمود: «یا فاطِمَةُ اِنَّها لَمْ تَنْزِلْ فِیکِ وَ لا فِی اَهْلِکِ وَ لا نَسْلِکِ، اَنْتِ مِنِّی وَ اَنَا مِنْکِ، اِنَّما نَزَلَتْ فِی اَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْغِلْظَةِ مِنْ قُرَیْش ;ای فاطمه! این آیه درباره تو نازل نشده، و نه درباره خاندان و نسل تو، تو از منی و من از توام، این در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب از قریش نازل شده است». سپس این جمله عجیب و روح پرور را افزود: «قُولِی : یا اَبَتِ! فَاِنَّها اَحْیا لِلْقَلْبِ وَ اَرْضی لِلرَّبِّ(;۴) بگو : پدر جان، که این سخن قلب مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد». آری آهنگ دلنواز «پدر جان» فاطمه(علیها السلام) با روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) همان می کرد که امواج نسیم بهاری با شکوفه های لطیف درختان. ۳ـ در حدیث دیگری آمده است: پیامبر چنان مشتاق فاطمه(علیها السلام) بود که هر گاه به سفر می رفت آخرین کسی را که با او وداع می کرد زهرا(علیها السلام) بود، هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که به دیدنش می شتافت فاطمه(علیها السلام)بود.(۵) ۴ـ این حدیث را نیز بسیاری از محدثان شیعه و اهل سنّت نقل کرده اند که پیامبر فرمود: «مَنْ آذاها فَقَد آذانِی، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است، وَ مَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنِی، و هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین ساخته، مَنْ سَرَّها فَقَدْ سَرَّنِی، هر کس او را مسرور کند مرا مسرور نموده، وَ مَنْ سائَها فَقَدْ سائَنِی». و هر کس او را اندوهگین سازد مرا اندوهگین ساخته است. بدون شک شخصیت والای فاطمه(علیها السلام) و آینده درخشان و مقام عرفان و ایمان و عبادتش این همه احترام را ایجاب می کرد. چرا که امامان، همه از نسل او بودند. و به علاوه او همسر بزرگ مرد اسلام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود. اما پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این عمل می خواست حقیقت دیگری را نیز به مردم تفهیم کند و دیدگاه اسلام را در زمینه دیگری روشن سازد و انقلاب فکری و فرهنگی بیافریند و بگوید: دختر، موجودی نیست که باید زنده به گور شود، ببینید من دست دخترم را می بوسم، او را بر جای خود می نشانم، و این همه عظمت و احترام برای او قائلم. دختر انسانی است همچون سایر انسان ها، نعمتی است از نعمت های پروردگار، موهبتی است الهی. دختر نیز می تواند مانند پسر مدارج کمال را طی کند و به حریم قرب خدا راه یابد. و به این ترتیب شخصیت در هم شکسته زن را در آن محیط تاریک احیا فرمود. ------------------------------------------------------------------------------------------------ ۱ . فضایل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۲۷ . ۲ . مضمون این

حدیث در ده ها روایت از طرق اهل سنّت نقل شده است. احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷ . ۳ . نور، آیه ۶۳ . ۴ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۳۲۰ . ۵ . فضایل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۲ .

**«اِنَّ اَوَّلَ شَخْص یَدْخُلُ عَلَیَّ الْجَنَّةَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد(;۱) نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می شود، فاطمه دختر محمد است».**

(پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) * * * در آن روزگار که مسلمانان دوران آمادگی خود را در مکه می گذراندند، محیط زندگی آنان سخت طوفانی و شرایط فوق العاده بحرانی بود. آغاز اسلام بود، مسلمانان در اقلیّت قرار داشتند، وتمام قدرت و نیرو و حاکمیت و ثروت در دست دشمنان بی رحم و بی منطق اسلام بود و هر کاری می خواستند، می کردند. آزاری نبود که بر سر مسلمانان نیاوردند، و جسارت و توهینی نبود که نسبت به مقام شامخ پیامبر(صلی الله علیه وآله)روا ندارند. در این دوران دو نفر بیش از همه ایثار و فداکاری می کردند: از میان زنان «خدیجه» بود که بر زخم های قلب و جسم پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرهم می نهاد، و غبار غم و اندوه را با فداکاریهایش، با محبّت و صفایش، با همدردی و دلسوزی اش، از قلب مبارک پیامبر می زدود. و دیگر «ابوطالب» پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود که نفوذ و اعتباری بسیار در میان مردم مکه داشت، و از تدبیر و هوش و ذکاوت فوق العاده ای برخوردار بود، او خود را سپری نیرومند در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده بود و یار و یاور و حامی مهربان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. ولی با نهایت تأسف این هر دو یار وفادار، و دو شخصیت بزرگ و انسان های ایثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله کمی چشم از جهان پوشیدند، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را در مرگ خود عزادار ساختند، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از این نظر تنها ماند. شدت اندوه آن حضرت در سوگ این دو شخصیت ـ که به حق هر کدام سهم قابل ملاحظه ای در پیشرفت اسلام داشتند ـ از این جا روشن می شود که آن سال را «عام الحزن» یعنی «سال غم و اندوه» نام نهادند. اما از آن جا که خداوند هر نعمتی را از بندگان برگزیده اش می گیرد نعمت دیگری را جانشین آن می کند هر کدام از این دو بزرگوار فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که نقش آنها را ایفا می کردند. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) یادگار «ابوطالب» همانند پدر حامی و مدافع و یار و یاور پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، قبلا نیز چنین بود اما بعد از ابوطالب جای خالی او را نیز پر کرد. و خدیجه دخترش «فاطمه» را به یادگار گذاشت، دختری مهربان، فداکار و شجاع و ایثارگر که همواره در کنار «پدر» بود و گرد و غبار رنج و محنت را از قلب پاک پدر می زدود. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در آن هنگام نوزده سال داشت در حالی که فاطمه(علیها السلام) طبق احادیث معروف بیش از پنج سال از سن مبارکش نگذشته بود، قابل توجه این که هر دو در خانه پیامبر(صلی الله علیه وآله) زندگی می کردند و مونس ساعت های تنهایی او بودند. هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود، سه سال مملوّ از حوادث سخت و طوفان های شدید زندگی، مملوّ از مرارت ها و ملالت ها، مملوّ از آزارها و اهانت ها و تلاش های مستمر دشمنان برای محو اسلام و مسلمین. گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خانه می آمد، فاطمه(علیها السلام) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، پیامبر(صلی الله علیه وآله)می فرمود: «دخترم! غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست».(۲) گاه دشمنان در حِجْر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت ها سوگند می خوردند که هر کجا «محمّد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند. فاطمه(علیها السلام) این خبر را می شنید و به اطلاع پدر می رسانید تا مراقبت بیشتری از خود کند(۳ ;)و این نشان می دهد که نه تنها در درون خانه که در بیرون نیز فاطمه(علیها السلام) در فکر دفاع و نجات پدر بود. در یکی از همان سالها، ابوجهل مشتی از اراذل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مسجدالحرام به سجده رفته بود، شکمبه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد ابوجهل واطرافیانش صدا به خنده بلند کردند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به باد مسخره گرفتند. بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی رحم چنان آماده بود

که توانایی بر دفاع نداشتند. این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه(علیها السلام) رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد، و به آنها نفرین فرمود.(۴) آری، در آن جا که گاهی مردان دلاور جرأت دفاع از پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نداشتند، این دختر شجاع و خردسال حضور داشت و به دفاع از آن حضرت می پرداخت. این دوران هر چه بود، سپری شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) عازم هجرت به مدینه گشت. فاطمه(علیها السلام) باید موقتاً از پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانی که اجازه هجرت به او داده شود، در حالی که هشت سال بیشتر از سن مبارکش نمی گذاشت. ولی همان گونه که امیرمؤمنان علی(علیه السلام)در لحظات حساس و بحرانی هجرت با خوابیدن در بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) امتحان ایثار و فداکاری خود را داد و بدن خویش را در معرض شمشیرهای دشمن گذارد، فاطمه(علیها السلام) نیز بدون جزع و بی تابی آمادگی خود را برای پذیرش این رسالت جدید اعلام داشت. ولی دوران جدایی او نمی توانست زیاد طولانی باشد، و باید در کنار پدر همچنان بماند. و در محیط مدینه همچون مکه به دفاع خود ادامه دهد، و گرد و غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانی پدر بشوید، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همراهی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به مدینه آمد. فاطمه نه تنها در روزهای عادی ـ هر چند پیامبر(صلی الله علیه وآله) روز عادی نداشت ـ بلکه در روزهای جنگ و طوفانی نیز همچون یک مرد شجاع در شعاعی که مأموریت داشت، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) دفاع می کرد. هنگامی که جنگ «احد» پایان گرفت و تازه لشکر دشمن صحنه را ترک گفته بود و پیامبر(صلی الله علیه وآله) با دندان شکسته و پیشانی مجروح هنوز در میدان احد بود، فاطمه(علیها السلام) با سرعت به «احد» آمد و با این که هنوز نوجوان کم سن و سالی بود فاصله میان «مدینه» و «احد» را با پای پیاده و با شوق زیاد طی کرد، صورت پدر را با آب شستشو داد، خون را از چهره اش زدود، اما زخم پیشانی همچنان خونریزی می کرد. قطعه حصیری را سوزاند، و خاکستر آن را بر جای زخم ریخت و مانع خونریزی شد، و عجیب تر این که برای جنگی که در روز بعد اتفاق می افتاد، اسلحه برای پدر فراهم می کرد.(۵) در جنگ احزاب که از پر رنج ترین غزوات اسلامی بود، و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاط های لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوث وجود بت ها پاک کرد، باز می بینیم فاطمه(علیها السلام) در کنار پیامبر قرار گرفته، و به کنار خندق می آید و برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)که چند روز گرسنه مانده، غذای ساده ای ـ که از قرص نانی تجاوز نمی کرد ـ تهیه می کند، و به هنگام فتح مکه برای او خیمه می زند، آب برای شستشو و غسل آماده می کند تا گرد و غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود. ----------------------------------------

---------------------------------------- ۱ . این حدیث را «کلینی» در «کافی» و جمعی از علمای اهل سنّت در کتب خود مانند «کنزالعمال» و «میزان الاعتدال» و غیر آن نقل کرده اند. ۲ . سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۴۱۶ . ۳ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۷۱ . ۴ . صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸ . ۵ . این غزوه «حمراء الاسد» بود که مشرکان از نیمه راه به سوی مدینه بازگشتند تا ضربه ای را که در «احد» زده بودند تکمیل کنند، اما خدا می خواست مأیوس و نومید بازگردند، امّا وقتی خود را با مسلمانان شجاع و حتی کسانی که در «احد» مجروح شده بودند، مواجه دیدند، ترسیدند و بازگشتند.

**«لَو لَمْ یُخْلَقْ عَلِیٌّ لَمْ یَکُنْ لِفاطِمَةَ کُفْوٌ(;۱) هرگاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت».**

* * *

**کمالات فوق العاده فاطمه(علیها السلام) از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از دیگر سوی; سبب شد که مردان زیادی از بزرگان یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خواستگاری او بیایند، اما همه جواب رد شنیدند.**

و جالب این که غالباً پیامبر در پاسخ آنها می فرمود: «اَمْرُها اِلی رَبِّها». کار فاطمه به دست پروردگار فاطمه است! از همه عجیب تر خواستگاری «عبدالرحمن بن عوف» بود، همان مرد ثروتمندی که مطابق راه و رسم جاهلیّت، به همه چیز از دریچه مادی می نگریست، و مهریّه سنگین را دلیل بر شخصیت زن و موقعیت ممتاز شوهر می پنداشت. او به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: «اگر فاطمه را به همسری من درآوری یکصد شتر که بار همه آنها پارچه های گرانقیمت مصری باشد به اضافه ده هزار دینار طلاـ مهریه او می کنم!». پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این خواستگاری زشت و بی معنا چنان خشمگین شد که مشتی سنگریزه برداشت و به طرف عبدالرحمن پاشید و گفت : «تو گمان کردی من بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت می خواهی بر من فخر بفروشی!».(۲) آری، باید در خواستگاری فاطمه الگوهای اسلامی مشخص شود، سنّت های جاهلیّت پایمال گردد، و معیارهای ارزش اسلامی معلوم شود. مردم مدینه در این گفتگوها بودند ناگهان این صدا در همه جا پیچید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواهد تنها دخترش را به همسری علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) درآورد. علیّ بن ابی طالب دستش از مال و ثروت دنیا کوتاه بود و از معیارهای عصر جاهلی چیزی نداشت، اما وجودش از فرق تا قدم مملو از ایمان و ارزش های اصیل اسلامی بود. هنگامی که تحقیق کردند، معلوم شد رهنمون پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این ازدواج مبارک تاریخی، وحی آسمانی بوده است، زیرا خودش فرمود: «اَتانِی مَلَکٌ فَقالَ: یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ یَقُولُ لَکَ: اِنِّی قَدْ زَوَّجْتُ فاطِمَةَ ابْنَتَکَ مِنْ عَلِیٍّ بْنِ اَبی طالِب فِی الْمَلَاِ الاْعْلی، فَزَوِّجْها مِنْهُ فِی الاْرْضِ».(۳) فرشته ای از سوی خدا آمد و به من گفت: خداوند بر تو سلام می فرستد و می گوید من دخترت فاطمه را در آسمان ها به همسری علیّ بن ابی طالب درآوردم، تو نیز در زمین او را به ازدواج علی درآور. هنگامی که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به خواستگاری فاطمه(علیها السلام) آمد، چهره مبارکش از شرم گلگون شده بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) با مشاهده او شاد و خندان فرمود: برای چه نزد من آمدی؟ ولی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به خاطر ابهت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نتوانست خواسته خود را مطرح کند، و لذا سکوت کرد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از درون امیرمؤمنان علی(علیه السلام) با خبر بود، چنین فرمود: «لَعَلَّکَ جِئْتَ تَخْطِبُ فاطِمَةَ؟» شاید به خواستگاری فاطمه آمدی؟ عرض کرد: آری، برای همین منظور آمدم. پیامبر فرمود: ای علی! قبل از تو مردان دیگری نیز به خواستگاری فاطمه آمدند، هر گاه من با خود فاطمه این مطلب را در میان می نهادم روی موافق نشان نمی داد، و اکنون بگذار تا این سخن را نیز با خود او در میان نهم. درست است که این ازدواج آسمانی است و باید بشود، اما شخصیت فاطمه(علیها السلام) خصوصاً، و احترام و آزادی زنان در انتخاب همسر عموماً ایجاب می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) بدون مشورت با فاطمه(علیها السلام) اقدام به این کار نکند. هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فضایل امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را برای دخترش بازگو کرد و فرمود:من می خواهم تو را به همسری بهترین خلق خدا در آورم، نظر تو چیست؟ فاطمه که غرق در شرم و حیا بود سر به زیر انداخت و چیزی نگفت و سکوت کرد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) سر برداشت و این جمله تاریخی را که سندی است برای فقها در مورد ازدواج دختران باکره، بیان فرمود: «اَللّهُ اَکْبَرُ! سُکُوتُها اِقْرارُها». خداوند بزرگ است! سکوت او دلیل بر اقرار اوست. و در پی این ماجرا عقد ازدواج بوسیله پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسته شد. ----------------------------------------------------------------

----- ۱ . کنوزالحقایق، صفحه ۱۲۴ . ۲ . تذکرهٔ الخواص، صفحه ۳۰۶ . ۳ . ذخائر العقبی، صفحه ۳۱ .

## اکنون ببینیم مهریّه فاطمه چه بود؟

بدون شک ازدواج بهترین مردان جهان با سیّده زنان عالم دختر پیامبر بزرگ اسلام باید از هر نظر الگو باشد، الگویی برای همه قرون و اعصار، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) رو به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) کرد و فرمود: چیزی داری که مهریه همسرت قرار دهی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، تو از زندگی من به خوبی آگاهی که جز شمشیر و زره و شتر چیز دیگری ندارم.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: درست است، شمشیرت به هنگام کارزار با دشمنان اسلام مورد نیاز است ;و با شتر نیز باید نخلستان را آب دهی، و در مسافرت ها از آن استفاده کنی ;بنابراین تنها زره را می توانی مهریه همسرت بنمایی، و من دخترم فاطمه را در برابر همین زره به عقد تو درآوردم».(۱) شاید بیشترین قیمتی که در تواریخ درباره این زره نوشته شده، پانصد درهم است ـ این از یک سو اما از سوی دیگر در حدیثی می خوانیم که ـ: فاطمه(علیها السلام) از پدرش خواست مهر او را شفاعت گنهکاران امت در قیامت قرار دهد، این درخواست قبول شد و جبرئیل فرمان آن را از آسمان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل کرد.(۲) آری این گونه باید ارزش های غلط درهم بشکند، و ارزش های اصیل جانشین آن گردد، و این گونه است راه و رسم مردان و زنان با ایمان، و این چنین است برنامه زندگی رهبران راستین بندگان خدا. ---------------------------------------- ---------------------------------------- ۱ . احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۸ . ۲ . اخبار الدول، صفحه ۸۸ .

**همیشه «مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده ها در مسأله ازدواج بوده است، مشکلاتی که گاهی تمام دوران حیات ازدواج را می پوشاند و آثار نکبت بارش تا پایان عمر دو همسر باقی می ماند.**

گاه دعواها و مشاجرات لفظی، و گاه نزاع های خونین، بر سر این امور رخ داده است، و چه سرمایه هایی که بر اثر چشم هم چشمی ها و رقابت های زشت و کودکانه در این راه از میان رفته است، ومتأسفانه هنوز هم رسوبات این افکار جاهلی در کسانی که دم از اسلام می زنند، کم نیست. ولی باید جهیزیه بانوی اسلام همچون مهریه اش الگویی برای همگان باشد. اگر تعجب نکنید پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده زره امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بفروشند و پولش را که حدود پانصد در هم بود نزد او آورند. پیامبر آن را سه قسمت کرد: قسمتی را به بلال داد تا از آن عطری خوشبو تهیه کند و دو قسمت دیگر را برای تهیه وسائل زندگی و لباس تعیین فرمود. پیداست وسایلی که با این پول ناچیز می توان خرید چقدر ساده و ارزان قیمت باید باشد! در تواریخ آمده است که هجده قلم جهیزیه با آن پول تهیه شد که قلم های مهم آن چنین بود: یک عدد روسری بزرگ به چهار درهم، یک قواره پیراهن به هفت درهم، یک تخت که با چوب و برگ خرما تهیه شده بود، چهار عدد بالش از پوست گوسفند که از گیاه خوشبوی «اذخر» پر شده بود، یک پرده پشمی، یک قطعه حصیر، یک عدد دستاس (آسیاب کوچک دستی)، یک مشک چرمی، یک طشت مسی، یک ظرف بزرگ برای دوشیدن شیر، یک سبوی گِلی سبز رنگ... و مانند اینها. آری چنین بود جهیزیه بانوی زنان جهان.

**پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در این مراسمی که برای تشکیل خانواده ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و جانشینان معصوم پیامبر(علیه السلام) همگی از آن به وجود آمدند، آنچنان برنامه ای اجرا نمود که دشمنان را خشمگین و دوستان را سربلند و دورافتادگان را وادار به تفکّر نمود.**

«امّ سلمه» و «امّ ایمن» که دو زن با شخصیت در اسلام بودند و علاقه بسیاری به بانوی بزرگ فاطمه زهرا(علیها السلام)داشتند خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمدند و چنین گفتند : ای پیامبر گرامی خدا! راستی اگر خدیجه زنده بود با تشکیل مراسم جشن عروسی فاطمه چشمانش روشن می شد، چنین نیست؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شنیدن نام آن بانوی فداکار، اشک در چشمانش حلقه زد، و به یاد آن همه مهربانی ها و ایثارگری های خدیجه افتاد و فرمود: کجا مانند خدیجه زنی پیدا می شود؟ آن روز که همه مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود و تمام ثروت و زندگی خود را برای نشر آیین خداوند در اختیار من گذارد. او همان بانویی بود که خداوند به من دستور داد به او مژده دهم که قصری از زمرّد در بهشت برین به او عنایت خواهد فرمود. امّ سلمه هنگامی که این سخن را شنید و انقلاب و سوز درونی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را مشاهده کرد، عرض نمود: ای

رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، شما هر قدر درباره خدیجه بگویی عین حقیقت است، ولی به هر حال او دعوت الهی را لبیک گفته و به جوار رحمت حق شتافته، امید است خداوند او را در بهترین جای بهشت جای دهد، ولی مطلبی را که به خاطر آن به محضر مبارکت آمدم چیز دیگری بود و آن این که برادر و پسر عمویت علی دوست دارد اجازه دهید همسرش فاطمه را به خانه خود ببرد، و از این راه به زندگی خویش سر و سامانی بخشد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا علی شخصاً این پیشنهاد را با من در میان نگذاشت؟ امّ سلمه عرض کرد: شرم و حیا مانع بود. در این جا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امّ ایمن فرمود: علی را خبر کن. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمد و در مقابل پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشست، اما سر خود را از شرم به زیر افکنده بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا میل داری همسرت را به خانه ببری؟ امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در حالی که سرش را به زیر انداخته بود، عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت باد. جالب این که برخلاف آنچه در میان مردم تجمل پرست معمول است که از ماه ها قبل دست به کار این برنامه ها می شوند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با خوشحالی فرمود: همین امشب یا فردا شب ترتیب کار را خواهم داد. و همانجا دستور فراهم ساختن مقدمات جشن بسیار ساده ای که مملو از روحانیت و معنویت بود را صادر فرمود. این جشن ملکوتی و مراسم مربوط به آن، آن قدر بی تکلف و ساده برگزار شد که شنیدنش امروز برای ما تعجب آور است. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می گوید: مقداری از پول همان زرهی را که قبلا فروخته بودم پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد امّ سلمه به امانت گذارده بود، و به هنگام مراسم زفاف ده درهم از آن را از وی گرفت، و به من داد و فرمود: مقداری روغن و خرما و کشک با این پول خریداری کن. من این کار را انجام دادم، سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً آستین را بالا زد و سفره تمیزی طلبید و آنها را با هم با دست خود مخلوط کرد و غذایی تهیه نمود و با همان غذا از مردم پذیرایی به عمل آورد. امیرمؤمنان علی(علیه السلام) شخصاً مأمور شد به مسجد بیاید و اصحاب را دعوت کند، هنگامی که به مسجد آمد خواست فقط برخی را دعوت کند، حیا مانع شد، از این رو صدای خود را بلند کرد و فرمود: «اَجِیبُوا اِلی وَلِیمَةِ فاطِمَةَ». شما را به میهمانی عروسی فاطمه دعوت می کنم. حضرت می گوید: مردم دسته دسته به راه افتادند و من از کثرت جمعیّت و کمی غذا شرمنده شدم، همین که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ماجرا آگاه شد به من فرمود: غصه مخور، من دعا می کنم تا خداوند غذا را برکت دهد ;و چنین شد همگی از آن غذای کم خوردند و سیر شدند. جالب این که در پایان مراسم، به هنگامی که مردم به خانه های خود بازگشتند و خانه خلوت شد پیامبر(صلی الله علیه وآله)فاطمه(علیها السلام) را در سمت چپ و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را در سمت راست خود نشانید و از آبی که با دهانش تبرک کرده بود کمی بر بدن زهرا(علیها السلام) و کمی بر بدن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) پاشید و درباره آنها دعا کرد و گفت: «اَللّهُمَّ اِنَّهُما مِنِّی وَ اَنا مِنْهُما، اَللّهُمَّ کَما اَذْهَبْتَ عَنِّی الرِّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِی تَطْهِیراً فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً». خداوندا! اینها از منند و من از آنها هستم، بارالها! همان طور که هر گونه رجس و پلیدی را از من دور کرده ای از آنها نیز دور کن و آنها را پاکیزه فرما. سپس فرمود: برخیزید و به خانه خود روید، خداوند بر شما هر دو مبارک گرداند. دنیاپرستان مادی و مؤمنان ضعیف الایمانی که تحت تأثیر زرق و برق مادی این جهانند و آبرو و شخصیت و عظمت یک خانواده و مبارکی و شکوه مراسم عروسی را در آن تشریفات و تجملات کمر شکن و طاقت فرسا می دانند ببینند و عبرت بگیرند، ببینند و از این برنامه انسان ساز که مایه خوشبختی همه پسران و دختران جوان است الهام بگیرند، و نمونه تعلیمات اسلام را به صورت زنده و عملی در ماجرای «خواستگاری»، «مهریه»، «جهیزیه» و «مراسم جشن عروسی» فاطمه زهرا(علیها السلام) با چشم خود در صفحات تاریخ مشاهده کنند.

**«ما زالَتْ بَعْدَ اَبِیها مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ، باکِیَةَ الْعَیْنِ، مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ(;۱) بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت».**

دوران شیرین زندگانی بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) با رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سرعت سپری شد، هر چند به یک معنا در سراسر زندگی او، دوران شیرینی وجود نداشت، چرا که پیوسته فشارها و جنگ ها و توطئه های دشمنان بر ضد اسلام و پیامبر آرامش روح فاطمه(علیها السلام) را بر هم می زد. با رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) طوفان های تازه ای از حوادث پیچیده و بحرانی وزیدن گرفت. احقاد و کینه های بدر، خیبر و حنین که در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در زیر خاکستر پنهان بود آشکار گشت. احزاب منافقین به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگیرند، و هم از خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله). و فاطمه زهرا(علیها السلام) در مرکز این دایره بود که تیرهای زهرآگین دشمنان از هر سو به سوی آن پرتاب می شد. فراق و جدایی دردناک پدر از یکسو. مظلومیت غم انگیز و جانکاه همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) از سوی دیگر. توطئه های دشمنان بر ضد اسلام از دیگر سو. و نگرانی فاطمه از آینده مسلمین و حفظ میراث قرآن، دست به دست هم داده، قلب و روح پاکش را سخت می فشردند. فاطمه(علیها السلام) نمی خواهد با بیان غم های خود روح پاک امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را که سخت از آن اوضاع ناگوار و خلاف کاری های امت ضربه دیده، آزرده تر سازد. به همین دلیل به کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) می رفت و با او درد دل می کرد. و سخنان جانسوزی همچون اخگر آتش که اعماق وجود انسان را می سوزاند، بر زبان می آورد. «یا اَبَتاهُ بَقِیتُ والِهَةً وَ حَیْرانَةً فَرِیدَةً، قَدِ انْخَمَدَ صَوْتِی وَ انْقَطَعَ ظَهْرِی وَ تَنَغَّصَ عَیْشِی». پدر جان! بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کامم تلخ شد. و گاه می گفت: ماذا عَلی مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ اَحْمَد *** اَلاّ یَشُمَّ مَدَی الزَّمانِ غَوالِیا صُبَّتْ عَلَیَّ مَصائِبٌ لَو اَنَّها *** صُبَّتْ عَلَی الاَیّامِ صِرْنَ لَیالِیا کسی که خاک پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ببوید سزاوار است تا پایان عمر هیچ عطری را نبوید. بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت به صورت شب های تیره و تار در می آمد. چرا فاطمه(علیها السلام) این گونه اشک می ریزد؟ چرا این همه بی تابی می کند؟ چرا همچون اسپند بر آتش، قرار ندارد؟ آخر چرا؟... جواب این چراها را باید از زبان خود او بشنویم. امّ سلمه می گوید: هنگامی که بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دیدن بانوی اسلام فاطمه(علیها السلام) رفتم و جویای حال او شدم، در پاسخ این جمله های پر معنا را بیان کرد: اَصْبَحْتُ بَیْنَ کَمَد وَ کَرْب، فَقْدِ النَّبِیِّ(صلی الله علیه وآله) وَ ظُلْمِ الْوَصِیِّ، هُتِکَ وَاللهِ حِجابُهْ...، وَ لکِنَّها اَحْقادٌ بَدْرِیَّةٌ، وَ تِراتٌ اُحُدِیَّةٌ، کانَتْ عَلَیْها قُلُوبُ النِّفاقِ مُکْتَمَنَةً.(۲) از حالم چه می پرسی ای امّ سلمه، من در میان اندوه و رنج بسیار بسر می برم، از یکسو پدرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از دست داده ام، و از سوی دیگر (با چشم خود می بینم که) به جانشینش (علیّ بن ابی طالب)ستم شده است، بخدا سوگند که پرده حرمتش را دریدند...، ولی من می دانم اینها کینه های بدر، و انتقام های اُحُد است، که در قلوب منافقان پنهان و پوشیده بود. ولی با این همه دفاع او از حریم قدس علوی و حمایتش از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این دوران پر درد و رنج بر کسی پوشیده نیست. گرچه حیاتش بعد از پدر همان گونه که خود از خدایش تقاضا کرد طولانی نشد و چندین روز بیشتر نگذشت که به جوار قرب خدا و دیدار پدر شتافت، ولی در همین مدت از بذل هر گونه فداکاری و ایثار در حق امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و دفاع از اسلام فروگذاری نکرد. صَلَّی اللهُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ. ----------------------------------------------------------------------------

------------------------- ۱ . مناقب، جلد ۳، صفحه ۳۶۲ . ۲ . مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۲۲۵ .

## فضایل حضرت زهرا(علیها السلام)

**در برابر فضایل عظیم اهل بیت(علیهم السلام) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضایل نتیجه خوش بینی فوق العاده دوستان، و برداشت های علاقه مندان و عاشقان این مکتب باشد.**

آن ها چون به اهل بیت(علیهم السلام) عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کس هر فضیلتی را بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن می شوند، خواه اسناد معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند : اگر بر دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی! این جاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر برای دوستان و نزدیکان، به منابع دیگران مراجعه می کنیم، و اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) را در آیینه افکار و کتاب ها و نوشته های معروف و مشهور و دست اوّل آنها مشاهده می کنیم. و از آن جا که قبلاـ فضایل بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) را در بخش «زندگی فاطمه» مورد بررسی قرار داده ایم، هدف ما در این بخش بررسی مقامات معنوی بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)دختر گرامی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در کتب معروف اهل سنّت است، و قبل از ورود در اصل بحث ذکر چند نکته را لازم می دانیم: ۱ـ جالب این که تقریباً تمام فضایل و مناقب و مقاماتی که در کتب شیعه درباره فاطمه زهرا(علیها السلام) نقل شده در کتب معروف اهل سنّت نیز آمده است، و این راستی عجیب است، زیرا کمتر چیزی می توان یافت که در منابع معتبر شیعه باشد و در کتب آنها نیامده باشد. ۲ـ در تمام این بخش از کتاب، حتی یک روایت از منابع شیعه نقل نشده، و در میان منابع اهل سنّت نیز به سراغ کتاب هایی رفته ایم که از معروف ترین و مهم ترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنهاست. ۳ـ از مسائلی که انسان را سخت در تعجب فرو می برد، این که می دانیم بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی در جامعه اسلامی بر سر مسأله خلافت در گرفت، طوفانی که نتیجه آن تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی افراد دیگری بود، آنها که از سوی خدا به عنوان جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) معرفی شده بودند کنار زده شدند، و دیگران جای آنها را گرفتند. منزوی شدن اهل بیت(علیهم السلام) سبب شد که مقامات حاکم آنچه از فضایل و مناقب در شأن آنها بود، و طبعاً شایستگی و اولویت آنها را برای مسأله خلافت اثبات می کرد، سانسور کنند ;زیرا ذکر این مناقب و فضایل برای همه سؤال انگیز بود که اگر آنها دارای چنین مقاماتی بوده اند پس چرا دیگران پیشی گرفتند؟! چرا ما کسانی را که خدا و پیامبرش مقدم داشته اند، مقدم نداریم؟ آخر چرا مردم مسلمان از این فیض بزرگ محروم بمانند؟ چرا... و چرا؟ و لذا سانسور کردن این فضایل جزئی از حرکت سیاسی آنها بود. و این مسأله در زمان حکومت بنی امیّه و بنی عباس بسیار اوج رفت، تا آن جا که تیغ های سانسور، نه مخفیانه و مرموز، که آشکارا و برملا به کار افتاد، و نه فقط به محو فضایل اهل بیت(علیهم السلام) کوشیدند، که برای اثبات فضیلت دیگران به جعل و نشر اکاذیب نیز پرداختند، حتی بعضی از صحابه ـ یا شبه صحابه ـ را برای این کار خریدند، و بهای سنگینی برای آن پرداختند. تا آن جا که درباره بعضی از آنها مانند «سمرة بن جندب» می خوانیم: معاویه مبلغ یکصد هزار درهم به او داد تا این دروغ بزرگ را جعل کند که آیه : «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ(;)۱) و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند (این در حالی است که) آنان سرسخت ترین دشمنانند». درباره علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) نازل شده! و آیه: «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ(;)۲) بعضی از مردم (باایمان و فداکار، همچون علی(علیه السلام) در «لیلة المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر(صلی الله علیه وآله)) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند ;و خداوند نسبت به بندگان مهربان است». درباره «ابن ملجم» نازل شده است! ولی او به این مبلغ راضی نشد، و معاویه همچنان بر آن افزود تا چهارصد هزار درهم شد و قبول کرد. به این ترتیب گفتن فضایل اهل بیت(علیهم السلام) در منابر و مجالس ممنوع شناخته شد، و نظام حاکم ذکر آنها را یک جرم بزرگ سیاسی محسوب می کرد، و هر کس بر خلاف نظر آنها در این راه گام بر می داشت مغضوب می گشت، یا به سیاه چال زندانش می افکندند، یا زبانش را از کامش بیرون می کشیدند، و یا بر چوبه دار آویزان می ساختند. تا آن جا که وقتی معاویه به مدینه آمد صریحاً ابن عباس صحابی و مفسر معروف را که در میان جامعه اسلامی موقعیت خاصی داشت از ذکر فضایل امیرمؤمنان علی(علیه السلام) برحذر داشت. ابن عباس گفت : تو مانع قرائت قرآن می شوی؟ یعنی من آیاتی را می

خوانم که در شأن علی(علیه السلام) وارد شده است. گفت: قرآن بخوان ولی آن را تفسیر مکن! در چنین شرایطی خصوصاً با توجه به این که «وسائل ارتباط جمعی» در آن زمان تقریباً منحصر به همین منابر و خطبه های نماز جمعه بود می بایست همه این فضایل محو شده باشد. ولی عجیب این است که فضایل و مناقب و مقامات اهل بیت(علیهم السلام) در چنان جوّ خفقان باری نه تنها از بین نرفت، بلکه کتاب های دوست و دشمن را پر کرد، و ازهمه شگفت آورتر این که در میان اسناد و مدارک این فضایل به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی همچون معاویه و عمروعاص و یا بعضی از خلفای پیشین، برخورد می کنیم که در صفحات تواریخی که به دست مورخان خود آنها نگاشته شده، ثبت است! و این نیست مگر مشیت و اراده الهی و یک اعجاز بزرگ از اهل بیت عصمت(علیهم السلام). ۴ـ محو کنندگان فضایل اهل بیت(علیهم السلام) به قدری در این راه تعصب به خرج داده اند که نه فقط شخص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و فرزندانش در لیست سیاه آن سیاه دلان قرار می گرفت، و تا آن جا که می توانستند در متزلزل ساختن موقعیت اجتماعی آنها کوشش کردند، بلکه هر کس به نوعی با آنها ارتباط داشت نیز از این حملات کینه توزانه مصون و محفوظ نماند. چرا گروهی این همه اصرار دارند که آن همه شواهد تاریخی و آثاری که از ایمان ابوطالب عمو و حامی پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) در دست است بگویند او کافر و مشرک از دنیا رفته؟! و نزول آیه شریفه: (وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْئَوْنَ عَنْهُ).(۳) آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود از آن دوری می کنند. را درباره ابوطالب بدانند؟(۴) جز این که او پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود. چرا اصرار دارند ابوذر غفاری آن مرد بزرگ و شجاع را «اشتراکی مذهب» معرفی کنند، و در کتاب های خود او را به داشتن عقاید اشتراکی متهم سازند؟ جز این که او از یاران خاص علی(علیه السلام) و از معترضان به خلیفه سوّم در مورد حیف و میل بیت المال بود. و امثال این چراها بسیار است. آیا با این حال، وجود آن همه مناقب و فضایل در کتب مخالفان عجیب به نظر نمی رسد، و عبور احادیث فضایل اهل بیت(علیهم السلام) از کانال زمان و محیطی که نهادن نام «علی» بر فرزند جرمی نابخشودنی محسوب می شد معجزه نیست؟! ۵ـ شگفت انگیزتر این که حذف و سانسور فضایل اهل بیت(علیهم السلام) منحصر به قرون نخستین اسلام، و عصر خلفای بنی امیّه و بنی عباس نبود، در عصر حاضر که به اصطلاح «عصر تحقیق و بررسی دقیق مسائل تاریخی» است، و معمولا کتاب های اسلامی چاپ و در کشورها و بلاد مختلف منتشر می گردد، و هرگونه تغییر و تحریف و سانسور مطالب موجب رسوایی بزرگی است، باز جمعی از «محققان متعصّب»! (اگر تحقیق با تعصب قابل جمع باشد) دست از گرایش های اموی و عباسی بر نداشته، و هنوز هم به سانسور و تغییر و تحریف مشغولند که مرحوم علامه امینی آن مرد محقق و متتبع بزرگ اسلام نمونه هایی از آن را در کتاب خود «الغدیر» آورده است که مثلاـ چگونه «طبری» مورخ معروف در تاریخ خود مطلبی را که مربوط به داستان «یوم الدار» آیه شریفه (وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الاَْقْرَبِینَ)(۵) و اعلام آمادگی از سوی علی(علیه السلام) برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اعلام وصیّ و وزیر بودن او از سوی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است، تحریف کرده، و از آن بدتر تحریف «محمد حسین هیکل» است که در تاریخ خود در یک چاپ حدیث را نقل کرده و در چاپ دیگر قسمت مهمی را به کلی ساقط کرده است!(۶) اکنون با توجه به آنچه در بالا گفتیم سری به منابع معروف و مشهور اهل سنّت می زنیم، و مقامات و مناقب بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) رااز دیدگاه احادیث آنها مورد بررسی قرار می دهیم، و همان گونه که در آغاز کتاب گفتیم بنای ما بر این است که در این کتاب حتی یک حدیث از منابع و طرق شیعه ـ هر چند بسیار معتبر و دست اوّل باشد ـ نقل نکنیم، و میدان سخن را تنها برای احادیث دیگران باز بگذاریم، تا روشن شود مقامات این بانو چنان روشن است که حتی پرده پوشان نتوانسته اند پرده بر آن بیفکنند. در این نوشتار عمدتاً به سراغ ده مبحث می رویم که محورهای اصلی مطلب را تشکیل می دهد: ۱ـ او برترین بانوی جهان بود. ۲ـ او بانوی بهشتی بود. ۳ـ او محبوب پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پاره تن او بود. ۴ـ او مقرّب درگاه خدا بود، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا بود. ۵ـ او ایثار و فداکاری عجیبی داشت. ۶ـ مقامات علمی فاطمه(علیها السلام) . ۷ـ کرامات بانوی اسلام(علیها السلام) . ۸ـ نخستین کسی که وارد بهشت می شود، اوست. ۹ـ نام های

پرمعنای فاطمه(علیها السلام) . ۱۰ـ هدیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دخترش زهرا(علیها السلام) . -------------------------------------------------------------------------------------------------------- ۱ . بقره، آیه ۲۰۴ . ۲ . بقره، آیه ۲۰۷ . ۳ . انعام، آیه ۲۶ . ۴ . درباره این تهمت بزرگ و شواهد بطلان آن، به «تفسیر نمونه»، جلد ۵، صفحه ۱۹۱ به بعد مراجعه کنید. ۵ . شعرا، آیه ۲۱۴ . ۶ . به کتاب ارزنده «الغدیر»، جلد ۲، صفحه ۲۸۷ به بعد مراجعه شود.

**ارزش انسان ها مســلّماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرّب ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده ترین حیوانات پایین تر، و آنچه به این انسان ارزش می دهد بر اساس معرفی قرآن و اسلام همان علم و ایمان و تقوا و ملکات فاضله انسانی است.**

با توجه به این معیارها بانوی اسـلام فاطمه زهرا(علیها السـلام) برترین زنان جهان ـ در لسان پیامبر(صـلی الله علیه وآله) ـ معرفی شـده است. در روایـات فراوانی که در منابع معروف اهل سنّت آمـده تصـریح شـده است که فاطمه زهرا(علیها السـلام) افضل زنان جهان بود، این سـخنی است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است: ۱ـ در یک جا می فرماید: «اِنَّ اَفْضَـلَ نِساءِ اَهْـلِ الْجَنَّةِ خَدیجَـةُ بِنْتُ خُوَیْلِـد، وَ فاطِمَـةُ بِنْتُ مُحَمَّد، وَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ، وَ آسِـیَةُ بِنْتُ مُزاحِم(۱) برترین زنان بهشت خـدیجه دختر خویلـد، و فاطمه دختر محمّـد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)». ۲ـ در حـدیث دیگری می خوانیم پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) در بیماری وفاتش هنگامی که بیتابی فاطمه را مشاهده کرد، فرمود: «یَا فَاطِمَةُ اَلا تَرْضَـیْنَ اَنْ تَکُونِی سَـیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ، وَ سَیِّدَةَ نِساءِ هذِهِ الاُْمَّةِ، وَ سَیِّدَةَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ(۲) ای فاطمه! آیا راضـی نیستی که تو برترین بانوی زنان جهان و بانوی زنان این امت، و بانوی زنان با ایمان باشـی؟». در این جا افضلیت برای فاطمه(علیها السلام) به صورت مطلق ذکر شده و نام هیـچ کس در کنار او مطرح نگردیده است. ۳ـ در حدیث دیگری نیز از همان حضـرت(صلی الله علیه وآله) این معنا به صورت مطلق آمده است، در آن هنگام که فاطمه بیمار شده بود و پیامبر(صـلی الله علیه وآله) این سـخن را به جمعی از اصحاب گفت، آنها پیشـنهاد کردند که از بانوی اسـلام(علیها السـلام)عیادت کنند. پیامبر برخاست و با جمعی از یاران به سوی خانه فاطمه(علیها السلام) آمـد، نخست از بیرون خانه صـدا زد که : دخترم خودت را بپوشان چون جمعی از یاران به عیادت تو می آیند، و از آن جا که لباس دخترش فاطمه(علیها السـلام) کافی نبود عبای خود را از پشت در به او داد! پیامبر(صـلی الله علیه وآله) و یاران وارد شدنـد، و بعد از عیادت از خانه بیرون آمدنـد و رو به یکدیگر کرده و از بیماری فاطمه(علیها السـلام)اظهار تأسف می کردند، پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) رو به آنها کرد و فرمود: «اَما اِنَّها سَـیِّدَةُ النِّساءِ یَوْمَ الْقِیامَـةِ».(۳) بدانیـد او بـانوی تمـام زنان در قیامت است. ۴ـ در تعبیر دیگری که در صـحیح بخاری ـ معروف ترین منبع احادیث اهل سنّت ـ آمـده از قول عایشه می خوانیم: روزی فاطمه(علیها السـلام) نزد پیامبر(صـلی الله علیه وآله) آمـد، راه رفتنش درستماننـد راه رفتن او بود، پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله)فرمود: خوش آمدی دخترم. سـپس او را طرف راست و یـا چپ خود نشانـد، بعـد رازی در گوش او گفت، و به دنبال آن فاطمه گریان شـد. من (عایشه) گفتم: چرا گریه می کنی؟ بار دیگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) راز دیگری به او گفت، فاطمه(علیها السلام) خندان شد. گفتم: من تا امروز شادی که این چنین با غم نزدیک باشد ندیده بودم، و از علت آن سؤال کردم. فاطمه(علیها السـلام) گفت: من سرّ رسول خدا را فـاش نمی کنـم. و ایـن مطلب ادامـه داشـت تـا پیـامبر(صـلی الله علیـه وآله) از دنیـا رفت، آن گـاه سـؤال کردم. گفت: مرتبه اوّل پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) به من فرمود جبرئیـل هر سـال یک بار قرآن را بر من عرضه می داشت، امسال دوبار عرضه داشت، و من فکر می کنم فقـط به این دلیـل است که اجل من نزدیک شـده، و تو اوّلین کسـی خواهی بود که به من ملحق می شوی من هنگامی که این سـخن را شـنیدم گریه کردم. سپس فرمود: «اَما تَرْضَـینَ اَنْ تَکُونِی سَـیِّدَةَ نِساءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ». آیا تو راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی؟ هنگامی که این سخن را شنیدم شاد و خندان شدم.(۴) از بررسی مجموع این احادیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه(علیها السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده، هیچ منافاتی با

این معنا نـدارد که او از میان آن چهار زن برترین آنهاست. شاهد این سـخن علاوه بر آنچه از لابه لای احادیث گذشـته اسـتفاده می شد حدیث زیر است: ۵ـ در کتاب «ذخائر العقبی» از ابن عباس از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) چنین نقل شـده است: «اَرْبَعُ نِسْوَهٔ سَیِّداتُ ساداتِ عالَمِهِنَّ: مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ ;وَ آسِیَهُٔ بِنْتُ مُزاحِم ;وَ خَدیجَهُٔ بِنْتُ خُوَیْلِد ;وَ فاطِمَهُٔ بِنْتُ مُحَمَّد، وَ اَفْضَلُهُنَّ فاطِمَهُٔ ;چهار زن بانوی بانوان جهان خود بودند: مریم دختر عمران، آسـیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمّد(صلی الله علیه وآله) و از همه آنها برتر فاطمه(علیها السـلام) بود». تعبیر به «اَفْضَلُهُنَّ» مسایل زیادی را در بر دارد، و بیانگر مقام علمی و تقوا و ایثار و فداکاری و سایر ملکات فاضـله است. قرآن صـریحاً می گوید: «مریم با فرشـتگان سخن می گفت و آنها نیز با او سخن می گفتند» (آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳ و آیات آغاز سوره مریم). و نیز می گوید: «برای مریم غذای بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد» (آل عمران، آیه ۳۷). و نیز می گوید: «مریم صدیقه بود» (مائده، آیه ۷۵). و مقامات دیگری برای او، و زنان بزرگی مانند آسـیه بیان می کند، پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نیز مقامات بزرگی برای خدیجه بیان فرموده. روایات فوق یعنی روایات افضـلیت فاطمه(علیها السـلام) همه این افتخارات و افزون بر آن را برای بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)اثبات می کند. ----------------------------------------------------------------------------------------- ۱ . این حـدیث در «مسـتدرک الصـحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است. ۲ . این حدیث نیز در همان کتاب، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ نقل شده و باز تصـریح می کند که سـند آن صـحیح است. ۳ . حلیـهٔ الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۲ . ۴ . صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.

**نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستورهای زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود.**

هنگامی که به تاریـخ زنـدگی بانوی اسـلام فاطمه زهرا(علیها السـلام) مراجعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع اسـتثنائی دارد که در تاریخ شخصـیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سـخن را از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بشنویم: ۱ـ ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیـاد فـاطمه را می بوسـید؟ رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمـود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگـامی که جبرئیـل مرا وارد بهشت کرد، از تمام میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خـدیجه منعقـد شد. «فَاِذَا اشْـتَقْتُ لِتِلْکَ الثِّمارِ قَبَّلْتُ فاطِمَـهَٔ فَاَصَـبْتُ مِنْ رائِحَتِها جَمیعَ تِلْکَ الثِّمارِ الَّتی اَکَلْتُها(۱;) هنگـامی که مشـتاق آن میوه هـای بهشتی می شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه ها را که در آن شب خوردم استشـمام می کنم». ۲ـ این در حالی است که در بعضی از روایات تعبیر به خصـوص «سـیب» بهشـتی شـده، چنـانکه در همـان کتـاب «ذخـائر العقـبی» در حـدیثی از گروهی از صـحابه نقـل شـده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «جبرئیل سیبی از بهشت برای من آورد و خوردم و نطفه فاطمه از آن منعقد شد».(۲) ۳ـ در حدیث دیگری این میوه «سـفرجل» یعنی «به» معرفی شده است، چنانکه در «مسـتدرک الصـحیحین» از «سـعد بن مالک» از پیغمبراکرم(صلی الله علیه وآله) این معنا آمـده است.(۳) ۴ـ بـاز در حـدیث دیگری این میوه بهشتی به عنوان یک میوه ناشـناخته برای ما مردم دنیا، اما میوه ای بسـیار زیبا و خوشـبو و جذاب، معرفی شده، چنانکه دانشـمند معروف «سـیوطی» از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله)نقل می کند: «لَمّا اُسْرِیَ بِی اِلَی السَّماءِ اُدْخِلْتُ الجَنَّهَٔ فَوَقَفْتُ عَلی شَجَرَهٔ مِنْ اَشْجارِ الجَنَّهٔ لَمْ اَرَ فِی الجَنَّهٔ اَحْسَنَ مِنْها وَ لا اَبْیَضَ وَرَقاً وَ لاَ اَطْیَبَ ثَمَرَهً، فَتَنـاوَلْتُ ثَمَرَهً مِنْ ثَمَرَتِهـا، فَاَکَلْتُهـا فَصـارَتْ نُطْفَهً فِی صُـلْبِی، فَلَمّـا هَبَطْتُ اِلَی الاَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَـهَٔ، فَحَمَلَتْ بِفاطِمَـهَٔ، فَاِذا اَنَا اشْـتَقْتُ اِلی رِیحِ الجَنَّهٔ شَمَمْتُ رِیحَ فاطِمَهَٔ(۴;) در شب معراج مرا وارد بهشت کردنـد، و در برابر درختی از درختـان بهشتی ایسـتادم که در تمام بهشت از آن زیباتر و برگ هایی از برگ های آن سفیدتر، و میوه ای از میوه آن خوشبوتر ندیدم، یکی از میوه های آن

را بر گرفتم، و تناول کردم، و نطفه ای در صلب من تشکیل شد، و بعد از آن که به زمین هبوط کردم و با خدیجه همبستر شدم نطفه فاطمه(علیها السلام) منعقد شد، لذا هنگامی که اشتیاق بوی بهشت پیدا می کنم بوی فاطمه را استشمام می کنم». در واقع همان حدیث اوّل، مجموع این احادیث را تفسیر می کند، چرا که بر طبق آن، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)ازتمام میوه های بهشتی تناول کرده، و نطفه فاطمه از عصاره همه آنها تشکیل شده است، از این گذشته عالم بهشت با جهانی که ما در آن زندگی می کنیم به قدری تفاوت و فاصله دارد که الفاظ ما قادر بر بیان حقایق آن نیست، و آنچه می گوییم اشارات مختصری به آنهاست، به هر حال یک بانوی بهشتی که دارای خلق و خوی بهشتی است، باید نطفه او را عصاره میوه های بهشتی تشکیل دهد، و این امتیازی است که این بانو بر همه زنان جهان دارد. او یک زن بهشتی بود، خلق و خویش بهشتی، قلب و جانش بهشتی، رنگ و رویش بهشتی، گفتار و سخنانش بهشتی، خلاصه سر تا پا بهشتی بود. آیا در تمام تاریخ بشر کسی را می توان یافت که چنین سند افتخاری که در این روایات آمده، در تاریخچه زندگانیش ثبت شده باشد؟ ----------------------------------------

----------------------------------- ۱ . ذخائر العقبی، صفحه ۳۶ . ۲ . همان مدرک، صفحه ۴۴ . ۳ . مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ . ۴ . تفسیر درّ المنثور، ذیل آیه ۱۷ سوره اسراء.

## محبّت و عشق، قوی ترین جاذبه در میان دو موجود است.

در قانون معروف جاذبه که بر عالم ماده حکومت می کند می خوانیم: «هر قدر جرم اجسام زیادتر، و فاصله آنها کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر است» این قانون در جهان معنا و محبت های الهی نیز حاکم می باشد، هر قدر شخصیت ها والاتر و فاصله ها کمتر باشد این محبت و عشق قوی تر می گردد! با این تفاوت که در جهان ماده گاهی اختلاف و تضاد باعث جاذبه است (مانند جاذبه دو الکتریسته مثبت و منفی) در حالی که در جهان ارواح هر قدر سنخیت و شباهت بیشتر باشد این جاذبه نیرومندتر است، و تضاد باعث دوری است. با توجه به این مقدمه کوتاه به سراغ احادیث می رویم، ببینیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) تا چه حد به دخترش فاطمه(علیها السلام)اظهار علاقه می کرد و او را دوست می داشت: ۱ـ در حدیثی از زبان عایشه می خوانیم که می گوید: «ما رَاَیْتُ اَحَداً اَشْبَهَ کَلاماً وَ حَدِیثاً مِنْ فاطِمَهَ بِرَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) وَ کانَتْ اذا دَخَلَتْ عَلَیْهِ رَحَّبَ بِها، وَ قامَ اِلَیْها، فَاَخَذَ بِیَدِها فَقَبَّلَها، وَ اَجْلَسَها فِی مَجْلِسِهِ(؛۱) من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه تر به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می شد به او خوش آمد می گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می خاست، دست او را می گرفت و می بوسید، و او را در جای خود می نشاند». ۲ـ در حدیث دیگری آمده است که گیسوان او را می بوسید: «کانَ کَثِیراً ما یُقَبِّلُ عُرْفَ فاطِمَهَ».(۲) ۳ـ در حدیث دیگری می خوانیم که در بسیاری از اوقات دهانش را می بوسید: «کانَ کَثِیراً ما یُقَبِّلُها فِی فَمِها».(۳) ۴ـ خلاصه آن قدر اظهار محبّت به دخترش فاطمه می کرد که گویا عایشه ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! چرا وقتی فاطمه می آید این قدر او را می بوسی و زبان خود را در دهان او می گذاری گویی می خواهی عسل به او بخورانی؟ فرمود: «بله، عایشه! هنگامی که مرا به معراج بردند...» سپس داستان میوه بهشتی را نقل فرمود.(۴) ۵ـ هر زمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به سفر می رفت آخرین کسی را که خداحافظی می کرد دخترش فاطمه(علیها السلام) بود و هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که دیدار می کرد زهرا(علیها السلام) بود چنانکه در «صحیح ابی داود» آمده است: «کانَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) اذا سافَرَ کانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِاِنْسان مِنْ اَهْلِهِ فاطِمَهَ(علیها السلام) وَ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ عَلَیْهِ اذا قَدِمَ فاطِمَهَ».(۵) این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود نیز آورده است.(۶) ولی می دانیم محبّت و مهربانی واقعی همیشه طرفینی است که یک سر مهربانی هم دردسر است، و هم کم عمق و کم ارزش، و همان گونه که گفتیم محبّت و عشق حقیقی نشانه سنخیت است، و هنگامی که سنخیت برقرار شود جاذبه از دو طرف خواهد بود. لذا همان گونه که در روایات اسلامی شدت علاقه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا(علیها السلام)

منعکس است، شدت علاقه فاطمه زهرا(علیها السلام) به آن حضرت(صلی الله علیه وآله) نیز به وضوح دیده می شود، گواه این سخن احادیث زیر است: ۱ـ در صحیح مسلم می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مکّه بود، یک روز در کنار خانه کعبه مشغول نماز بود، ابوجهل و گروهی از یارانش در گوشه ای نشسته بودند در حالی که روز قبل شتری در آن جا ذبح شده بود. ابوجهل گفت: کدام یک از شما حاضر است برود و بچه دان آلوده این شتر را بردارد و هنگامی که «محمّد» در سجده است پشت شانه هایش بگذارد؟ شقی ترین آنها از جا برخاست، و آن را گرفت، و هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) سجده کرد پشت شانه های او افکند، و آنها از مشاهده این منظره بسیار خندیدند...! کسی این ماجرا را به فاطمه(علیها السلام) خبر داد، و او در حالی که دختر خردسالی بود آمد و آن را از شانه پدر برداشت و به کناری افکند، رو به ابوجهل و یارانش کرد و آنها را ملامت و سرزنش نمود. هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نماز را پایان داد آنان را نفرین فرمود، ولی آنها باز هم خندیدند، پیامبر مخصوصاً «ابوجهل» و «عتبه» و «شیبه» و «ولید» و «امیّه» و «عقبه» را به نام، مورد نفرین قرار داد (و همه آنها در روز جنگ بدر به هلاکت رسیدند).(۷) آری فاطمه(علیها السلام) از همان کودکی مجموعه ای از «محبّت» و «شجاعت» بود و در دفاع از پدر در همه حال آماده بود. ۲ـ و نیز در همان کتاب در ماجرای غزوه احد آمده است: هنگامی که پیشانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دندان های پیشین او شکست، فاطمه(علیها السلام) به میدان اُحد آمد خون از صورت مبارک پدر شست، علی(علیه السلام)با سپر آب می آورد و فاطمه صورت پدر را شستشو می داد، ولی خون پیوسته فزونتر می شد، ناچار قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم قرار داد و مانع خونریزی شد.(۸) ۳ـ ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» نقل می کند که: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از یکی از غزوات باز می گشت، به مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند، و همیشه دوست داشت چنین برنامه ای را عمل کند، سپس به خانه فاطمه(علیها السلام)آمد، و قبل از دیدار با همسرانش با او دیدار کرد، فاطمه(علیها السلام) به استقبال پدر شتافت، و پیوسته صورت و چشم های پدر را می بوسید و گریه می کرد. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: می بینم رنگ و رویت دگرگون شده! فرمود: ای فاطمه! (غم مخور) خداوند پدرت را به کاری مبعوث کرده که هیچ خانه ای و خیمه ای در روی زمین باقی نخواهد ماند مگر این که عزّت (اسلام) یا ذلّت (شکست و خواری) در آن وارد خواهد شد، و این دعوت تا آن جا که تاریکی شب پیش می رود پیش خواهد رفت (و سیاهی ها را در هم خواهد شکست، و با وجود آن تحمل مشکل آسان است).(۹) ۴ـ در ماجرای جنگ خندق نیز آمده است: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مشغول حفر خندق بود فاطمه(علیها السلام) قطعه نانی برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)آورد، و می خواست در دهان پیغمبر بگذارد. پیامبر فرمود: فاطمه جانم! این چیست؟ عرض کرد: قرص نانی برای فرزندانم پختم این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم! بدان این اوّلین طعامی است که بعد از سه روز به پدرت می رسد.(۱۰) چه جاذبه نیرومندی این پدر و فرزند را به هم پیوند می داد؟ جاذبه ای که در اعماق جانشان ریشه دوانده، محبّتی که از تمام وجودشان سرچشمه گرفته، و عشق و علاقه ای که روح پاک آن دو را در ملکوت اعلا با هم متحد ساخته است. و چه افتخاری برای فاطمه زهرا(علیها السلام) از این برتر؟ افتخار و فضیلتی که درباره هیچ کس در تاریخ اسلام جز علی بن ابی طالب(علیه السلام) دیده نمی شود. ----------------------------------------------

------------------------------------ ۱ . مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ . ۲ . کنز العمال، جلد ۷، صفحه ۱۱۱ . ۳ . فیض الغدیر، جلد ۵، صفحه ۱۷۶ . ۴ . تاریخ بغداد، جلد ۵، صفحه ۸۷ . ۵ . صحیح ابی داود، صفحه ۲۶ (باب ما جاء فی الانتفاع بالعاج). ۶ . مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۸۲ . ۷ . صحیح مسلم «کتاب الجهاد و السیر» و صحیح بخاری «کتاب بدأ الخلق ـ باب ما لقی النبی(صلی الله علیه وآله) و أصحابه من المشرکین». ۸ . همان مدرک. ۹ . حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۳۰ . ۱۰ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۷ .

**می دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است.**

«فنا» به معنای فراموش کردن همه چیز، و همه کس، و حتی فراموش کردن خویشتن در برابر خداوند. یعنی انسان به مرحله ای برسد که جهان هستی را جز سرابی نبیند، و عالم آفرینش را جز سایه ای کمرنگ مشاهده نکند. همه جا خدا را ببیند، و در جستجوی او باشد. خویشتن را پروانهوار در آتش شمع وجود او بسوزاند، و هستی خویش را در هستی او محو و نابود ببیند. یکی از آثار رسیدن به این مقام، «تسلیم مطلق» در برابر اراده اوست، آنچه او می خواهد، بخواهد، و آنچه او می پسندد، بپسندد. هم رضای او رضای خدا باشد، و هم رضای خدا رضای او. و با در دست داشتن این معیار به سراغ مقام عرفان بانوی اسلام، فاطمه زهرا(علیها السلام) و قرب او در درگاه خدا می رویم و این حقیقت را از زبان پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) می شنویم: ۱ـ در کتاب های متعدد معروفی از اهل سنّت و در روایات متعدد و فراوانی آمده است که پیغمبر به فاطمه زهرا(علیها السلام)فرمود: «اِنَّ اللّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکَ وَ یَرْضی لِرِضاکِ(۱؛) خداوند بخاطر خشم تو خشمگین می شود، و به خاطر رضای تو راضی». ۲ـ در صحیح بخاری که معروف ترین منابع حدیث اهل سنّت است، چنین می خوانیم: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی فَمَنْ اَغْضَبَها فَقَدْ اَغْضَبَنِی(۲؛) فاطمه پاره وجود من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده». ۳ـ و نیز در همان کتاب در جای دیگر می خوانیم: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فَاِنَّما هِیَ فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُریبُنِی ما اَرابَها وَ یُؤْذِینِی ما آذاها(۳؛) فاطمه پاره وجود من است، هر چیز که او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند، و هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد». و همان گونه که گفتیم احادیث در این زمینه بسیار است و همگی حاکی از مقام بلند فاطمه زهرا(علیها السلام)در معرفت پروردگار و مقام عصمت و اخلاص و ایمان اوست، او به جایی رسیده که خشنودی و غضب او، خشنودی خدا و رسول الله(صلی الله علیه وآله) شده است، و این ارزشی است والا که هیچ چیز با آن برابری نمی کند. ۴ـ این بحث را با حدیث دیگری در این زمینه از «صحیح ترمذی» پایان می دهیم، آن جا که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل می کند که فرمود: «اِنَّما فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یُؤْذِینِی ما آذاها وَ یَنْصِبُنِی ما نَصَبَها(۴؛) فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند». بدیهی است علاقه پدر و فرزندی هرگز نمی تواند چنین پدیده ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد. این نکته نیز شایان دقت است که معمولاـ جمله «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی» را به معنای فاطمه پاره تن من است، تفسیر و ترجمه می کنند، در حالی که در این جمله سخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه(علیها السلام)پاره ای از وجود و هستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا داریم که به خواست خدا خواهد آمد. ----------------------------------------------------------------------

------------------ ۱ . مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۳. این حدیث را ابن حجر در «الاصابة» و ابن اثیر در «اسد الغابة» آورده است. ۲ . صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق (باب مناقب قرابة رسول الله). ۳ . صحیح بخاری، کتاب النکاح (باب ذب الرجل عن ابنته). مضمون این دو حدیث در بسیاری از کتب معروف مانند خصائص نسائی، فیض الغدیر، کنزالعمال، مسند احمد، صحیح ابی داود و حلیة الاولیاء آمده است. ۴ . صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹ .

**با توجه به این که حبّ دنیا سرچشمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَة» و همه تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می دهد که تمام تجاوزها، جنایت ها، ظلمت ها، و ستم ها، دروغ ها، خیانت ها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می گیرد، روشن می شود که زهد و وارستگی پایه اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.**

ولی «زهد» به معنای ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیاست. «زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا

در این است که از همه آن چشم بپوشد، به این معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگوید: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس. و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةِ» بلند کند. و به گفته قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آن چه فعلا در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد. «(لِّکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ(؛)۱) این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید». با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه(علیها السلام) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در کتب دیگران می رویم: ۱ـ ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند، او هنگامی که از سفر باز می گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا(علیها السلام) می آمد، و مدتی نزد او می ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا(علیها السلام) دو دست بند از نقره و همچنین یک گردن بند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود. هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست. فاطمه(علیها السلام) دانست که ناخشنودی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند. هنگامی که چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آن افتاد سه بار فرمود: «فَعَلَتْ، فِداها اَبُوها».(۲) فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد. واضح است یک جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره ای که از نقره چندان بهایی ندارد، و از آن بی بهاتر پرده ساده ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همین را دون شأن فاطمه می شمرد، و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست. فاطمه(علیها السلام) این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را از اسارت آن رهایی بخشید، و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد. در حدیثی که سابقاً از «حلیة الاولیاء» (تحت شماره ۳) نقل کردیم، خواندیم که فاطمه زهرا(علیها السلام)حتی پوشش کافی در خانه برای آمدن میهمان های نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عبای خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد. داستان جهیزیه فاطمه(علیها السلام) و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست. خدمات او در خانه علی(علیه السلام) تا آن جا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می کرد، و با دست دیگر طفلش را در آغوش می گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنا حدیث زیر است: ۲ـ ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کند: «لَقَدْ طَحَنَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) حَتّی مَجَلَتْ یَدُها، وَ رَبا، وَ اَثَّرَ قُطْبُ الرَّحی فِی یَدِها(؛۳) فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن قدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاس در دستش نمایان گشت». ۳ـ در «مسند احمد» که از معروف ترین منابع اهل سنّت است از انس بن مالک چنین نقل شده که : روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟ عرض کرد: از کنار خانه فاطمه(علیها السلام) می گذشتم در حالی که با دست خود آسیا می کرد، و کودکش گریان بود، گفتم: اگر اجازه فرمایی من آسیا می کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمایید من کودک را آرام می کنم و شما آسیا کنید. او گفت : من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم (؛و من مشغول آسیا کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «فَرَحِمْتَها رَحِمَکَ اللهُ».(۴) تو نسبت به فاطمه رحم و محبّت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند! فضایل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مقابل مشرکان مکّه، و آمدنش به میدان اُحد برای بستن زخم های پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد. او از لحظه تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معناست: ۴ـ در داستان تولد بانوی

اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت جهان ـ همچون مریم و... ـ به هنگام تولّد او آمده است: «فَوُلِدَتْ فاطِمَةُ(علیها السلام) فَوَقَعَتْ حِینَ وَقَعَتْ عَلَی الاْرْضِ ساجِدَةً».(۵) به این گونه فاطمه متولّد شد و در حین تولّد برای خدا سجده کرد. ۵ـ مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است: روزی فاطمه(علیها السلام) به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می برند، و تنها پارچه ای بر او می افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم. اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده ام که با آن جنازه مردگان را حمل می کردند، سپس شاخه هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه ای را روی چوب های آن می افکندند، و بدن را درون آن می گذاردند، به گونه ای که بدن پیدا نبود. هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام(علیها السلام) آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید)... و در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه(علیها السلام) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بود!(۶) ----------------------------------------

---------------------------------------- ۱ . حدید، آیه ۲۳ . ۲ . الصواعق المحرقه، صفحه ۱۰۹ . ۳ . حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۱ . ۴ . مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۱۵۰ . ۵ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۴ . ۶ . همان مدرک، صفحه ۵۴ .

**محبّت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبّت ساده نیست، حتماً از عواملی سرچشمه می گیرد که مهم ترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه فوق العاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا، دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه جهان.**

از این گذشته وقتی او می فرماید: «فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحث های گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود. وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده ;رضای او رضای خدا، و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ ـ که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود. علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می دارد مانند احادیث زیر: ۱ـ ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود: «مَا خَیْرُ لِلْنِساءِ». چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟ یاران ندانستند در جواب چه بگویند. علی(علیه السلام) به سوی فاطمه(علیها السلام) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید. بانوی اسلام گفت : «چرا نگفتی: «خَیْرٌ لَهُنَّ اَنْ لا یَرَیْنَ الرِّجالَ وَ لاَ یَرَوْنَهُنَّ». از همه بهتراین است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند). علی(علیه السلام) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عرض کرد. پیامبر فرمود: «مَنْ عَلَّمَکَ هذا ;چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟». عرض کرد: فاطمه(علیها السلام) . فرمود: «اِنَّها بَضْعَةٌ مِنِّی ;او پاره وجود من است».(۱) این حدیث نشان می دهد که امیرمؤمنان(علیه السلام) با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه(علیها السلام)استفاده علمی می کرد. این سخن پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه(علیها السلام) می گوید: «او پاره ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بَضْعَةٌ» تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته اند، بلکه فاطمه پاره ای از روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود، و پرتوی از آن خورشید و شعله ای از آن مشکات محسوب می شد. ۲ـ در «مسند احمد» از امّ سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده : وقتی فاطمه(علیها السلام) به همان بیماری که به وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی(علیه السلام) به

دنبال کاری رفته بود، فاطمه(علیها السلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم. سپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم، و او پوشید. سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که پاك شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید!(۲) این حدیث به خوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشانه های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدا به او الهام می شد. آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند. به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عِمران و مادر حضرت عیسی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد. بنابراین فاطمه(علیها السلام) دخت گرامی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود.(۳) ------------------------------------------------------------------------

۱ . حلیهٔ الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۰ . ۲ . مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۴۶۱. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابهٔ» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند. ۳ . البتّه دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار قبلا بدان اشاره شد.

**هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صفات الهی در جان او بیفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اثر می گذارد و آنچه را او می خواهد همان می شود.**

این همان ولایت تکوینی است که اولیای خدا از آن برخوردار بودند، و همان چیزی است که سرچشمه کرامات مختلف می باشد و معجزات انبیا مرحله عالی آن است، فاطمه زهرا(علیها السلام) از عنایت الهی سهم وافری داشت و روایت زیر شاهد این مدعاست: بسیاری از مفسّران اهل سنّت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه : «(كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَاب(؛)۱) هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد». از جابربن عبدالله نقل کرده اند که : رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چند روز بود غذایی نخورده بود، و کار بر او مشکل شد، به منزل همسرانش سر زد هیچ کدام غذایی نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه(علیها السلام)آمد و فرمود: دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه ام؟ عرض کرد: نه بخدا سوگند! هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه(علیها السلام)هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول الله(صلی الله علیه وآله) را بر خود و فرزندانم مقدم می دارم! و این در حالی بود که همه گرسنه بودند. حسن و حسین را به سراغ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیاید. عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرستاده، و من آن را برای شما ذخیره کرده ام. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، شکر آن را بجا آورد و بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) درود فرستاد. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: دخترم! این را از کجا آورده ای؟ عرض کرد: «(هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَاب ؛)این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد!». پیامبر(صلی الله علیه

وآله) شکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَکَ شَبِیهَةً بِسَیِّدَةِ نِساءِ بَنِی اِسْرائِیلَ». شکر می کنم خدایی را که تو را شبیه (مریم) بـانوی زنـان بنی اسـرائیل قرار داد. هنگـامی که روزیِ خوبی نصـیب او می شـد از او سؤال می کردنـد: این از کجاست؟ می گفت: از نزد خداست. سـپس پیغمبر(صـلی الله علیه وآله) به سـراغ علی(علیه السـلام) فرستاد، او آمد، و همگی از آن غذا خوردند، و بقیه همسران پیامبر نیز خوردند و همه سیر شدند، و هنوز ظرف غذا پر بود! فاطمه(علیها السلام) می گوید: من از آن برای تمام همسایگان فرستادم و خدا در آن برکت و خیر زیادی قرار داد.(۲) و این نمونه ای از کرامات آن بزرگوار بود. -------------------------------------------------------------------------------- ۱ . آل عمران، آیه ۳۷ . ۲ . زمخشـری در «کشاف» و سیوطی در «درّ المنثور» ذیل آیه ۳۷ سوره آل عمران، و ثعلبی در «قصـص الانبیاء» صفحه ۵۱۳ آن را نقل کرده اند.

## ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشـنی بر سـعادت یک انسان است، و اگر کسـی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او اثبات می شود.

در روایات معروف اهل سنّت این افتخار از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای فاطمه(علیها السلام) ثبت شده است: ۱ـ ذهبی در «میزان الاعتـدال» آورده است که پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) فرمود: «اَوَّلُ شَخْص یَدْخُلُ الْجَنَّةُ فاطِمَةُ(علیهـا السـلام(;)۱) نخستین کسـی که وارد بهشت می شود، فـاطمه است!». ۲ـ در حـدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «اَوَّلُ شَخْص یَدْخُلُ الْجَنَّةَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد وَ مَثَلُها فِی هذِهِ الْاُمَّةِ مَثَلُ مَرْیَمَ فِی بَنِی اِسْرائِیلَ(;۲) نخستین کسـی که وارد بهشت می شود فـاطمه دختر محمد است، و او در میان این امت همچون مریم در میان بنی اسرائیل است». از این گذشته از روایات معروف اسلامی استفاده می شود که ورود این بـانوی بزرگ در صـحنه محشـر، و روانه شـدن از آن جـا به بهشت، بـا تشـریفات بسیار باشکوهی که بیانگر عظمت فوق العاده مقـام اوست انجام می گیرد، به احادیث زیر با هم گوش فرا می دهیم ;۳ـ علی(علیه السلام) از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین نقـل می کنـد: «تُحْشَرُ ابْنَتِی فاطِمَةُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ عَلَیْها حُلَّةُ الْکَرامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِماءِ الْحَیَوانِ، فَتَنْظُرُ اِلَیْهَا الْخَلایِقُ فَیَتَعَجَّبُونَ مِنْها ;دخـترم فـاطمه در قیـامت محشور می شود در حـالی که لبـاس کرامتی که بـا آب حیـات عجین شـده در تن دارد، و خلایق به سوی او می نگرنـد، و از مقام والای او در شـگفتی فرو می رونـد!». سـپس در ذیل این حدیث می افزاید: «فَتُزَفُّ اِلَی الْجَنَّةِ کَالْعَرُوسِ لَها سَبْعُونَ اَلْفَ جارِیَة(;۳) سـرانجام او را با احترام تمام هماننـد عروس، در حالی که هفتاد هزار از حوریان بهشتی اطراف او را گرفتـه انـد، به بهشت می برنـد». ۴ـ در حـدیث دیگری از عـایشه از پیغمـبر اکرم(صـلی الله علیـه وآلـه) در ایـن زمینه چنین می خوانیم: «اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ نادی مُناد: یا مَعْشَرَ الْخَلایِقِ! طَأْطِئُوا رُؤُسَکُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد(;۴) هنگامی که روز قیامت برپا شود منادی صـدا می زند: ای مردم! سـرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمّد بگذرد!». ۵ـ و در حدیث دیگری بعد از ذکر همین معنا آمده است: «فَتَمُرُّ مَعَ سَبْعِینَ اَلْفَ جارِیَة مِنَ الْحُورِ الْعِینِ کَمَرِّ الْبُراقِ(;۵) فاطمه با هفتاد هزار حورالعین به سرعت برق از آن جا عبور می کند (و به سوی بهشت می شـتابد)». ۶ـ و عجیب تر این که در کتاب «تاریخ بغداد» در حدیثی از پیامبر(صـلی الله علیه وآله) می خوانیم: در آن شب که مرا به معراج بردند دیدم این جمله ها بر در بهشت نوشته شده بود: «لا اِلهَ الاّ اللّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ، عَلِیٌّ حَبِیبُ اللّهِ، وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ صِفْوَةُ اللّهِ، وَ فاطِمَةُ خِیَرَةُ اللّهِ، عَلی باغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ(;۶) خداونـدی جز خدای یگانه نیست، محمّد رسول خدا، و علی محبوب پروردگار است، و حسن و حسین برگزیدگان خدایند، و فاطمه منتخب خداوند است، بر دشمنان آنها لعنت خدا باد». بیش باد، و کم مباد! -------------------------------------------------------------------------------- ۱ . میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ . ۲ . کنزالعمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۹ . ۳ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۸ . ۴ . تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۱۴۱ . ۵ . کنزالعمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۸ . ۶ . تاریخ بغداد، جلد ۱، صفحه ۲۵۹ .

**هر نامی معمولا بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد.**

از احادیث بر می آید که نامگذاری فاطمه زهرا(علیها السلام) بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است. از سوی دیگر «فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای بازگرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریدن و جدایی اطلاق شده است. اکنون ببینیم روایات اسلامی در این زمینه چه می گوید؟ ۱ـ در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «اِنَّما سَمّاهَا فَاطِمَهُ لاَنَّ اللهَ فَطَمَها وَ مُحِبِّیها عَنِ النّارِ(۱;) او را فاطمه نام نهاده، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است». از این تعبیر استفاده می شود که نامگذاری بانوی اسلام به این نام، از سوی خداوند صورت گرفته، و مفهومش این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند. ۲ـ در حدیث دیگری از علی(علیه السلام) می خوانیم که رسول الله(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فرمود: «یا فاطِمَهُ! اَتَدرینَ لِمَ سُمِّیتِ فاطِمَهُ ;ای فاطمه! آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شده ای؟». علی(علیه السلام) می گوید: من گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید چرا نام او فاطمه است؟ فرمود: «اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَطَمَها وَ ذُرِّیَّتَها عَنِ النّارِ یَوْمَ الْقِیامَهِ(۲;) خداوند بزرگ او و فرزندانش را از آتش دوزخ در قیامت باز می دارد». بدیهی است منظور از فرزندان در این جا فرزندانی است که در خط این مادر بزرگ باشند، نه همچون پسر نوح که خطاب شد : «(اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ)(۳ ;)او از اهل تو نیست». و به همین دلیل در بعضی از احادیث، «ذریّه» و «محبّان» هر دو با هم ذکر شده اند، و این که گمان کنیم مفهوم روایات فوق این است که اگر آنها مرتکب انواع گناهان شوند و حتی کافر و مشرک باشند از عذاب الهی در قیامت در امانند، اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم که با هیچ یک از معیارهای اسلامی نمی سازد، زیرا خود پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که اصل این شجره طیّبه است صریحاً در قرآن مجید به این خطاب مخاطب شده است: «(لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ(;۴) اگر (به فرض محال) مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود». و در جای دیگر می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم».(۵) آیا فرع زائد بر اصل ممکن است؟ آیا فرزندان رسول خدا از او برترند؟! البتّه هرگز پیغمبر نه راه شرک پویید، و نه ـ العیاذ بالله ـ دروغی بر خدا بست، در حقیقت یک درس بزرگ برای همه امت است، تا بقیه حساب خود را برسند. و این منافات با مقام شامخ سادات و ارزش فوق العاده آنها در امت اسلامی ندارد. از سوی دیگر در میان عرب معمول است که علاوه بر اسم، کنیه ای نیز برای افراد انتخاب می کنند، اگر مرد باشد با «اب» شروع می شود و اگر زن باشد با «امّ». در روایات اسلامی در میان کنیه های فاطمه زهرا(علیها السلام) کنیه عجیبی دیده می شود که چشم انداز دیگری از عظمت فوق العاده آن حضرت را ترسیم می کند، به حدیث زیر گوش فرا دهید: ۳ـ در «اسد الغابه» آمده است: «کانَتْ فاطِمَهُ تُکَنّی اُمَّ اَبیها(;۶) کنیه فاطمه امّ ابیها (مادر پدرش!) بود». این معنا در کتاب «استیعاب» از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است.(۷) این تعبیر عجیب که نظیر آن درباره هیچ یک از زنان اسلام دیده نشده، نشان می دهد که این دختر با وفا آنچنان نسبت به پدرش محبّت می کرد که گویی «یک مادر» برای او بود. می دانیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در همان کودکی مادر خود را از دست داد، ولی این دختر از همان خردسالی از هیچ گونه محبّت و دلسوزی درباره پدر بزرگوارش فروگذار نکرد. هم دختری دلسوز و فداکار و هم مادری مهربان و ایثارگر و هم یاری وفادار محسوب می شد که شواهد آن را در روایات گذشته خواندیم. ---------------------------------------------------------------------------------------- ۱ . تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۳۱ . ۲ . ذخائرالعقبی، صفحه ۲۶ . ۳ . هود، آیه ۴۶ . ۴ . زمر، آیه ۶۵ . ۵ . حاقه، آیه ۴۴ تا ۴۶. ۶ . اسد الغابه، جلد ۵، صفحه ۵۲۰ . ۷ . استیعاب، جلد ۲، صفحه ۷۵۲ .

**غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا(علیها السلام) داد که هر کدام از**

**دیگری گرانبهاتر و پرارزش تر بود که بعضــی از آنها در تاریخ ضبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام)و بعضی را می نمی دانیم. یک هــدیه به ظاهر مادی نیز به او داد و عجب این که این هــدیه نیز به فرمان خــدا صورت گرفت چنانکه در حدیث زیر آمده است:**

سیوطی نقل می کند: هنگامی که آیه شریفه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ(؛)۱) و حق نزدیکان را بپرداز!». نازل شد، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فاطمه(علیها السلام) را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد.(۲) البتّه چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می آید، بخشیدن فدک به فاطمه(علیها السلام) یک مسأله ساده نبود، پشتوانه ای بود برای مسأله ولایت علی(علیه السلام) و سندی برای تحکیم و تثبیت مقام والای این خانواده، و از این نظر یک هدیه معنوی نیز محسوب می شد. ولی نظام حاکم که این مطلب را بخوبی درک کرده بود، بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقریباً بدون هیچ گونه فاصله زمانی، به استناد یک حدیث مجعول، فدک را از فاطمه زهرا(علیها السلام) گرفت و جزء بیت المال کرد که خود داستانی بسیار طولانی و دردناک و عبرت انگیز دارد و می تواند به عنوان یک سند مهم اسلامی برای تجزیه و تحلیل تاریخ صدر اسلام و طوفان های بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) مورد استناد قرار گیرد. برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه شود. * * * خداوندا! ما را با محبّت این بانوی بزرگ و پدر و همسر و فرزندانش (صلوات الله علیهم اجمعین) زنده بدار، و با محبّت آنها محشور گردان. بار الها! به ما توفیق پیروی از مکتبشان، و اهتدا به نور هدایتشان، و اقتدا به سنّت پربارشان مرحمت فرما. «وَاجْعَلْنا مِمَّنْ یَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ، وَ یَمْکُثُ فِی ظِلِّهِمْ، وَ یَهْتَدِی بِهُداهُمْ»، آمین یا ربّ العالمین. ------------------------------------------------------------------------

---- ۱ . اسراء، آیه ۲۶ . ۲ . درّ المنثور، ذیل آیه ؛میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ ؛کنزالعمّال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ .

**داســتان فدک یکی از غم انگیزترین و پرغوغاترین داســتان های زندگی فاطمه بانوی اسلام(علیها السلام)خصوصاً، و اهل بیت(علیهم الســلام) عموماً و تاریخ اســلام به طور گسترده و عام است، که آمیخته با توطئه های سیاسی، و فراز و نشیب های فراوانی می باشد و دریچه ای است برای حل قسمتی از معماهای مهم تاریخ صدر اسلام.**

اما قبل از ورود در این بحث لازم است بدانیم:

**«فدک» بطوری که بســیاری از مورّخان و ارباب لغت نوشته اند: قریه ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک «خیبر» که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود، بعضــی این فاصــله را یکصد و چهل کیلومتر نوشته اند، و در آن چشمه ای جوشان و نخل های فراوانی بود(۱) و بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت.**

در این که چگونه «فدک» این آبادی خرم و سرسبز به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) منتقل شد، معروف چنین است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بعد از آن که از فتح خیبر بازگشت خداوند رعب و وحشت را در قلوب اهل فدک که از یهودیان سرسخت بودند، افکند، آنها کسی را خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرستادند و با او صلح کردند در برابر این که نیمی از «فدک» را به آن حضرت(صلی الله علیه وآله) واگذار کنند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنها پذیرفت و این صلح را امضا فرمود. به این ترتیب «فدک» خالصه رسول الله(صلی الله علیه وآله) شد، زیرا طبق صریح قرآن مجید چیزی که به دست مسلمین بدون جنگ بیفتد منحصراً حق پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود(۲) و به این ترتیب پیامبر(صلی الله علیه وآله)«فدک» را در اختیار گرفت و درآمد آن را در مورد واماندگان در راه (ابن السبیل) و مانند آنها مصرف می کرد. این سخن را یاقوت حموی در «معجم البلدان» و ابن منظور اندلسی در «لسان العرب» و عده ای دیگر در کتاب های خود آورده اند. طبری نیز در تاریخ خود و ابن اثیر نیز در کتاب «کامل» به آن اشاره کرده اند.(۳) این را نیز بسیاری از مورّخان نوشته اند که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حیات خود «فدک» را به بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)بخشید.(۴) گواه روشن این واگذاری این که بسیاری از مفسّران از جمله مفسّر معروف جلال الدین سیوطی از علمای معروف اهل سنّت در تفسیر «درّ المنثور» در ذیل آیه ۱۶ سوره اسراء، از ابوسعید خدری نقل کرده که : چون این آیه نازل شد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فاطمه را طلبید و فدک را به او بخشید، عبارت حدیث چنین است: «لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) اَعْطی رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) فاطِمَةَ فَدَکاً; هنگامی که سخن خدای متعال نازل شد که : (ای پیامبر!) حق خویشاوندان نزدیک را بپرداز»، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فدک را بخشید». در ذیل همان آیه روایت دیگری از ابن عباس به همین مضمون نقل شده است.(۵) شاهد زنده دیگر بر این مدعا گفتار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه درباره فدک است که می فرماید: «بَلی کانَتْ فِی اَیْدینا فَدَکُ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ، فَشَحَّتْ عَلَیْها نُفُوسُ قَوْم، وَسَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْم آخَرینَ، وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ;(۶) آری، تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور و حاکم خداست». این سخن به خوبی نشان می دهد که در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) فدک در اختیار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) بود، ولی بعداً گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند، و علی(علیه السلام) و همسرش بانوی اسلام به ناچار از آن چشم پوشیدند، و مسلّماً این چشم پوشی با رضایت خاطر صورت نگرفت، چرا که در این صورت خدا را به داوری طلبیدن و «نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ» گفتن معنا ندارد. از علمای بزرگ شیعه نیز گروه زیادی روایات مربوط به این قسمت را در کتب معتبر خود آورده اند که از میان آنها علمای زیر را می توان نام برد: مرحوم کلینی در «کافی ;»و مرحوم صدوق ;و مرحوم محمّد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود ;و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه ;»و گروه فراوان دیگر در کتب تفسیر و تاریخ و حدیث، که ذکر همه آنها بسیار به طول می انجامد. اکنون ببینیم چرا و به چه دلیل فدک را از فاطمه(علیها السلام) گرفتند. -----------------------------------------------------------------------

۱ . معجم البلدان، ماده فدک. ۲ . حشر، آیه ۶ و ۷ . ۳ . به کتاب جالب و جامع «فدک» نوشته علامه سیّد محمّد حسن قزوینی حائری مراجعه شود. ۴ . چون از آنِ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود. ۵ . الدرّ المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۷۷. این حدیث را عده ای از روات اهل سنّت مانند بزار، ابویعلی، ابن مردویه و ابن ابی حاتم از ابوسعید خدری نقل کرده اند، به کتاب میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ و کنزالعمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ مراجعه شود. ۶ . نهج البلاغه، نامه ۴۵. (نامه معروف به عثمان بن حنیف).

**گرفتن «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) مسأله ساده ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه اقتصادی آن تحت الشعاع مسائل سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)بود، در حقیقت موضوع فدک را نمی توان از سایر حوادث آن عصر جدا نمود، بلکه حلقه ای است از یک زنجیر بزرگ، و پدیده ای است از یک جریان کلّی و فراگیر!**

برای این غصب بزرگ تاریخ عوامل زیرا را می توان برشمرد: ۱ـ غصب فدک در دست خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک امتیاز بزرگ معنوی برای آنها محسوب می شد، و این خود دلیل بر مقام و منزلت آنها در پیشگاه خدا و اختصاص نزدیکی شدید به پیامبر(صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد، به خصوص این که در روایات شیعه و اهل سنّت چنانکه در بالا گفتیم آمده است که به هنگام نزول آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) پیامبر(صلی الله علیه وآله)فاطمه(علیها السلام) را فراخواند و سرزمین فدک را به او بخشید. روشن است وجود فدک در دست خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) با این سابقه تاریخی سبب می شد که مردم سایر آثار پیامبر(صلی الله علیه وآله)به خصوص مسأله خلافت و جانشینی آن حضرت(صلی الله علیه وآله) را نیز در این خاندان جستجو کنند، و این مطلبی نبود که طرفداران انتقال خلافت به کسان دیگر بتوانند آن را تحمّل کنند. ۲ـ این مسأله از نظر بعد اقتصادی نیز مهم بود، و روی بعد سیاسی آن اثر می گذاشت، چرا که علی(علیه السلام)و خاندان او اگر در مضیقه شدید اقتصادی قرار می گرفتند

توان سیاسی آنها به همان نسبت تحلیل می رفت، و به تعبیر دیگر وجود فدک در دست آنان امکاناتی در اختیارشان قرار می داد که می توانست پشتوانه مسأله ولایت باشد، همان گونه که اموال خدیجه(علیها السلام) پشتوانه ای برای پیشرفت اسلام در آغاز نبوّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود. در همه دنیا معمول است هر گاه بخواهند شخص بزرگ، یا کشوری را منزوی کنند او را در محاصره اقتصادی قرار می دهند که در تاریخ اسلام در داستان «شعب ابوطالب» و محاصره شدید اقتصادی مسلمین از سوی مشرکان قریش آمده است. در تفسیر سوره «منافقین» ذیل آیه: «(لَئِنْ رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاْعَزُّ مِنْهَا الاْذَلَّ(؛)١) اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!». به توطئه ای شبیه همین توطئه از سوی منافقین اشاره شده که به لطف الهی در نطفه خفه شد، بنابراین جای تعجب نیست که مخالفان بکوشند این سرمایه را از خاندان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بگیرند، و آنها را منزوی کرده و دستان را تهی سازند. ۳ـ اگر آنها حاضر می شدند فدک را به عنوان میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) و یا بخشش و هدیه آن حضرت به فاطمه زهرا(علیها السلام)در اختیار آن حضرت قرار دهند راهی باز می شد که مسأله خلافت را نیز از آنها مطالبه کند. این نکته را دانشمند معروف اهل سنّت «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح «نهج البلاغه» به طرز ظریفی منعکس کرده است. او می گوید: من از (استادم) «علی بن فارقی» مدرّس مدرسه بغداد سؤال کردم: آیا فاطمه(علیها السلام) در ادعای مالکیت فدک صادق بود؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه اوّل فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود؟ او تبسمی کرد و کلام لطیف و زیبا و طنزگونه ای گفت، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت، گفت: «لَوْ اَعْطاها الْيَوْمَ فَدَكاً بِمُجَرَّدِ دَعْواها لَجائَتْ اِلَيْهِ غَداً وَ ادَّعَتْ لِزَوْجِها الْخِلافَةَ وَ زَحْزَحَتْهُ مِنْ مَكانِهِ، وَ لَمْ يُمْكِنُهُ الْاِعْتِذارُ وَ الْمُدافِعَةُ بِشَيْئٍ لِاَنَّهُ يَكُونُ قَدْ اَسْجَلَ عَلى نَفْسِهِ بِاَنَّها صادِقَةٌ فِيما تَدَّعِيهِ، كائِناً ما كانَ، مِن غَيْرِ حاجَةٍ اِلى بَيِّنَة ؛اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه(علیها السلام) به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت برای همسرش می کرد! و وی را از مقامش کنار می زد، و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه(علیها السلام) هر چه را ادعا کند راست می گوید، و نیازی به بیّنه و گواه ندارد». سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد.(۲) این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنّت، شاهد زنده ای جهت «بار سیاسی» داستان فدک است. و اگر به سرنوشت این قریه در طول تاریخ چند قرن آغاز اسلام بنگریم که چگونه دست به دست می گردید هر یک از خلفا موضع خاصی در برابر آن داشتند، این مسأله روشن تر می شود که در بحث آینده به خواست خدا به آن اشاره می کنیم. ------------------------------------------------------------------------------ ۱ . منافقون، آیه ۸ . ۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۴، صفحه ۷۸ .

## چگونه فدک به اهل بیت(علیهم السلام) بازگشت؟

سیر تاریخی فدک یکی از شگفتی های تاریخ اسلام است، هر یک از خلفا در برابر آن موضعی داشتند، یکی می گرفت و دیگری پس می داد، و این وضع آن قدر ادامه یافت تا این سرزمین به کلی ویران شد و بر باد رفت، برای پی بردن به فراز و نشیب هایی که در این روستای آباد پدید آمد کافی است مقطع های زیر را مورد توجه قرار دهیم: ۱ـ فدک در آغاز، چنانکه دانستیم، پس از سقوط خیبر از طریق مصالحه از یهودیان به پیامبر(صلی الله علیه وآله)منتقل شد و به حکم آیه (وَمَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ...) اختیار آن بطور کامل با شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و به حکم آیه، حق آن حضرت گردید. ۲ـ طبق اسناد معتبر تاریخی پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را در حیات خود طبق دستور قرآن و آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) به بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) بخشید، و به این ترتیب در اختیار دختر گرامی پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله)قرار گرفت. ۳ـ در زمان خلیفه اوّل این آبادی غصب شد، و در اختیار حکومت وقت قرار گرفت، و آنها با سرسختی عجیبی در حفظ این وضع کشیدند. ۴ـ این امر همچنان ادامه داشت تا زمان

عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام) روش ملایم تری داشت رسید، او به فرماندارش در مدینه «عمر بن حزم» نوشت که : فدک را به فرزندان فاطمه(علیها السلام)بازگردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند، به کدام گروه بازگردانم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نگاشت: «اَمّا بَعْدُ، فَإنِّی لَوْ کَتَبْتُ اِلَیْکَ آمُرُکَ اَنْ تَذْبَحَ شاةً لَکَتَبْتَ اِلَیَّ اَجَمّاءُ اَمْ قَرْناءُ؟ اَوْ کَتَبْتُ اِلَیْکَ اَنْ تَذْبَحَ بَقَرَةً لَسَأَلْتَنِی ما لَوْنُها؟ فَإذا وَرَدَ کِتابِی هذا فَاَقْسِمْها فِی وُلْدِ فاطِمَةَ مِنْ عَلِیٍّ وَالسَّلامُ(؛۱) هر گاه من ضمن نامه ای به تو دستور دهم گوسفندی ذبح کن، تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیا بی شاخ باشد یا شاخدار؟!، و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن چگونه باشد؟! هنگامی که این نامه من به تو می رسد فوراً فدک را بر فرزندان فاطمه از علی(علیه السلام) تقسیم کن». و به این ترتیب با یک چرخش بزرگ، فدک بعد از سالیان دراز به دست فرزندان فاطمه(علیها السلام) افتاد. ۵ـ دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب کرد. ۶ـ سرانجام بنی امیّه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند، ابوالعباس سفاح خلیفه معروف عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه(علیهم السلام) بازگرداند. ۷ـ چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت (زیرا آنها قیامی بر ضد بنی عباس کردند). ۸ـ مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را به فرزندان فاطمه(علیهم السلام) بازگرداند. ۹ـ موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین معنا را ادامه داد. ۱۰ـ مأمون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر(علیهم السلام) و فرزندان علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) آن را با تشریفاتی به فرزندان فاطمه(علیها السلام) بازگرداند. در تاریخ آمده است که : مأمون به قثم بن جعفر فرماندار مدینه چنین نوشت: «اِنَّهُ کانَ رَسُولُ اللهِ اَعْطَی ابْنَتَهُ فاطِمَةَ فَدَکاً وَ تَصَدَّقَ عَلَیْها بِها، وَ اِنَّ ذلِکَ کانَ اَمْراً ظاهِراً مَعْرُوفاً عِنْدَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ فاطِمَةُ تَدَّعِی مِنْهُ بِما هِیَ اَوْلی مَنْ صَدَقَ عَلَیْهِ، وَ اِنَّهُ قَدْ رَأی رَدَّها اِلی وَرَثَتِها وَ تَسْلِیمِها اِلَی مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی بْنِ الْحُسَینِ بْنِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ... وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحُسَیْنِ... لِیَقُوما بِها لِاَهْلِهِما ؛رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فدک را به دخترش فاطمه(علیها السلام) بخشید و این امری آشکار و معروف نزد اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، سپس همواره فاطمه(علیها السلام) مدعی آن بود و قول او از همه شایسته تر به تصدیق و قبول است، و من صلاح می بینم که آن را به ورثه آن حضرت داده شود، و به محمّد بن یحیی و محمّد بن عبدالله (نوه های امام زین العابدین) بازگردانی تا آنها به اهلش برسانند». ابن ابی الحدید می گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به فدک بود، همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأموریان گفت: صدا بزن وکیل فاطمه(علیها السلام) کجاست؟ پیرمردی جلو آمد، و با مأمون سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده اهل بیت(علیهم السلام) به دست او سپردند. هنگامی که مأمون این حکم را امضا کرد «دعبل» برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این بود: اَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَحِکا *** بِرَدِّ مَأْمُونَ هاشِماً فَدَکا!(۲) چهره زمان خندان شد، چرا که مأمون فدک را به بنی هاشم بازگرداند. نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به اتکای روایت ابوسعید خدری که می گوید: پیامبر فدک را به فاطمه(علیها السلام)بخشید، دستور داد فدک به فرزندان فاطمه(علیها السلام) بازگردانده شود.(۳) ۱۱ـ اما متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت(علیهم السلام) در دل داشت، بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه(علیها السلام) غصب کرد. ۱۲ـ فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) بازگردانند. بدیهی است روستایی که این چنین دست به دست بگردد، و هر روز بازیچه دست سیاستمداران کینه توز باشد، به سرعت رو به ویرانی می گذارد، وهمین سرنوشت سرانجام دامان فدک را گرفت، و تمام آبادی آن ویران و درختانش خشک شد! ولی به هر صورت این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیت خاصی داشتند، و هر کدام طبق روش سیاسی خود موضع گیری مخصوص و عکس العمل خاصی روی آن نشان می دادند. و اینها همه تأکیدی است بر آنچه قبلاـ گفتیم که

غصب فدک از بانوی اسلام(علیها السلام) یا فرزندان او، پیش از آن که جنبه اقتصادی داشته باشد، جنبه سیاسی داشت و هدف منزوی کردن آنها در جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) بود، همان گونه که بازگرداندن فدک به اهل بیت(علیهم السلام) که بارها در طول تاریخ اسلام تکرار شد «یک حرکت سیاسی» به عنوان اظهار همبستگی و ارادت به خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) صورت می گرفت. اهمیّت فدک در اذهان عمومی مسلمین تا آن اندازه بود که در بعضی از تواریخ آمده: در عصر متوکل عباسی قبل از آن که فدک از دست بنی فاطمه(علیهم السلام) گرفته شود خرمای محصول آن را در موسم حج به میان حجاج می آوردند و آنها به عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی آن را می خریدند.(۴) ---- ------------------------------------------------------------------------------------------ ۱ . بلاذری، فتوح البلدان، صفحه ۳۸ . ۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷ . ۳ . قزوینی حائری، فدک صفحه ۶۰ . ۴ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷ .

**از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غصب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه علی(علیه السلام) در دوران حکومتش در این امر دخالتی کرد و نه امامان دیگر، و افرادی مانند عمر بن عبدالعزیز و یا حتی مأمون خلیفه عباسی، پیشنهاد کردند که به یکی از ائمه اهل بیت(علیهم السلام) بازگردانده شود، و این واقعاً سؤال انگیز است که این موضعگیری در برابر مسأله فدک به چه علت بود؟**

چرا علی(علیه السلام) در زمانی که تمام کشور اسلام زیر نگین او بود این حق را به صاحبان اصلی بازنگردانید؟ و یا چرا فی المثل مأمون که این همه اظهار ارادت ـ و لو ظاهراً ـ به امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می کرد فدک را به آن حضرت تقدیم نکرد؟ بلکه بدست بعضی از نوه های زید بن علی بن الحسین(علیهم السلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد؟ در پاسخ این سؤال مهم تاریخی می گوییم: امام امیرمؤمنان(علیه السلام) در همان کلام کوتاهش همه گفتنی ها را گفته است، آن جا که می فرماید: «آری، از آنچه در زیر آسمان دنیاست تنها فدک در دست ما بود، عده ای نسبت به آن بخل ورزیدند، ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمندانه از آن صرفنظر کردند، و بهترین داور و حاکم خداست، مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده خواهیم شد». آن بزرگوار عملا نشان داد که فدک را به عنوان یک وسیله درآمد و منبع اقتصادی نمی خواهد، و آن روز هم که فدک از ناحیه او و همسرش مطرح بود برای تثبیت مسأله ولایت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بود، اکنون که کار از کار گذشته، و فدک بیشتر چهره مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده ای دارد؟ سیّد مرتضی علم الهدی عالم و محقق بزرگ شیعه در این زمینه سخنی پر معنا دارد، می گوید: هنگامی که امر خلافت به علی(علیه السلام) رسید درباره بازگرداندن فدک خدمتش سخن گفتند، فرمود: «اِنِّی لَأَسْتَحْیِی مِنَ اللهِ اَنْ اَرُدَّ شَیْئاً مَنَعَ مِنْهُ اَبُوبَکْر وَ اَمْضاهُ عُمَرُ;(۱) من از خدا شرم دارم که چیزی را که ابوبکر منع کرد و عمر بر آن صحه نهاد، به صاحبان اصلیش بازگردانم!». در حقیقت با این سخن هم بزرگواری و بی اعتنایی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه مادی و منبع درآمد، نشان می دهد، و هم مانعین اصلی این حق را معرفی می کند!(۲) اما این که چرا بعضی از خلفا که ظاهراً می خواستند به خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ابراز ارادت کنند، فدک را به ائمه اهل بیت(علیهم السلام) باز نگرداندند و مثلا ـ به نوه های زید بن علی یا افراد ناشناس دیگری به عنوان نمایندگی بنی فاطمه(علیها السلام)تحویل دادند؟ این امر دو علت ممکن است داشته باشد: ۱ـ ائمه هدی(علیهم السلام) هرگز حاضر به پذیرش فدک نبودند، چرا که این کار در آن زمان بیشتر جنبه مادی داشت تا معنوی، و شاید حمل بر علاقه به دنیا می شد، نه امتیازات معنوی ;و به تعبیر دیگر قبول آن در آن شرایط برای ائمه هدی(علیهم السلام) کوچک بود. علاوه بر این دست آنها را در مبارزه با خلفای جور می بست، چرا که هر زمان می خواستند مبارزه کنند فدک را مسترد می داشتند (همان گونه

که در ماجرای پس گرفتن فدک از طرف ابوجعفر خلیفه عباسی از بنی الحسن در تاریخ آمده است که بعد از قیام بعضی از آنها بر ضد دستگاه خلافت، فدک را از همه گرفت). ۲ـ خلفای جور نیز ترجیح می دادند که امکانات مالی امامان اهل بیت(علیهم السلام) گسترده نشود، همان طور که در داستان معروف «هارون» مشهور است که وقتی به مدینه آمد احترام فوق العاده ای برای امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) قائل شد به گونه ای که برای فرزندش مأمون تازگی داشت. اما هنگامی که نوبت به هدایا رسید هدیه ای را که خدمت امام(علیه السلام) فرستاد، بسیار ناچیز بود، مأمون از این مسأله در شگفت شد، و هنگامی که علت را از پدر سؤال کرد او در جواب مطلبی گفت که حاصلش این بود: ما نباید کاری کنیم که آنها قدرت پیدا کنند، و فردا بر ضد ما قیام نمایند! ------ ------------------------------------------------------------------------------ ۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲ . ۲ . و هم احتمال اختلاف اندازی و ماجراجویی طرفداران غاصبین فدک داده می شد.

**فدک ـ چنانکه گفتیم ـ در زمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) طبق آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ) از سوی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا(علیها السلام)واگذار شد، این مطلبی است که نه تنها مفسّران شیعه بلکه جمعی از علمای اهل سنّت نیز از صحابی معروف ابوسعید خدری نقل کرده اند که اسناد آن را قبلا بیان کردیم.**

بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) حکومت وقت دست روی آن گذارد، نمایندگان فاطمه(علیها السلام) را از آن بیرون کرد، این مطلبی است که ابن حجر دانشمند معروف اهل سنّت در کتاب «صواعق» و سمهودی در «وفاء الوفاء» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده اند. بانوی اسلام برای گرفتن حق خود از دو راه وارد شد: نخست از طریق هدیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او، و دیگر از طریق ارث (هنگامی که مسأله هدایت پیامبر(صلی الله علیه وآله)مورد قبول واقع نگشت). در مرحله اوّل بانوی اسلام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و امّ ایمن را به عنوان گواه نزد خلیفه اوّل دعوت نمود، ولی خلیفه به این بهانه که شاهد برای اثبات این دعاوی باید دو مرد باشد این شهود را نپذیرفت. سپس به ادعای حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که فرموده است : «ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم، و هر چه بعد از ما بماند صدقه خواهد بود!»(۱)، از قبول پیشنهاد «ارث» نیز سرباز زد. در حالی که در یک بررسی اجمالی روشن می شود که نظام حاکم غاصب در این عمل خود مرتکب ده خطای بزرگ شد که فهرست وار در این جا مطرح می کنیم، هر چند شرح آن نیاز به بحث فراوان دارد: ۱ـ فاطمه(علیها السلام) «ذو الید» بود، یعنی ملک فدک در تصرف او بود، و از نظر تمام قوانین اسلامی و قوانین موجود در میان عقلای جهان هیچ گاه از «ذو الید» مطالبه شاهد و گواه نمی شود مگر این که دلایلی بر باطل بودن «ید» و تصرف او اقامه گردد. فی المثل اگر کسی در خانه ای ساکن و مدعی مالکیت آن باشد، مادام که دلیلی بر نفی مالکیت او اقامه نشده، نمی توان آن را از دست وی بیرون کرد، و هیچ جهتی ندارد که شاهد و گواهی بر مالکیت خود اقامه کند، بلکه همین تصرف (خواه بوسیله خود او باشد یا نمایندگان او) بهترین دلیل بر مالکیت است. ۲ـ شهادت بانوی اسلام(علیها السلام) به تنهایی در این مسأله کافی بود، چرا که او به شهادت آیه شریفه: «(إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً(؛)(۲) خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد». و نیز به شهادت حدیث مشهور کسا که در بسیاری از کتب معتبر اهل سنّت و کتب صحاح آنها نقل شده، معصومه است، و خداوند هر گونه رجس و پلیدی را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دور نموده، و از هر گناه پاک ساخته است، چنین کسی چگونه ممکن است شهادت و ادعایش مورد تردید و گفتگو واقع شود؟ ۳ـ شهادت و گواهی علی(علیه السلام) نیز به تنهایی کافی بود، چرا که او نیز دارای مقام عصمت است، و علاوه بر آیه تطهیر و آیات و روایات دیگر، بر این معنای، حدیث معروف: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ، وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ، یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُما دارَ(؛)(۳) علی با حق است و حق با علی است و هر جا او باشد حق با اوست». کفایت می کند، چگونه حق بر محور وجود علی(علیه السلام) دور می زند، ولی شهادت او پذیرفته نیست؟! چه

کسی جرأت می کند در برابر این سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند گواهی او را رد کند؟! ۴ـ شهادت امّ ایمن نیز به تنهایی کفایت می کرد، زیرا همان گونه که ابن ابی الحدید نقل می کند: امّ ایمن به آنها گفت : آیا شما شهادت نمی دهید که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود من از اهل بهشتم! (اگر این را قبول دارید پس چگونه شهادتم را رد می کنید؟!).(۴) ۵ـ از همه اینها گذشته علم حاکم هنگامی که از قرائن مختلف (قرائن حسی یا شبیه حس) حاصل گردد برای داوری کفایت می کند، آیا مسأله تصرف و ید از یکسو، و شهادت این شهود که هر یکبه تنهایی شهادتشان برای اثبات حق کافی بود از سوی دیگر، ایجاد علم و یقین نمی کند؟ ۶ـ حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنای دیگر است، نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده یا تفسیر نموده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده : «اِنَّ الاَنْبِیاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دیناراً وَ لا دِرْهَماً وَ لکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ اَخَذَ مِنْهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وافِر(؛۵) پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذارند، بلکه میراث پیامبر علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها سهم بیشتری بگیرد ارث بیشتری را برده است». این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد، این همان است که در روایات دیگر آمده : «اَلْعُلَماءُ وَرَثَةُ الاَنْبِیاءِ ; دانشمندان وارثان پیامبرانند». مخصوصاً جمله «ما ترکناه صدقة» چیزی است که قطعاً در ذیل حدیث نبوده، مگر ممکن است حدیثی برخلاف صریح قرآن از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) صادر شود! زیرا قرآن مجید در آیات متعددی گواهی می دهد که انبیا ارث گذاشتند، و در این آیات قرائن روشنی وجود دارد که منظور تنها میراث معنوی نبوده، بلکه میراث مادی را نیز شامل می شده است. لذا بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) در خطبه معروفش که در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین و انصار ایراد فرمود به این آیات تمسک جست و احدی از مهاجرین و انصار آن را انکار نکرد. اینها همه گواه بر نادرست بودن حدیث فوق است. ۷ـ اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را نشنیده بودند، و سراغ خلیفه آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطالبه کردند.(۶) ۸ـ اگر این حدیث صحیح بود چرا سرانجام خلیفه طی نامه ای دستور داده فدک را به فاطمه(علیها السلام)بازگردانند، نامه ای که خلیفه دوّم آن را گرفت و پاره کرد.(۷) ۹ـ وانگهی اگر این حدیث واقعیتی داشت، و می بایست فدک به عنوان صدقه بین مستحقین تقسیم گردد، پس چرا خلیفه دوّم در زمان خود ـ هنگامی که کار از کار گذشته بود ـ به سراغ علی(علیه السلام) و عباس فرستاد و حاضر شد فدک را در اختیار آنها بگذارد، که در تواریخ اسلام مشهور است.(۳) ۱۰ـ در کتاب های معتبر و معروف شیعه و اهل سنّت آمده است که بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)بعد از ماجرای منع فدک نسبت به آن دو غضب کرد و فرمود: «من یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت». و این امر ادامه یافت تا فاطمه زهرا(علیها السلام) با اندوه فراوان چشم از جهان پوشید.(۴) در حالی که این حدیث نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در منابع اسلامی مشهور است که فرمود: «مَنْ اَحَبَ ابْنَتِی فاطِمَةَ فَقَدْ اَحَبَّنِی، وَ مَنْ اَرْضی فاطِمَةَ فَقَدْ اَرْضانِی، وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطَنِی(؛۵) هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته ;هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده ;و هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است». آیا با این حال می توان حقی را که فاطمه مطالبه می نمود از او منع کرد، و به حدیثی که اثری از آثار صدق در آن نیست در مقابل نصّ کتاب الله که می گوید وارثان انبیا از آنها ارث می برند استناد جست؟! به هر حال هیچ گونه توجیهی برای مسأله غصب فدک نمی توان یافت و هیچ دلیل موجهی برای این کار وجود ندارد. از یک سو ید مالکانه فاطمه زهرا(علیها السلام) . از سوی دیگر شهود مطمئن و معتبر. از سوی سوّم شهادت کتاب الله (قرآن مجید). و از سوی چهارم روایات مختلف اسلامی، همگی گواه صدق ادعای بانوی اسلام بر حقّ مسلّم او در فدک بودند. از همه اینها گذشته عمومات آیات ارث که به همه مردم حق می دهد از پدران و مادران و بستگان خود ارث ببرند، و مادام که دلیل معتبری بر تخصیص این عمومات در کار نباشد نمی توان از این حکم اسلامی چشم پوشید، گواه دیگری محسوب می شود. ------------
---------------------------------------------------------------------- ۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸. این حدیث را حموی در معجم البلدان نیز نقل کرده است. ۲ . سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۹۱ . ۳ . صحیح بخاری، باب فضل الخمس ;و کتاب الصواعق المحرقه ابن حجر، صفحه ۹ . ۴ . ابن قتیبه، الامامهٔ و السیاسهٔ، صفحه ۱۴ . ۵ . صحیح بخاری، باب فضل الخمس ;و کتاب الصواعق المحرقهٔ ابن حجر، صفحه ۹ .

**فدک ـ همان گونه که گفتیم ـ ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خرّم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی و پوشیده باشد اما عجب این که هنگامی که هارون الرشید به امام موسی بن جعفر(علیه السلام) عرض می کند:**

«حُدِّ فَدَکاً حَتّی اَرُدَّها اِلَیْکَ ;حدود فدک را معلوم کن تا آن را به تو بازگردانم!». امام(علیه السلام) از گفتن پاسخ ابا می کند، هارون پیوسته اصرار میورزد. امام(علیه السلام) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گفت. هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟ امام(علیه السلام) فرمود: اگر من حدود آن را بازگویم مسلّماً تو موافقت نخواهی کرد! هارون گفت: بحق جدّت (پیامبر(صلی الله علیه وآله)) سوگند که حدودش را بیان کن، (خواهم داد). امام(علیه السلام) فرمود: اما حدّ اوّل آن سرزمین عدن است! هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ دوّم آن سمرقند است! آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت. امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ سوّم آفریقاست! در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت: عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حدّ چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است! هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده، برخیز جای ما بنشین و بر مردم حکومت کن! (اشاره به این که آنچه گفتی مرزهای تمام کشور اسلام است). امام(علیه السلام) فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را نخواهی داد. این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر(علیه السلام) را به قتل برساند.(۱) این حدیث پرمعنا دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است، و نشان می دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده، غصب مقام خلافت رسول الله(صلی الله علیه وآله) بوده، و اگر هارون می خواست فدک را تحویل بدهد باید دست از خلافت بکشد، و همین امر او را متوجّه ساخت که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تخت خلافت فرو کشد، و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت. ------------------------------------------------------------------------

------- ۱ . مجلسی، بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۱۰۶ .

**داستان غم انگیز فدک و طوفان هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در برگرفته، به خوبی نشان می دهد که توطئه بزرگی برای کنار زدن اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) از متن حکومت و خلافت اسلامی و نادیده گرفتن مقام ولایت و امامت در جریان بود، توطئه ای حساب شده و در تمام ابعاد.**

بازیگران سیاسی از آغاز و مخصوصاً در عصر بنی امیّه و بنی عباس سعی داشتند اهل بیت(علیهم السلام) را از هر نظر منزوی کنند، و هر امتیازی را که ممکن است به پیروزی آنها منتهی گردد از دستشان بگیرند، حتی آن جا که شرایط ایجاب می کرد از نام و عنوان آنها استفاده می نمودند ولی بازگرداندن حقشان به آنها مضایقه داشتند! می دانیم عصر بنی عباس و بنی امیّه وسعت کشور اسلامی و حجم ثروت و ذخایر بیت المال به قدری زیاد بود که در تاریخ جهان بی سابقه یا کم سابقه بود، و با این حال روستای فدک در برابر آن اصلا به حساب نمی آمد، اما باز ملاحظات شیطنت آمیز به آنها اجازه نمی داد که این حق را به صاحبانش بازگردانند و به بازیگری با فدک پایان دهند. داستان فدک در حقیقت ورقی است از تاریخ اسلام که مقام و منزلت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از یک سو، و مظلومیت آنها را از سوی دیگر، و توطئه هایی را که از سوی دشمنان بر ضد آنها طرح شده بود از سوی سوّم نشان می دهد. اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیانا مَحْیا مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ مَماتَنا مَماتَ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد (عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ

الصَّلوةُ وَ السَّلامُ) وَ احْشُرْنا فِی زُمْرَتِهِمْ وَ الْعَنْ اَعْدائَهُمْ اَجْمَعِینَ.

**بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک ـ که از سوی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه(علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود ـ از طرف نظام حاکم صادر شد.(۱)**

## اشاره

فاطمه(علیها السلام) که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی(علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغصوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ; ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم!» از ادای این حق سر باز می زد. بانوی اسلام سیّده زنان عالم(علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غصب فدک» خطبه بسیار غرایی در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) وصیّ و جانشین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤکد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غصب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای کوبنده وبیدارگر ترجیح می دهند. «تندر سهمگینی بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را ـ هر چند موقتاً ـ بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل های عمیق بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه(علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه(علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن گیرای بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود، به گونها ی که این خطبه غرّا، خطبه های علی(علیه السلام) را درنهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به

دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که دخترش زینب(علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیّه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذرهای انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائر در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی های فاطمه(علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیّت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد. و مهم تر از همه این که فاطمه(علیها السلام) با این خطبه موضع خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرّا بودن ساحت مقدّس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و پرمحتوا همین بود، کافی بود! ---------------------------------------------------------------------------------------- ۱ . چنانکه گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند. در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از درِ صلح و تسلیم در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند. پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) ـ طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسّران شیعه و اهل سنّت ـ سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه(علیها السلام)بخشید ولی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی(علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی(علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال ـ و در حقیقت به نفع خود ـ مصادره کردند. داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

**بعد از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک ـ که از سوی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه(علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود ـ از طرف نظام حاکم صادر شد.(۱)**

فاطمه(علیها السلام) که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی(علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغصوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ; ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم!» از ادای این حق سر باز می زد. بانوی اسلام سیّده زنان عالم(علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غصب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غصب فدک» خطبه بسیار غرایی در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حکومت اسلامی را از مسیر

اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) وصیّ و جانشین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤکد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غصب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای کوبنده وبیدارگر ترجیح می دهند. «تندر سهمگینی بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را ـ هر چند موقتاً ـ بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل های عمیق بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه(علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه(علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن گیرای بانوی اسلام(علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود، به گونها ی که این خطبه غرّا، خطبه های علی(علیه السلام) را درنهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که دخترش زینب(علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیّه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذرهای انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائر در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی های فاطمه(علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیّت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد. و مهم تر از همه این که فاطمه(علیها السلام) با این خطبه موضع خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرّا بودن ساحت مقدّس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و پرمحتوا همین بود، کافی بود! ---------------------------------------------------------------

---------- ۱ . چنانکه گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند. در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از درِ صلح و تسلیم در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند. پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله) ـ طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسّران شیعه و اهل سنّت ـ سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه(علیها السلام)بخشید ولی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی(علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی(علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال ـ و در حقیقت به نفع خود ـ مصادره کردند. داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

**این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنّت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی خیال می کنند، هرگز خبر واحد نیست، و از جمله منابعی که این خطبه در آن آمده است منابع زیر است:**

۱ـ ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند معروف اهل سنّت در «شرح نهج البلاغه» در شرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل اوّل، اسانید مختلف خطبه بانوی اسلام فاطمه(علیها السلام) را نقل کرده است ;او تصریح می کند: اسنادی را که من برای این خطبه در این جا آورده ام از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته ام! سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» ـ که از محدثان بزرگ و معروف اهل سنّت است ـ کرده که او در کتاب خود از طرق کثیری این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرفنظر می کنیم. سپس اضافه می کند: هنگامی که حکومت وقت تصمیم بر غصب فدک گرفت فاطمه(علیها السلام) با جمعی از زنان قریش به سوی مسجد آمد در حالی که راه رفتنش درست همانند راه رفتن پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و خطبه ای طولانی ایراد کرد. نامبرده سپس همان خطبه معروف و مشهور را نقل می کند ;هر چند عبارت این خطبه در نقل ها کمی متفاوت است. ۲ـ علی بن عیسی اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را از همان کتاب «سقیفه» ابوبکر احمد بن عبدالعزیز آورده است. ۳ـ مسعودی در «مروج الذهب» اشاره اجمالی به خطبه مزبور دارد. ۴ـ سیّد مرتضی عالم بزرگ و مجاهد شیعه در کتاب «شافی» این خطبه را از عایشه همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است. ۵ـ محدّث معروف مرحوم صدوق بعضی از فرازهای آن را در کتاب «علل الشرایع» ذکر نموده است. ۶ـ فقیه و محدّث بنام مرحوم شیخ مفید نیز بخشی از خطبه را روایت کرده است. ۷ـ سیّد ابن طاووس در کتاب «طرائف» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب» احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از معاریف اهل سنّت است از عایشه نقل می کند. ۸ـ مرحوم طبرسی صاحب کتاب «احتجاج» آن را بطور «مرسل» در کتاب خود آورده است.(۱) به هر حال این خطبه تاریخی از خطبه های معروف اهل بیت(علیهم السلام) است، تا آن جا که نقل می کنند بسیاری از متعهدان شیعه فرزندان خود را همواره توصیه به حفظ این خطبه می کردند، تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان بر آن ننشیند، و از سوی دشمنان مغرض زیر سؤال قرار نگیرد. هم اکنون نیز سزاوار است نسل جوان برومند این حماسه بزرگ را به خاطر بسپارند و به آیندگان منتقل کنند. ---------------------------------------------------------------------------- ۱ . مجلسی، بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ قدیم.

**این خطبه غرّا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و باید جداگانه مورد توجه قرار گیرد:**

بخش اوّل: تحلیل فشرده و عمیقی پیرامون مسأله توحید و صفات پروردگار و اسمای حسنی و هدف آفرینش است. در بخش دوّم: مقام والای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسؤولیت ها و ویژگی ها و اهداف او مورد بحث قرار گرفته. بخش سوّم: از اهمیّت قرآن مجید و عمق تعلیمات اسلام، فلسفه و اسرار احکام، و پند و اندرزهایی در این رابطه سخن می گوید. در بخش چهارم: بانوی اسلام(علیها السلام) ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به این امت بازگو می کند، و در این جا بانوی اسلام(علیها السلام) دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک جاهلی خود، برای یک دیدار عبرت انگیز، و مقایسه با وضعشان بعد از اسلام، و گرفتن درس از این دگرگونی، رهنمون می شود. در بخش پنجم: حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حرکت و تلاش حزب منافقین را برای محو اسلام بازگو کرده است. بخش ششم: از غصب فدک و بهانه های واهی که در این زمینه داشتند، و پاسخ به این بهانه ها سخن می گوید. و سرانجام در بخش هفتم: به عنوان یک اتمام حجت از گروه انصار و اصحاب راستین پیامبر(صلی الله علیه وآله)استمداد می کند و گفتار خود را با تهدید به عذاب الهی پایان می دهد.

**«اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَها، وَ سُبُوغِ آلاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ والاها!**

جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لاِتِّصالِها وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها، وَ ثَنّی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها. وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شریکَ لَهُ، کَلِمَةً جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی الْفِکْرِ مَعْقُولَها. اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ. اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْءٍ کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَأَها بِلا احْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَها. کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَئَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَةَ لَهُ فِی تَصْویرِها اِلاّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ، وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَةً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ ;ترجمه: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم، و بر توفیقاتش شکر می کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می خوانم. بر نعمت های گسترده ای که از آغاز به ما داده. و بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده. و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته. نعمت هایی که از شماره و احصا بیرون است. و بخاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست. و انتهای آن از ادراک انسان ها خارج است. بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده. و خلایق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده. و آنان را برای بدست آوردن همانند آنها تشویق فرموده. و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی مثال است، و شریک و مانند ندارد. این سخنی است که روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن را در افکار پرتوافکن شده. خدایی که رؤیتش با چشم ها غیر ممکن است، و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدّسش برای عقل و اندیشه ها ممتنع است. موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشته باشد. و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد. آنها را به قدرتش تکوین نمود، و به اراده اش خلقت کرد، بی آن که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فایده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود. جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد. مردم را به اطاعتش دعوت کند. قدرت بی پایان خود را از این دریچه نشان دهد. خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد. و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریع قوت بخشد. سپس برای اطاعتش پاداش ها مقرّر فرموده، و برای معصیتش کیفرها. تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد». در بخش آغازین خطبه مسائلی به چشم می خورد که شایسته دقت است: ۱ـ با توجه به این حقیقت که نعمت های پروردگار سراسر وجود ما را احاطه کرده و از فرق تا قدم در آن غرق شده ایم، همین امر حس شکرگزاری را در ما زنده کرده و به معرفت ذات پاکش دعوت می کند. این همان است که علمای علم کلام ـ عقاید ـ تحت عنوان «وجوب شکر منعم» در مسأله خداشناسی و وجوب معرفة الله روی آن تکیه می کنند. ۲ـ اگر خداوند بندگان را به شکر نعمت هایش دعوت کرده، نه به خاطر نیاز اوست، بلکه برای آن است که بندگان از این طریق شایستگی بیشتر کسب کنند و مشمول نعمت های افزونتری گردند ـ دقت کنید. ۳ـ بندگان از ادای حق شکر او عاجزند، چرا که توفیق شکرگزاری او خود نعمت تازه ای است، و ابزار شکرش ـ فکر و دست و زبان ـ همه از نعمت های اویند، بنابراین جز اعتراف به عجز، کاری از آنها ساخته نیست. بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که بجای آورد ۴ـ روح توحید همان اخلاص است، پاک کردن روح از غیر خدا، و دل دادن در گرو محبّت او و سر نهادن بر فرمانش، و خلاصه هر چه در مخالفت با اوست بدست فراموشی سپردن و هر چه غیر اوست به طاق نسیان زدن! ۵ـ در حقیقت توحید در سرشت آدمیان از آغاز نهفته است، و این نور الهی در اعماق جان همه انسان ها می درخشد، و هر کس در باطن خویش فریاد «الله اکبر» را می شنود و به همین دلیل به هنگام وزش طوفان های سخت زندگی و پاره شدن پرده های غفلت و بی خبری از هر زمان آشکارتر می درخشد، و هر کس را بی اختیار به سوی خود جذب می کند و «لا

اله الا ـ هو» می گویـد. ۶ـ نه کنه ذاتش بـا انـدیشه هـای ژرف درک می شـود که : «کُلَّما مَیَّزْتُمُوهُ بِاَوْهامِکَمْ فِی اَدَقِّ مَعانِیهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُکُمْ مَرْدُودٌ اِلَیْکُمْ».(۱) و نه بر کنه صفاتش کسی راه می یابد. بنابراین همه بایـد اعتراف کنیم که: «وَ ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ».(۲) تو را چنانکه حق معرفت توست نشناختیم. «ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ».(۳) و آن گـونه که شایسته عبودیت توست پرستش نکردیم. ۷ـ یکی از مسائل مهم در امر خلقت این است که در آغاز، ماده ای وجود نـداشت که خداوند این جهان را از ماده های پیش ساخته ای بیافرینـد، بلکه آفرینش بعـد از عدم محض صورت گرفت، و این خلقت مخصوص به ذات پاک خداوند است که حتی تصوّر آن برای گروهی مشکل است. ۸ـ مسأله مهم دیگر در آفرینش این است که صـورتگران همیشه در تصـویر و نقش آفرینی خود از امور طبیعی الهام می گیرنـد، و گاه شـکل های مختلفی را به هم می آمیزنـد و شـکل جدیـدی را ابداع می کنند، اما خداوند ابداعگری است که بدون هیچ طرح و الگوی قبلی، جهان را صورت بندی کرده و ترسیم نموده است. ۹ـ بحث مهم دیگری که در این بخش از خطبه تاریخی بانوی اسلام(علیها السلام) آمده، بی نیازی مطلق خداوند از همه چیز است. بدیهی است وجودی کـه از هر نظر نامتناهی و بی پایـان اسـت نیـاز در ذات پـاک او راه نـدارد، چرا که «نیـاز» دلیـل بر «کمبـود» است و کمبـود تنهـا در موجـودات «ممکن» متصوّر است، نه ذات بی انتهـای حق. ۱۰ـ و بالاـخره مسأله مهم دیگری که در این بخش مطرح شـده «هـدف از آفرینش» است که بانوی اسلام در عبادات کوتاهش آن را در چنـد جمله پر معنا خلاصه کرده است: الف) آشـکار ساختن حکمت بی پایان خداونـد. ب) دعوت بنـدگان به اطاعت او. ج) نشان دادن قدرت نامحدود او. د) فراخواندن بندگان به عبودیتش. هـ) قوت بخشیدن به پیامبرانش. اینها اهداف مختلفی است که حضرت زهرا(علیها السلام) برای آفرینش بیان فرموده، و قابل توجه این که این اهـداف لازم و ملزوم یکدیگرند، وقتی که بندگان آثار قدرت و حکمت پروردگار را در پهنه عالم هستی دیدند مجذوب طاعت او می شونـد، و به عبودیتش روی می آورند و مدارج کمال را می پیمایند. از سوی دیگر هنگامی که پیامبران در سـخنان خود بر نظام آفرینش عالم هستی تکیه کننـد نفوذ بیشتری در قلوب انسان ها می یابنـد، و مسأله هدایت برای آن ها سـهل تر و آسان تر می شود ـ دقت کنیـد. به این ترتیب: خداوند جهان را نیافریده تا «سودی» کند، بلکه هدف این بوده که بر بندگان «جودی» کند، او اراده کرده آنها را در مسیر هـدایت پیش برد، و به جوار قربش فرا خوانـد، و همواره در این راه پیش رونـد و به موازات کسب شایسـتگی ها از الطاف بیکرانش بهره بیشتری گیرند. ------------------------------------------------------------

------------ ۱ . مجلسی، بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۹۳ و نیز شیخ بهایی در کتاب اربعین. ۲ . همان مدرک. ۳ . نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۶ .

**«وَ اَشْـهَدُ اَنَّ اَبِی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَـلَهُ، وَ سَـمّاه قَبْلَ اَنِ اجْتَبَلَهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنِ ابْتَعَثَهُ، اِذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَةٌ، وَ بِسَتْرِ الاَهاوِیلَ مَصُونَةٌ، وَ بِنِهایَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ.**

عِلْماً مِنَ اللهِ تَعالی بِمائِلِ (بِمَآلِ) الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ. ابْتَعَثَهُ اللهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ وَ عَزِیمَةً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ وَ اِنْفاذاً لِمَقادِیرِ حَتْمِهِ. فَرَأَی الْاُمَمَ فُرَّقاً فِی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نِیرانِها، (وَ) عابِدَةً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَةً للهِ مَعَ عِرْفانِها. فَاَنارَ اللهُ بِمُحَمَّد (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلّی عَنِ الاَبْصارِ غُمَمَها. وَ قامَ فِی النّاسِ بِالْهِدایَةِ وَ اَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوایَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمایَةِ. وَ هَداهُمْ اِلَی الدِّینِ الْقَوِیمِ وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّرِیقِ الْمُسْتَقِیمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِیارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ اِیثارٍ، فَمُحَمَّدٌ (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) عَنْ (مِنْ) تَعَبِ هذِهِ الدّارِ فِی راحَة، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَةِ الاَبْرارِ، وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ، وَ مُجاوَرَةِ الْمَلِکِ الْجَبّارِ. صَلَّی اللهُ عَلی اَبِی، نَبِیِّهِ وَ اَمِینِهِ عَلَی الْوَحْیِ وَ صَفِیِّهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِیِّهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ ؛ترجمه: و گواهی می دهم که پدرم محمّد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست ؛پیش از آن که او را بفرستد، برگزید ؛و پیش از آن که او را بیافرینـد، برای این مقـام نامزد فرمود ؛و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود، در آن روز که بنـدگان در عالـم غیب پنهان بودنـد، و

در پشتِ پرده های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سر حدّ عدم مقرون بودند. این بخاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می دانست. او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد. هنگامی که مبعوث شد، امّت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند: گروهی بر گرد آتش طواف می کنند، و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده اند، و با این که با قلبِ خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند. خداوند به نور محمّد(صلی الله علیه وآله) ظلمت ها را برچید، و پرده های های ظلمت را از دل ها کنار زد، و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشم ها برطرف ساخت. او برای هدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غوایت رهایی بخشید، و چشمهایشان را بینا ساخت، و به آیین محکم و پابرجای اسلام رهنمون گشت، و آنها را به راه راست دعوت فرمود. سپس خداوند او را با نهایت محبّت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان، و خشنودی پروردگار غفّار و در جوار قرب خداوند جبّار قرار داد. درود خدا بر پدرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) امین وحی، و برگزیده او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش». در این بخش از کلام بانوی اسلام(علیها السلام) نیز اشارات پرمعنایی به یک رشته از مسائل مهم درباره شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)شده است از جمله: ۱ـ در نخستین تعبیراتش به گوهر ممتاز پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره می فرماید، چیزی که در سایر احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است ;و در این جا بحث مهمی مطرح است و آن این که آیا ساختمان وجودی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به کلی با دیگران متفاوت بوده است؟ و اگر چنین است پس معصوم بودنش لازمه این گوهر پاک است، و طبعاً افتخاری محسوب نمی شود. و اگر گوهرش متفاوت نیست پس این تعبیرات در کلام بانوی اسلام چه هدفی را تعقیب می کند؟ حقیقت این است که افتخارات و مواهب پیامبران و امامان بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی است، و با توجه به این ترکیب بندی خاص بسیاری از سؤالات پاسخ گفته می شود. به تعبیر دیگر، خداوند حکیمی که آن مأموریت عظیم را بر عهده پیامبرش می گذارد آمادگی های ذاتی به او می بخشد: گوهری ممتاز، هوشی سرشار، اراده ای آهنین، عزمی راسخ، و علمی وافر و تشخیصی صائب به او می دهد، و گرنه از یک فرد ضعیف این رسالت بزرگ ساخته نیست و نقض غرض خواهد شد. و این امر هرگز غیر عادلانه نیست، همان گونه که عضلات بازو نسبت به عضلات ظریف پلک های چشم، فوق العاده متفاوت است، چرا که مسئولیت یکی تکان داند یک پلک کوچک می باشد، در حالی که مسئولیت دیگری برداشتن بارهای عظیم و کارهای سنگین است، و اگر غیر از این بود بر خلاف عدالت بود. اما با این حال چنان نیست که گوهر ذاتی پیامبر(صلی الله علیه وآله) اراده و اختیار را از او سلب کند، او نیز قدرت بر گناه دارد، هر چند هرگز گناه نمی کند. تعجب نکنید، بسیاری از مردم عادی نیز در برابر بعضی از گناهان همین حالت را دارند، فی المثل هر کس توانایی دارد که به صورت برهنه مادرزاد در برابر جمعیّت ظاهر شود، و یا قدرت دارد در یک شب سرد زمستانی بدون لباس در میان برف ها بخوابد، ولی در عین حال جز افراد دیوانه چنین کاری را انجام نمی دهند. پیامبران و امامان معصوم نیز در برابر همه گناهان چنین حالی را دارند. این نیز قابل توجه است که معصومان به نسبت گوهر پاکشان مسئولیت سنگین تری دارند و کمترین ترک اولی از آنها پذیرفته نیست. و این تعبیر حضرت فاطمه(علیها السلام) که می فرماید: «عِلْماً مِنَ اللهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ» اشاره به همین نکته است که خداوند چون رسالت سنگین آینده پیامبر را می دانست گوهر او را چنین والا آفرید. ۲ـ او برای تکمیل اوامر الهی آمده بود، و برای اجرای فرمان های تکوینی او. این تعبیر پر معنا می تواند اشاره ای به مسأله خاتمیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نیز اشاره به مسأله تکمیل مواهب تکوینی از طریق تشریع و احکام الهی باشد ـ دقت کنید. ۳ـ دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این فراز از سخنانش به وضع رقت بار امّت ها قبل از بعثت اشاره می کند که چگونه در ظلمت خرافات گرفتار بودند، مجوس در برابر آتشکده ها تعظیم می کردند، و عرب در مقابل بتکده ها، و هر کدام از ملت های دیگر نیز به نوعی از انحراف و پراکندگی گرفتار بودند. و چه جالب می فرماید : «آنها در عین شناخت خدا، منکرِ او

بودنـد» که اشاره ای است گویا به مسأله «توحید فطری» که در سرشت همه انسانهاست. ۴ـ در قسمت دیگری از این بیان به برکات وجود پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) و آثـار قیـام او اشـاره می کنـد که چگونه او ابرهای تیره و تار اوهام را از افق افکار دور ساخت و زنگار جهل و خرافات را از آیینه دل ها زدود، و پرده هایی که بر چشم ها افتاده بود و از مشاهـده حق مانع می شد درید، و به آیینی که «صـراط مسـتقیم» و حدّ واسـطی است میان افراط ها و تفریط ها، دعوت فرمود. و برای درک عمق این سـخن باید مقایسه دقیقی میان وضع مردم در عصر جاهلیّت، و بعد از ظهور اسلام کرد، تا این واقعیت روشن تر گردد، و بانوی اسلام(علیها السلام) این کار را در خطبه خـود فرموده است. ۵ـ مرگ پر افتخـار(صـلی الله علیه وآله) یکی دیگر از مسائـل قابـل ملاحظه ای است که در این فراز از خطبه تـاریخی بـانوی اسـلام(علیهـا السـلام)آمـده است: او که مرغ بلنـد پرواز روحش سالیـان دراز در قفس تن در این دنیـای فـانی زندانی و گرفتار بود، بعد از ادای رسالت، و انجام مسئولیت خود، قفس را شکست و به سوی کوی دوست پر کشید، و در هوای سر کویش پر و بال زد، و در میان فرشتگان والا مقام آسمان جای گرفت!

### «ثُمَّ الْتَفَتَتْ عَلَیْهَا السَّلامُ اِلی اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قالَتْ:

اَنْتُمْ عِبادُ اللهِ نُصْبَ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَةُ دِینِهِ وَ وَحْیِهِ، وَ اُمَناءُ اللهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ، وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَم. وَ زَعِیمُ حَقٍّ لَهُ فِیکُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُم. وَ بَقِیَّةٌ اسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللهِ النّاطِقُ، وَ الْقُرْآنِ الصّادِقُ، وَ النُّورُ السّاطِعُ، وَ الضِّیاءُ اللاّمِعُ، بَیِّنَةٌ بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَةٌ سَرائِرُهُ، مُتَجَلِّیَةٌ ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطٌ بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِدٌ اِلَی الرِّضْوانِ اتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ اسْتِماعُهُ، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَةُ، وَ بَراهِینُهُ الْکافِیَةُ، وَ فضایلهُ الْمَنْدُوبَةُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرایِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ. فَجَعَلَ اللهُ الْاِیمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاةَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْس، وَ نَماءً فِی الرِّزْق، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاص، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدِّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِیقاً لِلْقُلُوب، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ اِمامَتَنا اَماناً مِنَ الْفُرْقَةِ (لِلْفُرْقَةِ)، وَ الْجِهادَ عِزاً لِلْاِسْلام، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَی اسْتِیجابِ الاَجْرِ، وَ الاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَةً مِنَ السُّخْطِ، وَ صِلَةَ الاَرْحام مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِیضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِیَةَ الْمَکاییلِ وَ الْمَوازِینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ، وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْکَ السَّرِقَةِ اِیجاباً لِلْعِفَّةِ، وَ حَرَّمَ اللهُ(۱) الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ. فَ (اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ).(۲) وَ اَطِیعُوا اللهَ فِیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ (إِنَّمَا یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)(۳ ;)ترجمه: سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شـمرد و فرمود: شـما ای بنـدگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلّغان او به سوی امّت ها می باشید. پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداونـد که در دسترس همه شـماست و آنچه پیامبر(صـلی الله علیه وآله)بعـد از خود در میان امت به یادگار گـذارده، کتاب الله ناطق، و قرآن صادق، و نور آشکار و روشـنایی پر فروغ است. کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پر افتخـار. کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می خوانـد، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می کنـد. از طریق آن به دلایل روشن الهی می توان نائل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شـرح محرمات را در آن خوانـد، و براهین روشن و کافی را بررسـی کرد، و دسـتورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشـروع است در آن مکتوب یافت. سپس افزود: خداونـد «ایمان» را سبب تطهیر شـما از شـرک قرار داده. و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور. «زکات» را موجب تزکیه نفس و نموّ روزی. «روزه» را عامل تثبیت اخلاص. «حجّ» را وسیله تقویت آیین اسلام. «عـدالت» را مـایه همـاهنگی دل هـا. «اطـاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام. و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی. «جهاد» را موجب عزّت اسلام. «صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق. «امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم. «نیکی به پـدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا. «صـله رحم» را وسـیله افزایش جمعیّت و قـدرت. «قصـاص» را وسـیله حفـظ نفوس. «وفای به نـذر» را موجب آمرزش. «جلوگیری از کم فروشـی» را وسـیله

مبارزه با کمبودها. «نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی ها. «پرهیز از تهمت و نسبت های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار. «ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس. و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید. خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید ـ و راه علم و آگاهی را پیش گیرید ـ چرا که: از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسئولیت می کنند». ------------------------------------------------------------------------------------------ ۱ . در نسخه بدل «وَ حرَّمَ الشِّرْکَ» روایت شده است. ۲ . آل عمران، آیه ۱۰۲ . ۳ . فاطر، آیه ۲۸ . در این بخش از خطبه بانوی اسلام(علیها السلام) نیز به نکات مهمی اشاره شده، از آن جمله: ۱ـ مسئولیت سنگین مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان، و پاسداری از قوانین و تعلیمات و ارزش های اسلامی، مسئولیت های خطیری که اگر آن را به دست فراموشی بسپارند باید منتظر مجازات و کیفر الهی و دوری از رحمت بی پایانش باشند. ۲ـ عظمت قرآن ناطق را به عنوان یک کتاب ناطق و نور آشکار و چراغ پرفروغ که با ظلمت های جهل و تعصب و خرافات به مبارزه بر می خیزد دقیقاً گوشزد فرموده است. همان کتابی که ظاهرش زیبا و پرنور، باطنش آشکار و پربار، دلایلش قانع کننده و نجات بخش است. همان رهبری که نجات پیروان خود را تضمین کرده، و دعوت آنها را به بهشت جاویدان بر عهده گرفته است. همان فرشته نجاتی که با منطق فصیحش دلایل توحید را آشکار ساخته، و مبانی عقیدتی را با براهین روشنش استحکام بخشیده و برنامه های عملی را که در مسیر تکامل انسانیّت مورد نیاز اوست تبیین کرده و «مُجاز» را از «ممنوع»، «نیک» را از «بد»، و «حق» را از «باطل» مشخص نموده است. ۳ـ در بیان فلسفه احکام ضمن عبارات کوتاهی، داد سخن داده، از ایمان گرفته تا وفای به نذر، و از توحید گرفته تا ترک کم فروشی، هر یک را با جمله گویایی توصیف نموده است. چه تعبیر جالبی : «خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از آلودگی شرک قرار داده است»، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حقیقت توحید و «معرفهٔ الله» در سرشت انسان وجود دارد، اسلام برای آن آمده است که آلودگی های عارضی را که از طریق شرک حاصل می شود، شستشو کند، همان گونه که یک لباس سفید را بعد از آلودگی می شویند تا رنگ اصلیش آشکار گردد. خداوند «نماز» را برای دمیدن روح تواضع در انسان ها، و پایین کشیدن سرکشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریع فرموده. «زکات» سبب می شود که روح انسان از اسارت وابستگی به اموال و زخارف دنیا رهایی یابد، و ثروت جامعه از طریق تقویت بنیه مالی محرومان رشد کند. «روزه» انسان را بر هوای نفس مسلّط ساخته، و روح اخلاص را در او می دمد و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش آشکار می سازد. کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه های اسلام را مستحکم نموده، و قدرت و توان مسلمین را در زمینه های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می دهد. عدالت اجتماعی، کینه ها را از دل می شوید، و به نابسامانی ها، سامان می بخشد. خداوند از طریق قبول رهبری پیشوایان معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعی سالم می دهد و در خط تولید، و دور از هر گونه نفاق و پراکندگی، به حرکت در می آورد. همچنین برای هر یک از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل مربوط به قصاص و پایبند بودن به تعهدات، و مبارزه با کم فروشی و پاکدامنی ها از بی عفتی و ترک شرب خمر، انگشت روی نقاط حساس گذارده و جان کلام را بیان فرموده است. ۴ـ بانوی اسلام(علیها السلام) بار دیگر به مسأله مسئولیت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن باز می گردد، و آنها را به تقوا دعوت می کند، مخصوصاً روی مسأله عاقبت و پایان کار تکیه کرده، و بر این اصل اصرار میورزد که : مراقب باشید و کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید! قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازید که فقط آگاهان احساس مسئولیت می کنند و از خدا می ترسند و در خط تقوا گام بر می دارند.

**«ثُمَّ قالَتْ : اَیُّهَا النّاسُ! اعْلَمُوا اَنِّی فاطِمَهُ، وَ اَبِی مُحَمَّدٌ(صلی الله علیه وآله) اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً.**

(لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ).(۱) فَاِنْ تَعْزُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبِی دُونَ نِساءِكُمْ، وَ اَخَا ابْنِ عَمِّی دُونَ رِجالِكُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَيْهِ(صلی الله علیه وآله). فَبَلَّغَ بِالرِّسالَةِ صادِعاً بِالنَّذارَةِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَكْظامِهِمْ، داعِياً اِلی سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الاَصْنامَ وَ يَنْكُتُ الْهامَ، حَتّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ، حَتّی تَفَرَّی اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطِينِ، وَ طاحَ وَشِيظُ النِّفاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقاقِ وَفُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الاِخْلاصِ فِی نَفَرٍ مِنَ الْبِيْضِ الْخِماصِ. وَ كُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ، مُذْقَةَ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ، وَ قَبْسَةَ الْعَجْلانِ، وَ مَوْطِیءَ الاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْوَرَقَ، اَذِلَّةً خاسِئِينَ، تَخافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَاَنْقَذَكُمُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالی بِمُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) بَعْدَ اللَّتَيا وَ الَّتِی، بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْكِتابِ، كُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ اَخاهُ فِی لَهَواتِها، فَلا يَنْكَفِأُ حَتّی يَطَأَ صِماخَها بِاَخْمَصِهِ، وَ يُخْمِدَ لَهَبَها بِسَيْفِهِ مَكْدُوداً فِی ذاتِ اللهِ، مُجْتَهِداً فِی اَمْرِ اللهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللهِ، سَيِّداً فِی اَوْلِياءِ اللهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً، مُجِدّاً كادِحاً وَ اَنْتُمْ فِی رَفاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وادِعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الاَخْبارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ عِنْدَ الْقِتالِ ؛ترجمه: سپس فرمود: ای مردم! بدانید من فاطمه ام! و پدرم محمّد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد. آنچه می گویم آغاز و انجامش یکی است ـ و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد ـ و آنچه را می گویم غلط نمی گویم، و در اعمالم راه خطا نمی پویم. به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است. هر گاه نسبت او را بجویید می بینید او پدر من بوده است، نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شما! و چه پر افتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد! آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد، و مردم را به روشنی انذار کرد، از طریقه مشرکان روی بر تافت، و بر گردنهایشان کوبید، و گلویشان را فشرد ـ تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند. او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد. بت ها را درهم می شکست، و مغزهای متکبّران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه های شیاطین خاموش گشت. افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره های کفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودید، در حالی که گروهی اندک و تهیدست بیش نبودید! آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمیِ نفرات همچون جرعه ای برای شخص تشنه، و یا لقمه ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می رود، بودید، و زیر دست و پاها له می شدید! در آن ایّام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید، و پیوسته از این می ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بربایند و ببلعند! اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمّد درود خدا بر او و خاندانش بعد از آن همه ذلّت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد، و با گرگ های عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه در افکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد. و هر گاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادرش علی(علیه السلام) را در کام آنها می افکند، و آنها را بوسیله او سرکوب می نمود، و او هرگز از این مأموریت های خطرناك باز نمی گشت مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می کرد و بینی آنها را به خاك می مالید!». ----------------------------------------------------------------

------------------------------ ۱ . توبه، آیه ۱۲۹ . در این بخش نیز حقایق بزرگی نهفته است: ۱ـ من کیستم؟ او قبل از هر چیز خودش را به جمعیّت معرفی می کند و عذر و بهانه ها را از آنها می گیرد، تا کسی نگوید من بی خبر بودم و دختر پیامبر را نشناختم وگرنه به یاریش بر می خاستم. او مخصوصاً روی نسبتش به پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکیه می کند، و ارتباطش با علی(علیه السلام) را بازگو می نماید، سپس تأکید می کند که آنچه را می گویم عین حقیقت است، سخنی را نسنجیده نمی گویم، و کلمه

ای بی حساب بر زبان نمی آورم. درست بشنوید و ببینید چه می گویم و مسئولیت عظیم خود را در برابر این حادثه دریابید! ۲ـ دلسوزی فوق العاده سپس علاقه رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به آنها یادآور می شود که چگونه از رنج های آنها رنج می برد، و چگونه در غم های آنها شریک بود، مخصوصاً روی پنج وصف از اوصاف پیامبر که قرآن مجید در یک آیه روی آن تکیه کرده است، تکیه فرمود: «پیامبری برخاسته از دل جامعه و از میان توده مردم بسوی شما آمد، پیامبری دلسوز، و علاقه مند به هدایت شما، و پیامبری پر محبّت، و مهربان». اوصافی که همه اصحاب آن را در رسول الله(صلی الله علیه وآله) دیده بودند و می شناختند. ۳ـ زحمات طاقت فرسای پیامبر(صلی الله علیه وآله) سپس زحمات سنگین پیامبر(صلی الله علیه وآله) را یادآور می شود که چگونه یک تنه برای ابلاغ آن رسالت بزرگ برخاست، و کمترین انحرافی در او راه نیافت، بینی گردنکشان را به خاک مالید، و مغز متکبّران را در هم کوبید، و سلاح او در برابر حق جویان و حق طلبان منطق و دلیل و موعظه و حکمت بود، تا آن که قدرت مشرکان را در هم شکست، و بتکده ها فرو ریخت، و دشمنان خدا پراکنده شدند، ظلمت ها بر طرف شد و سپیده دمید، خفاش ها فرار کردند، و گروهی توانستند آشکارا نغمه «لا اله الا الله» سر دهند و آوای توحید را در دیار کفر زمزمه کنند. ۴ـ شما این گونه بودید! فاطمه(علیها السلام) به یاد آنها می آورد که آن روز شما اگر گروه اندک با ایمان در میان طوفان سخت و وحشتناک گرفتار بودید، از یکسو وسوسه های دوران شرک و بت پرستی گاه و بیگاه به سراغتان می آمد و شما را به لب پرتگاه آتش دوزخ می کشید، و از سوی دیگر دشمنان نیرومند و بی رحم از هر طرف شما را احاطه کرده بودند به گونه ای که با یک چشم بر هم زدن ممکن بود شما را زیر دست و پای خود له کنند و آن چنان در فشار بودید که جز آب ناگوار و غذای نامناسب و خشن چیزی نصیبتان نمی شد و پیوسته از آینده خود بیمناک بودید. اما خدا اراده کرده بود دندان این گرگان خونخوار را بشکند، و سرهای این افعی ها را به سنگ بکوبد، و این گروه مستضعف و اندک را بر آنها مسلّط کند، و چنین کرد. چیزی نگذشت که آتش فتنه ها خاموش گشت، و طوفان ها فرو نشست، اهریمنان فرار کردند، و راهزنان و دزدان که از تاریکی های شب ظلمانی جاهلیّت استفاده می کردند با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام در بیغوله ها پنهان شدند. آری فاطمه(علیها السلام) این لحظات حساس را که هر روزش همچون یک قرن بر دوش مؤمنان سنگینی می کرد به یاد آنها می آورد، تا نعمت های عظیم خدا را به دست فراموشی نسپارد، و مواهب الهی را ناسپاسی نکنند، و در تداوم این خط الهی و رسالت عظیم بکوشند و تسلیم جوسازی ها نشوند. ۵ـ خدمات علی(علیه السلام) دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این میان خدمات بزرگ حضرت علی(علیه السلام) را یادآور می شود، که چگونه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حوادث خطرناک، او را به مقابله می فرستاد، و او با ایثارگری فوق العاده و جانبازی و فداکاری تمام، به مقابله بر می خاست، در کام فتنه ها فرو می رفت و آن را خاموش می کرد و پیروزمند باز می گشت، سرهای سرکشان را با شمشیر خود فرو می افکند و دماغ طاغوت ها را به خاک می مالید، و همه جا یار و یاور پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حامی و پشتیبان او بود. آری چنین کسی می تواند تداوم بخش خط این انقلاب بزرگ و مانع انحراف آن باشد.

**«فَلَمَّا اخْتارَ اللّهُ لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) دارَ اَنْبيائِهِ وَ مَأْوى اَصْفِيائِهِ، ظَهَرَتْ فيكُمْ حَسيكَةُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كاظِمُ الْغاوِينَ، وَ نَبَغَ حامِلُ الاَقَلِّينَ، وَ هَـدَرَ فَنِيقُ الْمُبْطِلينَ، فَخَطَرَ فِى عَرَصاتِكُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هاتِفاً بِكُمْ، فَاَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبينَ، وَ لِلْغِرَّةِ فِيهِ مُلاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَكُمْ فَاَلْفاكُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبِلِكُمْ، وَ اَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ، هذا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمّا يَنْدَمِلْ، وَ الرَّسُولُ لَمّا يُقْبَرْ.**

اِبْتِـداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ (أَلاَ فِى الْفِتْنَةِ سَـقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ)(۱) فَهَيْهـاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْـفَ بِكُمْ؟ وَ اَنّى تُؤْفَكُونَ، وَ كِتابُ اللهِ بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ اُمُورُهُ زاهِرَةٌ (ظاهِرَةٌ)، وَ اَعْلامُهُ باهِرَةٌ، وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِـحَةٌ، قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ، اَرَغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ اَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلا. (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْـلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۲ ;)ترجمه:

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند، و گمنامان فراموش شده سربلند کردند، نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند. شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش! سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله های خشم و انتقام را در دل های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت. و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، ـ و به سراغ چیزی رفتید که از آنِ شما نبود و در آن حقّی نداشتید و سرانجام به غصب حکومت پرداختید ـ . در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و هنوز پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خاک سپرده نشده بود. بهانه شما این بود که «می ترسیم فتنه ای برپا شود!»، و چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد. چه دور است این کارها از شما! راستی چه می کنید؟ و به کجا می روید؟ با این که کتاب خدا ـ قرآن ـ در میان شماست، همه چیزش پر نور، نشانه هایش درخشنده، نواهی اش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید! آیا از آن روی برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند. و هر کس آیینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است». -----------------------------------------------------------------

------------- ۱ . توبه، آیه ۴۹ . ۲ . آل عمران، آیه ۸۵ . بانوی اسلام(علیها السلام) دراین بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقین اشاره می کند که در زمان حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرصه بر آنها تنگ شده بود و سر در لاک های خود فرو برده، و در لانه های خود خزیده بودند. اما ناگهان این حشرات الارض با مرگ پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) از لانه ها سر برآوردند، و خفاشانی که در برابر مهر فروزنده وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) تاب خودنمایی نداشتند بازیگران میدان شدند! حرکت های مشکوک آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت و بازیگران سیاسی وارد معرکه شدند! ۲- گروهی به دعوت شیطان لبیک گفتند! اندوه عمیق دختر پیامبر(ص) از اینجا شروع می‌شود که چگونه جمعیت کثیری به دعوت شیطان لبیک گفتند، و به آوای شوم جغدها به حرکت در آمدند، آلت دست منافقان کور دل، و حزب شیطان شدند، و با اینکه هنوز آب کفن پیامبر(ص) نخشکیده بود و صدای اذان مؤذنش در گوش و بانگ تکبیرش در دلها طنین افکن بود، حرکتهای ارتجاعی آغاز شد. غیر از ساده لوحان و بیمار دلان، گروه دیگری به عنوان اینکه می‌ترسیم اگر سخنی بگوئیم اختلاف و نفاقی روی دهد، مهر سکوت بر لب زدند، و تماشاگر صحنه شدند، و یا با آن هماهنگی کردند، تا اختلافی بروز نکند در حالی که این خود بزرگترین اختلاف و انحراف بود! ۳ـ پناه به قرآن برید فاطمه(علیها السلام) این منادی الهی سپس بر آنها بانگ می زند که : کجا هستید؟ و به کجا می روید ای راه گم کرده ها؟ گویی سخن پدرش پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به خاطر آنها می آورد که : «اذَا الْتَبَسَتْ عَلَیْکُمُ الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرآنِ، فَمَنْ جَعَلَهُ اَمامَهُ قادَهُ اِلَی الْجَنَّهِ، وَ مَنْ تَرَکَهُ خَلْفَهُ ساقَهُ اِلَی النّارِ ;هنگامی که فتنه ها همچون پرده های شب ظلمانی به شما روی آورد باید به سایه قرآن پناه برید، آن کس که قرآن را پیش روی خود قرار دهد ـ و از آن پیروی کند ـ به بهشتش رهبری کند، و آن کس که آن را پشتِ سر افکنده به دوزخش می راند». بر آنها فریاد می زند که : قرآن را رها نکنید، اوامر و نواهی آن روشن است، و دستورهایی را که برای مسأله خلافت بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده آشکار است، پیش بینی لازم را برای بعد از رحلتش کرده، و چیزی در پرده ابهام باقی نگذارده است. ۴ـ هشدار به اصحاب و یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) بانوی اسلام(علیها السلام)، این فریادگر زمان، به آنها هشدار می دهد که اگر یادگار بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) (قرآن) را رها کنید و دست به دامان غیر آن بزنید، و افکار ناتوان خود را بر تعلیمات اسلام مقدّم دارید، و به بهانه مصلحت اندیشی ها یا جلوگیری از فتنه ها خود را حاکم بر قرآن بدانید، نه محکوم فرمان آن، زیان بزرگی دامان شما را خواهد گرفت.

آتش فتنه در جامعه شما هرگز خاموش نخواهد شد، و از آنچه می ترسید در آن واقع می شوید، روح اسلام از میان شما رخت بر می بندد و جز قشری بی مغز، و ظاهری بی محتوا چیزی باقی نخواهد ماند.

**«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا الاّ رَیْثَ (اِلی رَیْثَ) اَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُها، وَیَسْلَسَ قِیادُها، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجِیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدِّینِ الْجَلِیِّ وَ اِخْمادِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ.**

تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاء، وَ تَمْشُونَ لاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمُدی، وَ وَخْزِ السِّنانِ فِی الْحَشا. وَ اَنْتُمْ اَلاْنَ تَزْعَمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا؟ اَفَحُكْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ؟ (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ).(۱) اَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی تَجَلّی لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ اَنِّی ابْنَتُهُ. اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ اَاُغْلَبُ عَلی اِرْثِیه؟ یَابْنَ اَبِی قُحافَةَ! اَفِی كِتابِ اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لا اَرِثَ اَبِی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً. اَفَعَلی عَمْد تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ اِذْ یَقُولُ : (وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ).(۲) وَ قالَ فیمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ یَحْیَی بْنِ زَكَرِیّا اِذْ قالَ : (فَهَبْ لِی مِنْ لَّدُنْكَ وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ).(۳) وَ قالَ : (وَأُوْلُوا الاْرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْض فِی كِتابِ اللهِ).(۴) وَ قالَ : (یُوصِیكُمُ اللهُ فِی أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الاُْنثَیَیْنِ).(۵) وَ قالَ : (إِنْ تَرَكَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالاْقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ).(۶) وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لِی وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبِی؟ وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا؟ اَفَخَصَّكُمُ اللهُ بِآیَة اَخْرَجَ مِنْها اَبِی؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبِی مِنْ اَهْلِ مِلَّة واحِدَة؟ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبِی وَ ابْنِ عَمِّی؟ فَدُونَكَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً، تَلْقاكَ یَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ، وَالزَّعِیمُ مُحَمَّد (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَةُ، وَ عِنْدَ السّاعَةِ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لا یَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدَمُونَ، (وَ لِّكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)(۷) (مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَیَحِلُّ عَلَیْهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ)(۸ ؛)ترجمه: آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید، و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق و از میان بردن سنّت های پیامبر پاک الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف ـ از روی شیر ـ آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید. ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد! عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده ـ و ما از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ارث نمی بریم! ـ آیا از حکم جاهلیّت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟ آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری می دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم. شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود ؛ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشتِ سر افکندید؟ در حالی که می فرماید: «و سلیمان وارث داود شد». و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: «(خداوندا!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد». و نیز می فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرّر (از دیگران) سزاوارترند». و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد». و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران». شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟! آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟ یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاهترید؟ حال که چنین است پس بگیر آن ـ ارث مرا ـ که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره برداری است و بر آن سوار شو، ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند و بازخواست می نماییم، و در آن روز چه جالب است که

داور خـداست، و مـدّعیِ تـو محمّـد(صـلی الله علیـه وآله)، و موعـدِ داوری، رسـتاخیز، و در آن روز باطلان زیـان خواهنـد دیـد، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی ـ که خداوند به شما داده سرانجام ـ قرارگاهی دارد ـ و در موعد خود انجام می گیرد ـ و بزودی خواهیـد دانست» «بزودی خواهید دانست چه کسـی عذاب خوار کننده به سـراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهـد شد»! ------------------------------------------------------------------------

---------- ۱ . مائده، آیه ۵۰ . ۲ . نمل، آیه ۱۶ . ۳ . مریم، آیه ۵ و ۶. ۴ . انفال، آیه ۷۵ . ۵ . نساء، آیه ۱۱ . ۶ . بقره، آیه ۱۸۰ . ۷ . انعام، آیه ۶۷ . ۸ . هود، آیه ۳۹ . سـخنان فاطمه(علیها السلام) در این بخش اوج بیشتری می گیرد و از هیجان و سوز شدیدتری برخوردار است، دلش از این می سوزد که بـار دیگر احکـام جـاهلیّت دارد زنـده می شود چرا که در جاهلیّت به دختران مطلقاً ارث نمی دادند، اسلام آمد و خط بطلان بر این معنا کشید، و همه بستگان مسلمان را در ارث شریک و سهیم دانست، بنابراین تنها مسأله فدك مطرح نیست، آنچه مطرح است در درجه اوّل خطر احیای سـنن جاهلیّت و محو سـنن اسلامی است و لذا در این بخش آنها را شدیـداً ملامـت می کنـد و آنهـا را زیر رگبـار حملات خود قرار می دهـد. از همه عجیب تر این که این کار را چنان عجولانه انجام دادنـد که هر کس می فهمیـد مسـأله «غصب فـدك» مسـأله سـاده ای نیست، حتی نگذاردنـد که جای پایشان در امر خلافت محکم شود، و به اصـطلاح آبها از آسـیاب بیفتـد و بعد به فکر این تجاوز ظالمانه بیفتند، و این نکته مهمی برای پی بردن به عمق این توطئه بزرگ است. ۲ـ اشـاره به دلایل خصم دختر پیامبر این خطیب بزرگ و داور پرمایه سـپس بطور ضـمنی به دلایل آنها می پردازد که مدعی بودند رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) فرموده: «ما پیامبران مطلقاً ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم». سپس به پاسخ منطقی دنـدان شـکن پرداخته و از عمومات قرآن و خصوص آن شاهـد و گواه می آورد، و با ذکر چنـدین آیه از کتاب، ثابت می کنـد که بایـد این حـدیث مجعول را به دیوار کوبید! ۳ـ فـاطمه(علیهـا السـلام) تمام راه های فرار را به روی آنها می بنـدد این عالمه بزرگوار چنـان بـا حربه اسـتدلال بر حریف هجوم می آورد که راه گریزی برای او باقی نمی گـذارد. می فرمایـد: اگر عـذر شـما آن حـدیث مجعول است که می گویـد: «مـا پیامبران ارثی نمی گـذاریم»! پاسـخ آن را از آیات قرآن برای شـما گفتم ;و اگر عـذر شـما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسـلام همه فرزندان از پدران و مادران خود ارث می برند، تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشـند، یعنی فرزندان غیر مسـلمان از پدر و مادر مسـلمان هرگز ارث نمی برند، آیا به عقیده شـما آیین من و پدرم از هم جـداست؟ و اگر رسوبات احکام جاهلی در مغز شـماست که می گویـد: «دختر سـهمی از ارث ندارد» با طلوع آفتاب اسـلام این موهومـات و خرافـات برچیـده شـده و راهی به سوی بازگشت به شب ظلمانی بعـد از طلوع صبح وجود نـدارد. ۴ـ آیا شـما به قرآن آشـناترید یـا اهل بیت وحی(علیهم السـلام)؟ فاطمه(علیها السـلام) این بانوی شـجاع این راه را هم بر آنها می بنـدد که بگوینـد ما از قرآن چنین و چنـان می فهمیم، می گویـد: کجـای قرآن؟ و با کـدام تفسیر؟ چه کسـی بهتر از پسـرعمویم علی(علیه السـلام) که در آغوش وحی پرورش یـافته، و از کاتبان وحی بوده، و قرآن و تفسیر قرآن را از دو لب پیامبر(صـلی الله علیه وآله) شـنیده به این کار سزاوارتر است؟ اصـلا قرآن در خانه ما نازل شـده و «اهل البیت ادری بما فی البیت». خلاصه در یکجا به مسأله ارث بردن سـلیمان از پـدرش داود، و ارث بردن یحیی از پـدرش زکریا که همه از انبیای بزرگ بودند اشاره می فرماید و می گوید ـ برخلاف این روایت مجعول ـ قرآن تصـریح می کنـد که از یکـدیگر ارث بردنـد و می دانیم هر روایتی مخالف قرآن باشد از درجه اعتبار ساقط است. و گاه از عمومات قرآن که می گوید: «فرزندان، اعم از پسـر و دختر، از پدران ارث می برند» و «عموم خویشاوندان در سهم ارث طبق قانون اسـلام و طبقات تعیین شـده در ارث سـهمیه دارنـد» بهره می گیرد و می گویـد: آیا این خبر واحد که هم مخالف عموم قرآن است و هم مخالف خصوص آن می تواند ارزش و بهایی در دادگاه عدل اسلامی داشته باشد و سر سوزنی برای آن قیمت قائل شد؟ سپس تمام راه های دیگر از جمله موانع مهم ارث را شـمرده و نفی می کنـد. ۵ـ اکنون که چنین است، همه از آنِ شـما! سپس دختر گرامی پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، این بانوی فداکار برای این که آنها تصوّر نکنند که دلبسـتگی خاصـی به فدك به عنوان مال دنیا

دارد، نه به عنوان یک هـدف الهی، در بخش دیگری از سـخنانش می افزایـد: اکنون که چنین است همه اش را در اختیار بگیرید، و هر کار از شـما ساخته است بکنیـد، اما بدانیـد دادگاه عظیمی در پیش دارید که با دادگاه های عالم دنیا فرق بسـیار دارد، در آن جا حاکمش خداست، و مدعی شـما در آن دادگاه شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)است، و موعد دادگاه روز قیامت (یوم البروز) روز آشکار شـدن همه پنهانیهاست! اگر پاسـخی برای آن روز آماده کرده اید، بسم الله، و گرنه خود را برای کیفر الهی آماده کنید. آن روز قطعاً از کار خود پشیمان خواهید شد ولی این پشیمانی قطعاً برای شما سودی نخواهد داشت چرا که پرونده اعمال بسته شده، و راهی برای بازگشت به گذشته وجود ندارد.

**«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الاْنصارِ فَقالَتْ:**

یا مَعْشَرَ الْفِتْیَةِ (النَّقِیبَةِ) وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمِیزَةُ فِی حَقّی وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتِی؟ اَما کانَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) اَبی یَقُولُ : «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِهِ»؟ سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجلانَ ذا اِهالَهً، وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ. اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ(صلی الله علیه وآله) فَخَطْبٌ جَلِیلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصِیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْآمالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضِیعَ الْحَرِیمُ، وَ اُزِیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. فَتِلْکَ وَاللهِ النّازِلَةُ الْکُبْری، وَ الْمُصِیبَةُ الْعُظْمی، لا مِثْلُها نازِلَةٌ، وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ، اَعْلَنَ بِها کِتابُ اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فِی اَفْنِیَتِکُمْ وَ فِی مُمْساکُمْ وَ مُصْبَحِکُمْ، هُتافاً وَ صُراخاً، وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللهِ وَ رُسُلِهِ حُکْمٌ فَصْلٌ، وَ قَضاءٌ حَتْمٌ. (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلَی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللهُ الشَّاکِرِینَ).(۱) اِیْهاً بَنِی قَیْلَةَ! اَاُهْضَمُ تُراثَ اَبِیَه وَ اَنْتُمْ بِمرْأیً مِنِّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدیً وَ مَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَةُ وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الاْداةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوافِیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجِیبُونَ، وَ تَأْتِیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغِیثُونَ (تُعِینُونَ)، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِی انْتُخِبَتْ وَالْخِیَرَةُ الَّتِی اخْتِیَرَتْ. قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الاُْمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتّی اذا دارَتْ بِنا رَحَی الْاِسْلامِ، وَدرَّ حَلْبُ الاْیامِ، وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْاِفْکِ، وَ خَمَدَتْ نِیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَ اسْتَوْثَقَ (اِسْتَوسَقَ) نِظامُ الدِّینِ، فَاَنّی حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ؟ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ؟ وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ؟ وَ اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْاِیمانِ؟ (أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّکَثُوا أَیْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّة أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ).(۲) اَلا قَدْ اَری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ، وَ نَجَوتُمْ مِنَ الضِّیقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَیْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذِی تَسَوَّغْتُمْ. فَ (إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِی الاْرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ).(۳) اَلا وَ قَدْ قُلْتُ عَلی مَعْرِفَةٍ مِنِّی بِالْخَذْلَةِ الَّتِی خامَرَتْکُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَ لکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَیْضِ (الْغَیْظِ)، وَ خَوَرُ الْقَناةِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تقَدْمِةُ الْحُجَّةِ. فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ (نقبه) الْخُفِّ، باقِیَةَ الْعارِ، مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللهِ وَشَنارِ الاْبَدِ، مَوْصُولَةً بِنارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الاْفْئِدَةَ. فَبِعَیْنِ اللهِ ما تَفْعَلُونَ. (وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَب یَنقَلِبُونَ).(۴) وَ اَنَا ابْنَةُ نَذِیر لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذاب شَدِید، فَاعْلَمُوا (إِنَّا عَامِلُونَ * وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ)(۵ ؛)ترجمه: سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شـما چیست؟ این چه تغافلی است که در برابر سـتمی که بر من وارد شـده نشان می دهید؟! آیا رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) پـدرم نمی فرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزنـدان او بایـد نگاه داشت؟» چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شمـاست. آیـا می گوئیـد: محمّـد(صـلی الله علیـه وآله) از دنیـا رفت ـ و بـا مردن او همه چیز تمـام شـد، و خانـدان او بایـد به دست فراموشـی سپرده شوند و سـنّتش پایمال گردد؟ ـ . آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود، فاجعه سنگینی است

که بر همه، غبار غم فرو ریخت، و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر می گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی فروغ، و امیدها به یأس مبدل گشت، کوه ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند! به خدا سوگند این حادثه ای است عظیم، و مصیبتی است بزرگ، و ضایعه ای است جبران ناپذیر. ولی فراموش نکنید اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفت قرآن مجید قبلا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در خانه های شماست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد ـ و یا ـ آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبه رو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است. آری قرآن صریحاً گفته بود : «محمّد(صلی الله علیه وآله) فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیّت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خداوند ضرری نمی زند و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد». عجبا! ای فرزندان «قیله»(۶)! آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می بینید و می شنوید، و در جلسات و مجمع شما این معنا گفته می شود و اخبارش به خوبی به شما می رسد و باز هم خاموش نشسته اید؟ با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می شنوید و لبیک نمی گویید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید. با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها و محنت ها را تحمل نمودید، شاخ های گردنکشان را درهم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید، تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت. پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله) امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می دارید و پیمان های خود را شکسته اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟ «آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر(صلی الله علیه وآله) گرفته اند پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند، آیا از آنها می ترسید؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید». آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید، و عافیت طلب شده اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود دور ساختید، و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید. آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید، و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید! اما فراموش نکنید خداوند می فرماید: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد، چرا که) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است». بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم، با این که بخوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته است ولی چون قلبم از اندوه پر بود ـ و احساس مسئولیت شدیدی می کردم ـ کمی از غم های درونی ام بیرون ریخت، و اندوهی که در سینه ام موج می زد خارج شد، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آنِ شما، محکم بچسبید و رها نکنید، ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکسته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل ها سر بر می کشد خواهد پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید در برابر خداست. «آنها که ستم کردند بزودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!» و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می آید انجام دهید، ما هم انجام می

دهیم ;و انتظار بکشید، ما هم منتظریم!». ------------------------------------------------------------------------------------------ . ۱ . آل عمران، آیه ۱۴۴ . ۲ . توبه، آیه ۱۳ . ۳ . ابراهیم، آیه ۸ . ۴ . شعراء، آیه ۲۲۷ . ۵ . هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ . ۶ . «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد. بانوی اسلام در این بخش از سخنانش، طایفه انصار را به عنوان یک قشر برگزیده و بازوی توانمند اسلام و حامی مخلص پیامبر(صلی الله علیه وآله) توصیف می کند، و از زحماتی که آنها از بدو ورود پیامبر در مدینه، و حتی قبل از آن در راه اسلام کشیدند، در تعبیرات کوتاهش اظهار تشکر و سپاسگزاری می نماید. آری به راستی انصار نقش بسیار مؤثری در پیشرفت اسلام در جنگ و صلح در آغاز و انجام و در همه مراحل داشتند، و با آن همه، توقعی کمتر از مهاجران داشتند، و اگر کار بدست آنها می افتاد شاید تاریخ اسلام مسیر روشن تری را می پیمود، البتّه در میان مهاجران افراد مخلصی بودند که از هیچ ایثار و فداکاری فروگذار نکردند ولی با این همه نفوذ بازیگران سیاسی در میان آنها وضع را به کلی دگرگون ساخت. ۲ـ فاطمه(علیها السلام) انصار را زیر رگبار حملات قرار می دهد ولی تعجب بانوی اسلام از این است که چرا این بازوان توانمند و یاران دیرینه پیامبر در برابر این ستمی که بر خاندانش روا داشتند، مهر خاموشی بر لب زدند، و با سکوت خود صحه بر پای این مظالم گذاردند، و احترام پیامبر را در بازماندگان او رعایت نکردند، و از همه مهمتر در برابر تغییر محور خلافت پس از یک درگیری کوتاه آن هم به نفع خودشان در برابر حق سکوتی که گرفتند همکاری و همفکری و همدردی کردند و این خطایی بود نابخشودنی! ۳ـ با رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نمی میرد! گرچه قرآن مجید از یکسو و خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) از سوی دیگر این حقیقت را گوشزد کرده بودند که آیین اسلام قائم به شخص نیست، آیینی است جاویدان تا قیام قیامت، و هرگز با وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) پایان نخواهد گرفت، چرا که انقلابی بود بر اساس یک مکتب، مکتبی آسمانی و الهی مکتبی هماهنگ با نیازهای انسان ها در تمام طول تاریخ و چنین مکتبی باید بماند. ولی با این همه، گروهی کوته فکر و ظاهر بین باز تصور می کردند، با ضربه دردناک و مصیبت جانسوزی که از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر جهان اسلام وارد شد و با خلأیی که از فقدان این رهبر بزرگ در محیط اسلام پدید آمده فاتحه اسلام خوانده شده، و طومار آن در هم پیچیده است! و به همین دلیل در برابر نعره های جاهلیّت سکوت می کردند. فاطمه(علیها السلام) فریاد می زند، و آیات قرآن را که از بقا و جاودانگی اسلام سخن می گوید، به یاد آنها می آورد، غافلان را از خواب غفلت بیدار می کند، و مسلمانان را به مسئولیت های سنگینشان در آن مقطع فوق العاده حساس آشنا می سازد. ۴ـ چرا در برابر پایمال شدن احکام اسلام خاموش نشسته اید؟ او در فراز دیگری از سخنانش با شدت تمام انصار را سرزنش می کند که : سکوت شما در ماجرای فدک، ماجرایی که حلقه ای است از یک سلسله انحرافات زنجیره ای، و جرقه ای است از یک شعله گسترده، و قطره ای است از یک جریان وسیع، به قیمت زنده شدن طیف ضدّ اسلامی تمام خواهد شد! مردم می گویند: اگر به راستی قانون اسلام حق است، چرا در مورد نزدیک ترین نزدیکان پیامبر(صلی الله علیه وآله)اجرا نمی شود؟ جایی که چنین حکم مسلّمی را پایمال کنند، و شما با سکوتتان صحه بر آن بگذارید، پایمال کردن سایر احکام اسلام کار مشکلی نخواهد بود! شما باید به این مسأله به عنوان یک «جریان» بنگرید نه به عنوان یک رویداد موضعی و مقطعی، و حساب کنید در پشتِ این ماجرا چه ماجراهای دیگری نهفته است؟ جوش و خروش من نیز از همین جهت است! تصور نکنید قیام شما برای حمایت مظلومی چون من شکافی در جامعه اسلامی ایجاد می کند، بلکه به عکس سکوت شما همه چیز را زیر سؤال می برد. اگر بگویید قدرت ندارید، دروغ است، امکانات فراوان از آغاز در اختیار شما بوده، و الان نیز بیشتر است، با این حال چرا آیات صریح قرآن را که می گوید: «با پیمان شکنان به پیکار برخیزید» پشت سر افکنده اید؟ و بجای ترس از خدا از آنها می ترسید؟ ۵ـ غلبه روح عافیت طلبی سپس این معلم بزرگ در فراز دیگری دست به اعماق روح آنها برده، و علت اصلی این سکوت را بیرون می کشد و می فرماید: مسأله این است که روح عافیت طلبی بر شما چیره شده، به آسایش خواهی تن در داده اید، و با این که با چشم خود می بینید آن کس را که شایسته تر از همه برای خلافت

است کنار زده اند باز سکوت می کنید؟ آری یک انقلاب راستین تا زمانی پیشرو است که افراد روح انقلابی خود را حفظ کنند، و تمایلات عافیت طلبانه بر آنها چیره نشود، و گرنه در برابر مشکلات زانو می زنند، و از کنار حوادث تلخ و مسئولیت آفرین بی تفاوت می گذرند و انقلاب خاموش می شود. ۶ـ با این روحیه می دانم از شما کاری ساخته نیست! این بانوی شجاع با بینش عمیق خود حوادث آینده را باز می گوید، و در فراز دیگری از سخنانش در این بخش، به طایفه انصار خطاب کرده می گوید: هدف من اتمام حجت است، و گرنه امیدی به شما ندارم، جایی که در مسأله «خلافت» سکوت کنید در مسأله «فدک» به طریق اولی سکوت خواهید کرد، اما سخنان امروز من در تاریخ اسلام ثبت می شود، و آیندگان قضاوت خواهند کرد، و من می خواستم علاوه بر این، عقده های دلم را نیز بگشایم و خون های درون سینه ام را بیرون بریزم تا همگان از درد جانکاه من با خبر شوند! ۷ـ در انتظار حوادث دردناک باشید این شیر زن اسلام در فراز دیگری به آنها خاطر نشان می کند که : گمان مبرید که این سکوت، و آن عافیت طلبی، این تماشاچی شدن ها، و این بی تفاوتی ها، برای شما ارزان تمام می شود، شما میوه تلخ آن را در همین دنیا به صورت حکومت های جباری ـ همچون بنی امیّه و بنی عباس ـ که نه بر نسل های آینده شما رحم می کنند و نه بر اسلام و قرآن، خواهید چشید. به علاوه در دادگاه بزرگ الهی در قیامت نیز کفاره آن را خواهید پرداخت. ۸ـ او انذار کرد، و من هم انذار می کنم! فاطمه(علیها السلام) بانوی دلسوخته و دختر والامقام پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آخرین بخش از سخنانش همان سخنی را می گوید که پیامبران الهی در برابر اقوام سرکش می گفتند، آنها را انذار می کند و می فرماید : «انتظار بکشید ما هم منتظریم». شما در انتظار فشار هر چه بیشتر بر خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ما هم در انتظار مجازات دردناک الهی برای شما! ناصر مکارم شیرازی،جمادی الثانی ۱۴۰۸ ------------------------------------------------------------------------------- ---------- ۱. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. ۲. (۱) قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۳. ۳. (۲) قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۸:در قرآن «ان تکفروا» آمده است. ۴. قرآن کریم، سوره شعراء، آیه ۲۲۷. ۵. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲. ۶. «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد.

## دومین خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)

### بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود.

خطبه اوّل را در حال سلامت، در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) و با حضور مردان(۱) مهاجر و انصار ایراد فرمود، و این خطبه را در برابر زنان مهاجر و انصار، و در بستر بیماری، و درون خانه. هم مخاطب مختلف بود، و هم زمان و مکان، و هم حال بانوی اسلام، ولی لحن هر دو خطبه به خوبی نشان می دهد که از روحی بلند، سرشار از علم و دانش، مملو از محبّت به خدا و ایمان، و لبریز از درد و رنج، سرچشمه گرفته، و هر دو خطبه آهنگی رسا و کوبنده و گیرا و قاطع و شجاعانه دارد، ولی آهنگ خطبه دوّم که اکنون نوبت بحث آن است کوبنده تر و دردناک تر و غم انگیزتر است. این خطبه که از دل پر درد دختر گرامی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برخاسته در حقیقت رنجنامه اوست. رنجی جانکاه که تا اعماق استخوانش نفوذ کرده و تمام وجودش را در شعله های سوزان خود فرو برده است، به همین دلیل کلامش در این خطبه رنگ آتش به خود گرفته چرا که از قلب آتشین برخاسته، و خون رنگ شده چرا که از دلیل او سرچشمه گرفته. از عجایب و شگفتی های این خطبه آن است که بانوی اسلام(علیها السلام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قبل از شهادت مورد ستم های زیادی واقع شد، ستم هایی که بیماری جانکاه او از آن ریشه می گرفت، و با این که سؤال زنان مدینه به هنگام عیادت آن بانو مخصوصاً از وضع حال و بیماری او بود، و قاعدتاً باید چیزی از دردهای خود بگوید، بلکه هر چه می گوید از آن بگوید، با این حال حتی یک کلمه از حال خودش سخن نگفت، و محور تمام سخنان او مسأله

غصب خلافت و مظلومیت علی(علیه السلام) و خطرات آینده این انحراف بزرگ برای امت اسلامی بود. عجبا که او هیچ از درد خویش سخن نگفت، و هر چه گفت از درد همسرش علی(علیه السلام) گفت، و از مشکلات جهان اسلام. آری روح بزرگ زهرا(علیها السلام) برتر از آن است که از خودش و دردهایش ـ هر چند بزرگ بود ـ سخن بگوید، و بلندپروازتر از آن است که حتی تا این حد صعود کند، او فقط از امام و همسر محبوبش علی(علیه السلام) و دردهای او سخن گفت. او نگران شخص خود نبود، او نگران امت اسلامی بود که چه آینده شوم و دردناکی در پیش داشت. انسان در واپسین لحظات زندگی معمولا به خود و دردهایش می اندیشد، ولی شگفتا که فاطمه در این خطبه طولانی حتی یک جمله از این گونه سخن ها بر زبان نراند. و این بهترین نشانه عظمت فاطمه(علیها السلام) و مقام فداکاری و ایثار آن بانوی زنان جهان است. این درسی است بزرگ برای همه انسان های آزاده و با هدف و همه ایثارگران و فداکاران تاریخ بشر. آری او همیشه ـ و در واپسین لحظه عمر کوتاه و پر درد و رنجش بالخصوص ـ همچون شمعی می سوخت تا اطراف خود را روشن سازد و گمراهان را نجات دهد و مدافع حق و عدالت باشد. در خطبه فدک (نخستین خطبه بانوی اسلام) تمام سخن از توحید و مبدأ، و معاد، و فلسفه احکام، و حوادث دوران بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و برکات وجود او، و مسأله غصب خلافت، و سرنوشت آینده مسلمین است، و اگر مقداری هم از فدک سخن می گوید بخاطر نقش مؤثری است که این پشتوانه مالی در امر خلافت و مسائل سیاسی اسلام داشت، درست به همان دلیل که دشمنانش برای در مضیقه گذاشتن خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در هم شکستن قدرت آنان، فدک را غصب کردند، او خواهان بازگرداندن آن بود. ولی در خطبه دوّم (خطبه زنان مهاجر و انصار) سخنان او فقط بر محور خلافت و امامت دور می زند، با آن که بانوی اسلام مظالم زیادی بر او رفته بود و مناسب بود دادخواهی کند، ولی نه دادخواهی کرد و نه لب به شکایت گشود، هر چه گفت از علی(علیه السلام) گفت، از خلافت و از مصالح مسلمین گفت. یکی از مقامات عالی اولیای خدا مقام «تسلیم مطلق» است، یعنی سالک الی الله و رهرو راه حق به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، جز خدا را در نظر ندارد. جز به فرمان او گوش به سخن دیگری نمی دهد. جز رضای او نمی طلبد. و جز به خواست و اراده او نمی اندیشد. مرحله اوّل اسلام است و سپس ایمان و بعد رضا و بعد تسلیم مطلق، چنانکه قرآن کریم می گوید: «(قَالَتِ الاْعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ(؛)۲) عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است». و نیز می فرماید: «(فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً(؛)۳) به پروردگارت سوگند آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند، وسپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملا تسلیم باشند». و سرانجام می گوید: «(إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لاَ نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَاءً وَلاَ شُکُوراً(؛)۴) ما فقط شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم وهیچ پاداشی و سپاسی از شما نمی خواهیم». مقام ایمان و رضا و تسلیم ایجاب می کند که تمامی آلام و دردها و غم های جانسوز خود را به دست فراموشی بسپارد و تنها از رضای خدا، از پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از ولیّ او، و از آینده اسلام و مسلمین سخن بگوید. با این مقدمه کوتاه که اشاراتی به محتوای خطبه داشت به سراغ اصل خطبه می رویم و آن را در پنج بخش مورد بررسی قرار می دهیم ولی قبلا لازم است به اسناد خطبه بپردازیم: ------------------------------------------------------------

-------------------- ۱ . البتّه همان گونه که در شرح خطبه اوّل گذشت پرده ای آویخته شد و ایشان در حالی که گروهی از زنان او را همراهی می کردند، بطوری که شناخته نمی شد و چادری بر سر داشت که دامن چادرش زیر قدمش می آمد، پشت پرده قرار گرفت و خطبه را ایراد کرد. ۲ . حجرات، آیه ۱۴ . ۳ . نساء، آیه ۶۵ . ۴ . دهر، آیه ۹ .

**این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است:**

۱ـ مرحوم شیخ طبرسی (رضوان الله علیه) آن را در «احتجاج» ذکر کرده است.(۱) ۲ـ علی بن عیسی اربلی در کتاب معروف «کشف الغمه» از کتاب «صحیفه» آن را نقل می کند.(۲) ۳ـ مرحوم علامه مجلسی در «بحارالانوار» این خطبه را با اسناد متعددی ذکر کرده است.(۳) ۴ـ این خطبه در کتاب «معانی الاخبار» از مرحوم صدوق با سندی که در ذیل آمده از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین(علیه السلام) نقل شده است.(۴) ۵ـ و باز در همان کتاب با سندی دیگر از امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) نقل شده است.(۵) ۶ـ مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در «امالی» آورده است. ۷ـ ابن ابی الحدید عالم معروف سنی معتزلی نیز آن را در کتاب معروف خود «شرح نهج البلاغه» با سندی که ذیلا آمده است، نقل می کند.(۶) به هر حال همان گونه که اشاره شد این خطبه با اسناد متعددی نقل شده، و تفاوت هایی در متون آن دیده می شود، و نظر به این که متنی که در «احتجاج» از سوید بن غفله(۷) نقل شده است کامل تر به نظر می رسد ما همان را برگزیدیم (علامه بزرگوار مجلسی نیز آن را در بحارالانوار ۴۳/۱۶۱ آورده است). و بدین ترتیب خطبه مزبور از خطبه هایی است که در کتب متعدد و با اسناد متظافری نقل شده است و لذا از اهمیّت ویژه ای برخوردار است. اکنون به سراغ متن خطبه می رویم و به ترجمه و تفسیر آن می پردازیم که حقایق بسیاری را روشن می سازد. ------------------------------------------------------------------------------------ ۱ . احتجاج (ترجمه فارسی)، صفحه ۳۰۰ . ۲ . کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۱۱۸ . ۳ . بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۵۸ . ۴ . عن احمد بن الحسن القطان، عن عبدالرحمن محمد الحسینی، عن ابی الطیب محمد بن الحسین بن حمید، عن ابی عبدالله محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن الحسن. ۵ . علی بن محمد المعروف بابن المغیرة القزوینی، عن جعفر بن محمد بن الحسن، عن محمد بن علی الهاشمی، عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علیّ بن ابی طالب، عن أبیه، عن جدّه علیّ بن ابی طالب(علیه السلام). ۶ . احمد بن عبدالعزیز الجوهری، عن محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن حسن، عن أمّه فاطمة بنت الحسین(علیه السلام). ۷ . سوید بن غفله یا «عفله» به گفته مرحوم «علامه حلی» در «خلاصه» از اولیای امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) بود ;و میرداماد (طبق نقل مرحوم مامقانی) او را از اولیای خاص حضرت امیر(علیه السلام) می شمارد ;و ذهبی در «مختصر» می گوید: او مردی ثقه، خردمند، عابد، زاهد و صاحب مقام والایی بود.

**«لَمّا مَرِضَتْ فاطِمَةُ(علیها السلام) الْمَرِضَةَ الَّتِی تُوَفِّیَتْ فِیها اجْتَمَعَ اِلَیها نِساءُ الْمُهاجِرینَ وَ الاْنْصارِ، یَعُدْنَها، فَقُلْنَ لَها: کَیْفَ اَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِکِ یَابْنَةَ رَسُولِ اللّهِ؟**

فَحَمِدَتِ اللّهَ وَ صَلَّتْ عَلی اَبِیها(صلی الله علیه وآله) ثُمَّ قالَتْ: اَصْبَحْتُ وَاللّهِ عائِفَةً لِدُنْیاکُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتُهُمْ. فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ، وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاةِ، وَ صَدْعِ الْقَناةِ، وَ خَطَلِ الاْراءِ، وَ زَلَلِ الاْهْواءِ، وَ (لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أنْ سَخِطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ).(۱) لا ـ جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَها وَ حَمَّلْتُهُمْ اَوْقَتَها وَ شَنَنْتُ عَلَیْهِمْ عارَها. فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ ;ترجمه: هنگامی که فاطمه(علیها السلام) بیمار شد همان بیماری که در آن وفات یافت، زنان مهاجر و انصار به عنوان عیادت خدمتش حاضر شدند، و عرض کردند: چگونه صبح کردی از بیماریت؟ (و حال تو چه گونه است) ای دختر رسول خدا؟ او در پاسخ، حمد و سپاس خدا را بجا آورد، و درود بر پدرش پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاد، و سپس فرمود: بخدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم، مردان شما را دشمن می شمرم، و از آنها بیزارم. آنها را آزمودم و دور افکندم، و امتحان کردم و مبغوض داشتم. چقدر زشت است شکسته شدن شمشیرها (و سکوت در برابر غاصبان) و بازی کردن بعد از جدّ (و به شوخی گرفتن سرنوشت اسلام و مسلمین) و کوبیدن بر سنگ (و کار بی حاصل کردن) و شکافته شدن نیزه ها (و تسلیم در برابر دشمن) و فساد عقیده، و گمراهی افکار، و لغزش اراده ها و «چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آنها فرستاد، نتیجه

آن، خشم خداوند بود، و در عذاب (الهی) جاودانه خواهد ماند». و چون چنین دیدم مسئولیت آن را به گردنشان افکندم، و بار سنگین گناه آن را بر دوششان، و ره آورد هجومش را بر عهده آنها نهادم». خوش بود گر محک تجربه آید به میان! همیشه در طول زندگی انسان ساعات و روزهای حساسی پیش می آید که دوران امتحان و آزمون اوست، البتّه امتحان الهی برای شکوفا ساختن استعدادها و پرورش روحیات و تحکیم مقاومت و پایمردی است و نیز برای روشن شدن باطن هر کس برای خود او، زیرا که گاهی انسان در شناخت خود دچار اشتباه می شود ;نه همچون امتحان بشری که برای کشف مجهولات و آگاهی آزمایش کننده بر باطن و نهاد افراد، صورت می گیرد. در این بخش از خطبه بانوی اسلام(علیها السلام)، همین مسأله گوشزد شده است. حضرت ضمن اظهار تنفر و انزجار شدید از گروهی از مردان فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، از مهاجرین و انصار بخاطر سکوتشان ـ نه فقط سکوت ـ که هماهنگی شان با جریانات انحرافی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) به آنها هشدار می دهد که مواظب این آزمون بزرگ الهی باشند. او مجاهدت های بی نظیر آنها را در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) یادآوری کرده، و سپس آنان را به شمشیرهای شکسته ای تشبیه می کند که قدرت و کارآیی خود را در برابر دشمن از دست داده است، نیزه های شکسته و شکافته ای که توانایی بر چیزی ندارد. دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این که مبانی اسلام را به شوخی گرفته، و بازیچه هوس های خود قرار داده اند آنها را سخت نکوهش می کند. و از این که اراده های آهنین آنها به سستی گراییده، و قدرت بر تصمیم گیری را در برابر جریانات انحرافی از دست داده اند، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. او در پایان این بخش به همه آنها هشدار می دهد که مسئولیت غصب خلافت بر دوش آنان برای همیشه سنگینی خواهد کرد، و این داغ ننگ بر پیشانی آنها می ماند که سکوت کردند و این حادثه دردناک در تاریخ اسلام با کمال تأسف رخ داد. آری، بسیاری از آنها از این امتحان بزرگ پیروز بیرون نیامدند و رو سفید نشدند و چه خوش بود که «محک های تجربه» به میان آید تا آنها که «غش» دارند، سیه روی شوند، و چه خوب است که کوره های داغ امتحان بر پا شود تا «سیاه سیم و زر اندود» باطن خود راآشکار سازد و حساب آن در نظر خلق از طلای ناب جدا گردد. ------------------------------------------------------------------------------ ۱ .

مائده، آیه ۸۰ .

### «وَیْحَهُمْ اَنّی زَعْزَعُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَهِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّهِ وَ الدَّلالَهِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الاَمِینَ وَ الطّبِینِ بِاُمُورِ الدُّنْیا وَ الدِّین (أَلاَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ).(۱)

وَ مَا الَّذِی نَقِمُوا مِنْ اَبِی الْحَسَنِ(علیه السلام)؟ نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللهِ نَکِیرَ سَیْفِهِ، وَ قِلَّهَ مُبالاتِهِ بِحَتْفِهِ، وَ شِدَّهَ وَطْأَتِهِ، وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهُ فِی ذات اللهِ. وَ تَاللهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّهِ اللاّئِحَهِ، وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّهِ الْواضِحَهِ، لَرَدَّهُمْ اِلَیْها، وَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها، وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً، لا یَکْلُمُ خُشاشُهُ، وَ لا یَکِلُّ سائِرُهُ وَ لا یَمِلُّ راکِبُهُ. وَ لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلا نَمِیراً صافِیاً رَوِیّاً تَطْفَحُ ضَفَتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَأَصْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ اِعْلاناً. وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحَلّی مِنَ الدُّنْیا بِطائِل، وَ لا یَحْظی مِنْها بِنائِل، غَیْرَ رَیِّ النّاهِلِ وَ شَبْعَهِ الْکافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزّاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ، وَ الصّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَات مِّنَ السَّمَاءِ وَالاَرْضِ وَلَکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ). (وَالَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلاَءِ سَیُصِیبُهُمْ سَیِّئَاتُ مَا کَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ ;)ترجمه: وای بر آنها چگونه خلافت را از کوه های محکم رسالت، و شالوده های متین نبوّت و رهبری، و جایگاه نزول وحی و جبرئیل امین، و آگاهان در امر دنیا و دین، کنار زدند؟ «آگاه باشید زیان آشکار همین است!» آنها چه ایرادی را بر ابوالحسن علی(علیه السلام) داشتند؟ والله آنها بر شمشیر برنده او ایراد می گرفتند، و بی اعتناییش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنجگویی، و ضربات درهم شکننده اش بر دشمن! (آری) بخدا سوگند (اگر امر خلافت با او بود) هر گاه مردم از جاده حق منحرف می شدند و از پذیرش دلیل روشن سرباز می زدند، آنها را با نرمی و ملایمت به سوی منزل مقصود سیر می داد سیری که هرگز آزار دهنده نبود، نه مرکب ناتوان می شد، و

نه راکب خسته و ملول. و سرانجام آنها را به سرچشمه آب زلال و گوارا وارد می ساخت، نهری که دو طرفش مملو از آب بود، آبی که هرگز ناصاف نمی شد سپس آنها را پس از سیرابی کامل باز می گرداند و سرانجام او را در پنهان و آشکار خیرخواه خود می یافتند. (آری) او هرگز از دنیا بهره نمی گرفت، و از آن سودی جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت. و در این جا دنیا پرست از زاهد، و راستگو از دروغگو، برای همه آنها روشن می شد. (و همان گونه که خداوند فرموده): «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». «و ظالمان این گروه نیز بزودی گرفتار بدی های اعمالی که انجام داده اند خواهد شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند» آری این سرنوشتی است که در انتظار آنهاست». ---
---------------------------------------------------------------------------- ۱ . زمر، آیه ۱۵ . در

یک جامعه سالم و الهی همه امتیازات خصوصاً تقسیم پست ها بر محور ارزش ها و معیارهای خدایی دور می زند. زد و بندهای سیاسی، گروه بندی ها و فرصت طلبی ها، تعصب های قومی و قبیله ای، و بالاخره معاملات پشت پرده سوداگران بازار سیاست، در تصدی این پست ها راهی ندارد. بانوی اسلام(علیها السلام) در این بخش، زنان مدینه را مخاطب ساخته و می گوید: چرا؟ و به کدام مجوز مردان شما محور خلافت را از آنچه پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بیانات صریح و سخنان روشن خود بیان کرده بود منحرف ساختند؟ مگر ابوالحسن علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) چه عیبی داشت؟ و فاقد کدام یک از کمالات لازم، اعم از روحی و جسمانی بود؟ آری عیب این بود که شمشیر برنده اش خواب را از چشمان دشمنان اسلام ربوده، قدرت بی نظیرش در میدان جنگ، و بی اعتناییش نسبت به مرگ در صحنه پیکار، او را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر دشمنان اسلام درآورده بود. ایراد او این بود که فقط به خدا متوجه بود ;رضای او، رضا خدا ;خشم او و غضب او تنها برای خدا بود. در واقع بانوی اسلام(علیها السلام) این حقیقت را به آنها یادآوری می کند که ارزش ها در محیط اسلام بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)دگرگون شده، و این گروه از مهاجران و انصار به خاطر انحراف مزاج روحشان از سلامت لازم، شهد شیرین ارزش های واقعی اسلام در ذائقه جانشان همچون حنظل تلخ و بد طعم شده است، و امتیازاتی که مهم ترین شرایط یک رهبر قدرتمند و قاطع الهی را تشکیل می دهد، برای او عیب می شمرند. سپس در ادامه سخنانش به آنها گوشزد می کند که با کنار گذاردن علی(علیه السلام) چه نعمت بزرگ و موهبت عظیمی را از دست دادند، زیرا علی(علیه السلام) آگاه ترین مردم به حلال و حرام الهی و آیات قرآنی است. او حق و باطل را بهتر از هر کس می شناسد و از هم جدا می سازد. اگر زمام حکومت به دست او سپرده می شد، هرگز اجازه نمی داد به این سرعت باز ماندگان دوران شرک (خاندان ابوسفیان بزرگ ترین دشمن اسلام، و سرسخت ترین مخالف قرآن) در حکومت اسلامی طمع کنند، و آن را به دستگاه خودکامه ای مبدل سازد که بدتر و بی رحم تر از حکومت کسری و قیاصره و فراعنه، باشد. اگر زمام اختیاراتشان در کف با کفایت علی(علیه السلام) بود آنها را بر مرکب راهوار حق می نشاند، و با نرمی و ملایمت و محبّت و مدارا بسوی سرچشمه آب حیات رهنمون می گشت، و سپس آنان را از آن چشمه جوشان و زلال و گوارا سیراب می نمود، و حیات جاویدان می بخشید. یکی دیگر از شرایط رهبران الهی، دلسوزی و خیرخواهی برای امت است، آیا آنها کسی را دلسوزتر از علی(علیه السلام)سراغ داشتند؟ کسی که همّتش سیر کردن گرسنگان و سیراب کردن تشنه کامان بود، درد و رنج های مردم او را رنج می داد، و غم و اندوه آنان قلبش را می فشرد. شرط دیگر مسأله خلافت و امامت، زهد و بی اعتنایی به مال و مقام و زندگی مادی است، چرا که اگر پیشوای جامعه، دلبسته و دلباخته دنیا باشد از همین طریق می توان در او نفوذ کرد، و او را از راه حق منحرف ساخت. آیا در میان تمام امت اسلامی کسی در زهد و وارستگی به پایه علی(علیه السلام) می رسید؟ کسی که هرگز زری نیندوخت، خانه ای مجلل برای خود نساخت، لباسش ساده همچون لباس غلامش بود، و غذایش با فقیرترین مردم برابری می کرد. اگر معیار خلافت، قدرت روحی و جسمی، خلوص نیّت و زهد و پارسایی و عصمت، دلسوزی و مهربانی برای امت است، چه کسی

بهتر از امیرالمؤمنین(علیه السلام) واجد این شرایط بود؟ و اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله)علی(علیه السلام) را به جانشینی خود نصب کرد و بارها و بارها این معنا را در قالب عبارت های مختلف ریخت و بیان فرمود، و او را از همه لایق تر برای این مقام شمرد، به همین دلیل بود، نه او، که خدای او نیز او را از همه لایق تر شمرد. بانوی اسلام(علیها السلام) در پایان همین بخش به آنها هشدار می دهد که گمان نکنند این سستی و کوتاهی، و ترک حمایت از لایق ترین فرد امت برای خلافت، ارزان تمام خواهد شد. باید در انتظار پیامدهای دردناک آن باشند و نتیجه تلخ آن را بچشند، آنها تصور نکنند که از چنگال عذاب الهی در همین دنیا نیز می توانند فرار کنند، نه، هرگز. آری، سرانجام آنچه را کاشته اند درو خواهند کرد، و در چنگال حکومت های خودکامه و بی رحم و ستمگر و جبار و فاسد و مفسد همچون حکومت های بنی امیّه و بنی عباس گرفتار خواهند شد، روزی که راه فراری در پیش و پس نداشته باشند و عذاب آخرت آنها نیز ناگفته پیداست.

**«اَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عِشْتَ اَرَاکَ الدَّهْرُ عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ.**

لَیْتَ شِعْرِی؟ اِلی اَیِّ سِناد اسْتَنَدُوا؟ وَ عَلَی اَیِّ عِماد اعتَمَدُوا؟ وَ بِاَیَّةِ عُرْوَة تَمَسَّکُوا؟ وَ عَلی اَیَّةِ ذُرِّیَّة اَقْدِمُوا وَ احتَنَکُوا؟ (لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ )(۱) و (بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلا ).(۲) اِسْتَبْدَلُوا وَاللهِ الذُّنابی بِالقَوادِم، وَ الْعَجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْم یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً، (أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَکِنْ لاَ یَشْعُرُونَ).(۳) وَیْحَهُمْ! (أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَ یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ)(۴ ;)ترجمه: اکنون بیا و بشنو، (از دلیل های واهی آنها) و هر قدر عمر کنی دنیا شگفتی تازه ای به تو نشان می دهد! و اگر می خواهی تعجب کنی از سخنان آنها تعجب کن (و منطقشان را در باب خلافت دیگران بشنو). ای کاش می دانستم آنها به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه ای اعتماد کردند؟ و به کدام دستاویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذرّیّه جرأت کردند و مسلط شدند؟ «چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران». آنها پیشگامان را رها کرده و به سراغ دنباله ها رفتند، شانه را با دم معاوضه کردند! بینی گروهی که (کار بد می کنند) و گمان دارند کار خوب انجام می دهند بر خاک مذلت مالیده شود! «آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند». وای به حال آنها! «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟». ------------------------------------------

------------------------------------ ۱ . حج، آیه ۱۳ . ۲ . کهف، آیه ۵۰ . ۳ . بقره، آیه ۱۲ . ۴ . یونس، آیه ۳۵ . هیچ کس جز افرادی که «مستقلات عقلیه» را منکرند نمی توانند ترجیح «مرجوح» بر «راجح» را بپذیرد. یا به تعبیر روشن تر هیچ انسانی در مقدم داشتن چیزی که واجد مزایای فراوانی است بر چیزی که فاقد آنهاست، تردید به خود راه نمی دهد. آیا کسی را شنیده اید که به هنگام انتخاب یک معلم، شاگرد را بر استاد ترجیح دهد؟ یا به هنگام درمان بیماری، یک طبیب عادی و کم تجربه را به طبیبی بزرگ و پرسابقه و با تجربه مقدم بشمرد؟ (بی آن که امتیاز دیگری در کار باشد)، اگر به هنگام انتخاب فرمانده، افراد با تجربه و مدیر و مدبر را رها کرده به سراغ تازه کاران بی تجربه برویم، همه در عقل ما تردید می کنند. حتی آنها که ترجیح «مرجوح» را بر «راجح» ـ به زبان ـ قبیح نمی شمرند، هرگز در عمل از این اصل اساسی تخطی نخواهند کرد و دائماً به سراغ ترجیح برتر می روند. آیا آنها مثلا هنگام خرید میوه، میوه های خوب را رها کرده و میوه های نارس و نامرغوب را جدا می کنند؟ یا به هنگام انتخاب دوست، افراد بدنام و آلوده و شرور را بر نیکان و پاکان مقدم می شمرند؟ محال است کسی آب شور و ناگوار را بر آب شیرین و گوارا ترجیح دهد، و اگر کسی عملا چنین کند نباید در کمبود عقل او تردید داشت. بنابراین، قانون «ترجیح بهتر» یک قانون عقلی است که همه در تمام سطوح آن را عملا پذیرا هستند و از آن تخطی نمی کنند، ولی مشکل این جاست که گاه وضع جامعه چنان دگرگون می شود که نه فقط پای ارزش های کاذب به میان می آید، بلکه ضدّ ارزش ها جانشین ارزش ها می

شود، و انسان های ظاهراً عاقل، ممتازها را رها کرده به سراغ غیر آنها می رونـد. آری منافع زودگذر مادی گاه چنان چشم و گوش انسان را کور و کر می کننـد که منافع واقعی خود را به فراموشـی می سپرد و در این جا دست به کاری می زند که به راستی ترجیح عقب افتاده بر پیشرو است. قرآن مجیـد در برابر مشـرکان و کفـار که آلوده این کـار زشت و نـامعقول بودنـد بر همین مطلب تکیه کرده، می فرمایـد: «(أَفَمَنْ یَهْـدِی إِلَی الْحَـقِّ أَحَقُّ أنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَّـ یَهِـدِّی إِلاَّـ أنْ یُهْـدَی فَمَـا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ(؛)۱) آیا کسـی که هـدایت به حق می کند برای رهبری شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر این که هدایتش کنند؟ شـما را چه می شود چگونه داوری می کنید». بانوی رشـید اسـلام دختر گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این فراز (فراز سوّم) از خطبه غرّا و جانسوزش روی این مسأله تکیه کرده می گویـد: ای گروه مهاجران و انصار! چرا کسـی را که پیشـگام در اسـلام بود، و قبل از تمام مردان دست بیعت به پیامبر(صـلی الله علیه وآله)داد، رها کرده، به دنبال کسانی می روید که هرگز این افتخار بزرگ نصیبشان نشده (بلکه مدت ها بعد از طلوع آفتاب جهانتاب اسلام نیز در برابر بت سجده می کردند)؟ چرا کسی که «درِ» شهر علم پیامبر (باب مدینهٔ علم النبی(صـلی الله علیه وآله)) و به مقتضـای سـخن معروف پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) «اقضـاکم علیٌّ» توانایی او بر داوری از همه بیشتر و بهتر بود، کنار گذاشـته، و به سراغ کسانی رفتید که هرگز واجد چنین علم و دانشی نبودند؟ شما با این کار خود قانون مسلم «ترجیـح راجـح بر مرجوح» را شـکستید، و حکم قرآن را در این باره (که در آیه فوق منعکس است) به دست فراموشـی سپردید.(۲) بـانوی اسـلام(علیهـا السـلام) از این مطلب سـخت تعجب می کنـد، و دنیا را «جهان عجایب» می شـمرد که هر روز از عمر انسان می گذرد مطلب تازه ای به او نشان می دهد. او سؤال می کند که این گروه به ظاهر عاقل و فهمیده برای تغییر محور خلافت، و انتخاب دیگران به جای علی(علیه السـلام)به کدام دلیل اسـتناد جستند؟ و از کدامین مدرك کمك گرفتند؟ و چگونه آنها امتیازات روشنی را که در علی(علیه السلام) بود، نادیده گرفتند و مرجوحان را بر او مقدم شمردند؟ و در پایان همین بخش از این آیه قرآن که اشاره زنده ای به سـرنوشت آنهاست، کمك می گیرد و می فرماید: «(لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِـیرُ)(۳) و (بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلا(؛)۴) چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشـری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران». ------------------------------ ------------------------------------------------- ۱ . یونس، آیه ۳۵ . ۲ . و از همه اینهـا عجیب تر گفتار ابن ابی الحدید است که در خطبه کتابش می گوید: «وَالْحَمْدُللهِ الَّذِی قَدَّمَ الْمَفضُولَ عَلَی الفاضِلِ» حمد و سپاس سزاوار خداوندی است که فرد پائین تر را بر فرد برتر ترجیح داد! ۳ . اقتباس از آیه ۱۳ سوره حج . ۴ . اقتباس از آیه ۵۰ سوره کهف.

**«اَمَا لَعَمْرِی لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ، ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلا الْقَعْبِ دَماً عَبِیطاً، وَ ذُعافاً مُبِیداً، هُنالِکَ یَخْسَـرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِف التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَ الاْوَّلُونَ، ثُمَّ طِیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ اَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَأْشاً.**

وَ اَبْشِـرُوا بِسَـیْف صارِم، وَ سَـطْوَةِ مُعْتَد غاشِم، وَ بِهَرَج شامِل، وَ اسْـتِبْداد مِنَ الظّالِمِینَ یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهِیداً، وَ جَمْعَکُمْ حَصِـیداً. فَیا حَسْـرَةً لَکُمْ وَ اَنّی بِکُمْ وَ قَدْ عَمِیَتْ عَلَیْکُمْ؟ (أَنُلْزِمُکُمُوهَـا وَأَنْتُمْ لَهَـا کَارِهُونَ)(۱ ؛)ترجمه: بدانیـد به جان خودم سوگنـد ناقه خلافت باردار شده، منتظر باشـید چندان نمی گذرد که نوزاد خود را به دنیا می آورد (آن گاه ببینید چه نوزادی آورده) سـپس به جای کاسه شیر، کاسه های پر از خون تازه و سم کشـنده را بدوشید (و لا جرعه سر کشید!). «و آن زمان است که طرفداران باطل گرفتار خسران می شونـد». آری، سـرانجام، دنبـاله روان (چشم و گوش بسـته و بی خبر) عـاقبت کـاری را که پیشوایانشان پایه گـذاری کردنـد خواهند فهمیـد (و با تمام وجودشان آثار شوم آن را لمس می کننـد). (برویـد) از این پس به دنیای خود دل خوش کنیـد، و از آن راضـی و خوشـحال باشید، ولی برای امتحان و فتنه پراضطرابی که در انتظار شماست خود را آماده کنید. و شادمان باشید به شمشیرهای برنده! و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار، و هرج و مرجی فراگیر، و حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان، حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد، و جمعیّت شما را درو می کند! اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده، و از

واقعیت هـا بی خبریـد؟ «آیا ما می توانیم شـما را به پـذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با این که شـما کراهت داریـد؟». ثمره شوم انتخـاب نـادرست بسیاری از مردم فکر می کننـد اگر واقعیت هـا را فراموش کننـد واقعیت هـا نیز آنهـا را فراموش خواهـد کرد، و دامانشان را نخواهـد گرفت. چنین می پندارند می توان تخم بد کاشت و حاصل خوب برداشت، در حالی که به گفته آن شاعر نکته پرداز جای شک نیست که : تخم گل کاشتی آخر گل شـد *** بر سـرش نغمه سـرا بلبل شد خار کِشتی ثمرت خار دهد *** خار جز خـار کجـا بـار دهـد؟ در زمین دل خود کشـتی خـار *** خـار بـار آمـد و دادت آزار آری، چیزی نمی گـذرد که این پنـدارها همچون ساختمـان فرسوده موریانه خورده ای فرو می ریزد، ویا همچون حباب هایی بر سـطح آب محو می شود، و یا ماننـد خواب و خیالی با بیدار شدن پایان می گیرد و چهره عبوس واقعیت های شوم که ثمره اعمال نادرست خود انسان است ظاهر می شود، و طعم تلخ پیامـدهایی را که محصول اعمال نسـنجیده و خام است، خواهـد چشید. آری، این حکم قانون هستی است که با قـدرت هر چه تمـام تر بر سراسـر تاریـخ بشـر حکومت کرده و می کنـد که خطاکـاران را از نتایـج اعمالشان با خبر می سازد. شـهد زنـدگی را در کامشان شـرنگ و رؤیاهای شـیرین را به کابوسـی وحشـتناک مبدل می سازد. بانوی اسـلام(علیها السلام) در چهارمین فراز از خطبه اش بر همین معنا تکیه می کند و به آنها گوشـزد می فرماید که: شتر خلافت بعد از انحراف از مسیر، بزودی باردار می شود و نوزاد عجیب الخلقه خود را بر زمین می نهد، آن گاه به جای آن که شـیر گوارا و لبن سائغ آن را بنوشـید، کاسه های مملو از خون تازه به شمـا تحویل خواهـد داد، و جام دل شـما را مملوّ از این خون می سازد! و به جای شـیر شـیرین، زهر جانگـداز در کامتان فرو خواهد ریخت. یعنی کم کم نوبت به سـتمگران تاریخ و فرزندان و نواده های «ابوسـفیان» و «حجّاج ها» و «ابن اشـعث ها» و بدتر از آنها می رسد که شمشیرهای برنده را بر گردن شما و فرزندانتان می نهند، و خرمن زندگی شما را با داس مرگبار خود درو می کنند. نه فقط اموالتان را به غارت و زنانتان را به اسارت می برند، که با قتل عام های پی در پی صفحه زمین را از خونتان رنگین می سازند و حتی در درون مسـجد پیامبر(صـلی الله علیه وآله)، آری در درون مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)دوّمین حرم امن خدا، آن قدر از شما و فرزنـدانتان می کشـند کـه صـحن مسـجد مالامـال از خـون می شـود، حتـی حرمت خـانه خـدا را نگه نمی دارنـد و آن را بـا منجنیق سنگباران کرده و در درون یا بیرون آن شـما را از دم تیغ می گذرانند! شما گمان کردید اگر با عذرهای واهی دست از یاری حق و دفـاع از جانشـین پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) برداشتیـد به آسـانی از مجـازات الهی در امان می مانیـد، و از عواقب سوء اعمالتان می گریزیـد، زهی تصور باطـل، زهی خیـال محال! و امروز... آری امروز که ما به گذشـته تاریـخ می نگریم واقعیت سـخنان پر محتوای بـانوی بزرگ اسـلام(علیهـا السـلام) را روشن تر از همیشه می یـابیم که انحراف خلافت از محور اصـلی چه عواقب دردنـاکی برای مسـلمین بـه بـار آورد؟ و چگـونه جـان و مـال و نـوامیس آنهـا، و از آن افزونـتر قـوانین و احکـام و مقـدّسات اسـلام بـازیچه دست بازمانـدگان احزاب جاهلی شـد! عمّال بنی امیه نه بر صـغیر رحم کردنـد و نه بر کبیر ;نه پاس حرم رسول الله(صـلی الله علیه وآله) را داشـتند و نه احترام خانه خدا را ;نه برای مهاجران ارزشـی قائل بودند و نه برای انصار. از فرزندان ابوسفیانی که به اطرافیانش توصیه می کرد: «تَلَقَّفُوهـا یـا بَنِی اُمَیَّةَ تَلَقُّفَ الْکُرَةِ فَوَالَّذِی یَحْلِفُ بِهِ اَبُوسُـفْیانُ ما مِنْ جَنَّةٍ و لا نار ;گوی خلافت را از میـدان برباییـد ای بنی امیّه، سوگنـد بـه چیزی که ابوسـفیان هنـوز به آن وفـادار است و سوگنـد یـاد می کنـد، نه بهشـتی در کـار است و نه دوزخی!». چه انتظاری می توان داشت. لذا معاویه فرزند همین ابوسفیان نیز می گفت: «ما قاتَلْتُکُمْ لِتُصَلُّوا وَ لا لِتَصُومُوا... بَلْ قاتَلْتُکُمْ لِاَتَأَمَّرَ عَلَیْکُمْ». من با شـما پیکار نکردم که نماز بخوانیـد یا روزه بگیریـد... من فقط برای این پیکار کردم که بر شـما حکومت کنم! و از همه بـدتر داسـتانی است که ابن ابی الحدید عالم معروف اهل سنّت از زبیر بن بکار نقل می کند و آن را عنوان سندی بر عدم اعتقاد معاویه به نبوّت پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) از سوی جمعی از دانشـمندان (اهل سنّت) می شمرد. او می گوید: فرزند مغیرة بن شعبه نقل می کند که : با پدرم نزد معاویه رفتم، و پدرم غالباً نزد او می رفت و هنگام بازگشت از عقل و هوش معاویه می گفت، ناگهان شبی آمـد و از غـذا خوردن امتناع کرد، و بسـیار اندوهگین بود، من فکر کردم حادثه ای روی داده، از علت آن پرسـیدم، گفت: فرزندم!

من از نزد کسی آمدم که از همه بی ایمان تر و آلوده تر است! گفتم: چه می گویی؟ گفت: من با او خلوت کرده بودم و به او گفتم: تو به اعلاـ درجه حکومت رسیده ای، اگر عدالت را پیشه کنی، و نیکی را گسترش دهی، به نفع توست، چرا که سن تو زیاد شده است، و اگر نظر محبّتی به برادرانت از بنی هاشم بیفکنی و صله رحم بجا بیاوری بهتر است، چرا که امروز هیچ خطری از ناحیه آنها تو را تهدید نمی کند، و این به عنوان ذکر خیر و ثوابی برای تو باقی می ماند. گفت: من چه امیدی به بقای نام خویش داشته باشم؟ «اخو تیم» (اشاره به خلیفه اوّل) حاکم بر کشور اسلام شد، عدالت کرد، و آنچه می بایست انجام دهد انجام داد، ولی همین که از دنیا رفت نامش فراموش شد، فقط می گویند «ابوبکر». سپس «اخو عدی» (اشاره به خلیفه دوّم) به حکومت رسید و تلاش کرد، و ده سال دامن به کمر زد، اما همین که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت، جز این که می گویند «عمر». ولی «ابن ابی کبشه» (اشاره به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می زنند و می گویند: «اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ»! با این حال کدام کار خیر و کدام نام نیک (از من و امثال من) بعد از این باقی می ماند، ای بی شخصیت؟! نه بخدا سوگند، مگر این که دفن شود، دفن شود!، (این جمله اشاره به این است که باید نام گسترده پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را دفن کرد).(۲) و سرانجام یزید نوه ابوسفیان همه پرده ها را کنار زد و بطور علنی و آشکارا این نعره مستانه را سر داد: لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلا *** خَبَرٌ جاءَ وَ لاـ وَحْیٌ نَزَلْ بنی هاشم با حکومت بازی کردند و همه حرف ها مقدمه آن بود، و الا نه خبری آمده است و نه وحی از سوی خدا نازل شده! و به این ترتیب همان گفته کفرآمیز و جنایت بار نیای خود ابوسفیان را با صراحت تمام بیان و امضا کرد. وضع زندان های امویان و شکنجه های عجیبی که نسبت به زندانیان خود روا می داشتند که نه تنها تاریخ اسلام که تاریخ بشریت را لکه دار و سیاه کرده است گواه زنده گفتار بانوی اسلام(علیها السلام) است. آری، حوادث آینده به خوبی در آیینه تابناک قلب بانوی اسلام(علیها السلام) منعکس بود، و همان گونه که به روشنی در این خطبه خبر داد، بزودی سلطه گران متجاوز و بی رحم با شمشیرهای آخته و برّان بر مردم هجوم آوردند و حکومت های خودکامه استبدادگر جان و مال و ناموس و دینشان را بر باد دادند. هرج و مرج سایه شوم و سنگین خود را بر جامعه اسلامی افکند و مسلمانان تلخیِ آن همه سستی و تقصیر در حمایت از حق را چشیدند. و این است سزای آن کس که حق را رها کند و به دنبال باطل رود. ------------------------------------------------------------------------------------------- ۱ . هود، آیه ۲۸ . ۲ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۵، صفحه ۱۲۹.

### «قالَ سُوَیْدُ بْنُ غَفْلَهَ: فَاَعادَتِ النِّساءُ قَوْلَها(علیها السلام) عَلی رِجالِهِنَّ فَجاءَ اِلَیْها قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهاجِرِینَ وَ الْاَنْصارِ مُعْتَذِرِینَ وَ قالُوا:

یا سَیِّدَهَ النِّساءِ لَوْ کانَ اَبُوالْحَسَنِ ذَکَرَ لَنا هذَا الْاَمْرَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ، وَ نُحْکِمَ الْعَقْدَ، لَما عَدَلْنا عَنْهُ اِلی غَیْرِهِ. فَقالَتْ: اِلَیْکُمْ عَنِّی فَلاـ عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِیرِکُمْ، وَ لا اَمْرَ بَعْدَ تَقْصِیرِکُمْ ؛ترجمه: سوید بن غفله (راوی این خبر) می گوید: زنان مهاجر و انصار، سخنان آتشین دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای مردانشان بازگو کردند، و به دنبال آن گروهی از مهاجران و انصار خدمتش رسیدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و گفتند: ای بانوی زنان! اگر ابوالحسن علی(علیه السلام) پیش از محکم شدن پیمان، و بیعت با دیگران، پیشنهاد بیعت می کرد، هرگز او را رها نمی کردیم (و به سراغ دیگران نمی رفتیم). بانوی اسلام(علیها السلام) از این عذر بدتر از گناه سخت ناراحت شد و فرمود: بس کنید، و از من دور شوید! این عذرهای دروغین شما هرگز پذیرفته نیست، وچاره ای بعد از آن همه تقصیرات وجود ندارد». از همه زشت تر و دردناک تر پاسخی است که گروهی از مهاجران و انصار بعد از شنیدن پیام بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) در حضورش مطرح کردند که همچون خنجری بر قلب پاکش فرو نشست و خوانه ابش در کلماتش پاشید. آنها با شنیدن محتوای این خطبه سخت تکان خوردند، و احساس شرمساری کردند، و شاید از مجازات های الهی در دنیا و آخرت بیمناک شدند، و همین امر آنها را بر این داشت که اجازه شرفیابی گرفته و به محضر دختر پیامبر(صلی الله

علیه وآله)بشتابند و جوابی خدمتش عرض کنند که محتوایش این بود: چرا ابوالحسن علی بن ابی طالب(علیه السلام) قبل از آن که دیگران پیشنهاد بیعت کنند ما را به سوی خود فرا نخواند تا دست بیعت در دست او بگذاریم، مقدمش را گرامی داشته، و از حکومتش پاسداری کنیم؟ در اطاعتش بکوشیم، و فرمانش را از جان و دل پذیرا شویم، و با وجود او ما هیچ کس را مقدم نمی داشتیم! چرا که او را از همه لایق تر برای این امر مهم، و از همه نزدیک تر به رسول الله(صلی الله علیه وآله) و مکتب و فکر او می دانیم. ولی افسوس که حالا کار از کار گذشته! و ما دست دیگران را به منظور بیعت فشرده ایم، و طوق طاعتشان را بر گردن نهاده ایم و چون پیمان خود را در این زمینه محکم کرده ایم راه بازگشت به روی ما بسته است! اما ای کاش آنها این عذر بدتر از گناه را در محضر بانوی اسلام(علیها السلام) مطرح نمی کردند، پاسخی زشت و ننگین، و عذری رسوا و دروغین، سخنی که قلب پاک او را سخت آزرده ساخت، و روح دردمندش را دردمندتر کرد. ای کاش لااقل با صراحت به گناه خود اعتراف می کردند، و قول بازگشت در فرصت مناسب را به او می دادند و از این زشت گویی و عذرهای واهی چشم می پوشیدند، زیرا: اوّلاً: آنها بارها از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که وصی و جانشین او کسی جز علی(علیه السلام) نیست و این مسأله نیازی به بیعت نداشت. ثانیاً : به فرض این که نیازی به بیعت بود، مگر در غدیر خم پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همه آنها بیعت نگرفت، داستان غدیر خم چیزی نبود که بر کسی مخفی باشد، مطلبی بود که خود آنها در فاصله نزدیکی آن را دیده یا شنیده بودند و از آن خبر داشتند. ثالثاً: به فرض که پیام پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نشنیده و در غدیر خم حضور نداشتند، آیا برتری علی(علیه السلام) بر دیگران بر کسی مخفی و پوشیده بود؟! چرا بعد از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) دسته جمعی به سراغش نیامدند و اگر نیازی به بیعت مجدد بود دست بیعت در دستش نگذاردند؟ خلافت یک حق شخصی و خصوصی مربوط به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نبود که نیاز به «مطالبه صاحب حق» داشته باشد، خلافت یک حق عمومی مربوط به جامعه اسلامی، بلکه مربوط به کل اسلام بود، و لذا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) او را به این مقام به فرمان پروردگار نصب نمود. پذیرش خلافت از سوی علی(علیه السلام) و حمایت مسلمین از او، هر دو از وظایف حتمی الهی بود که «چون و چرا» و «اگر و مگر» و «چنین و چنان» در آن معنا ندارد. رابعاً : به فرض که علی(علیه السلام) می بایست پیشنهاد بیعت به عنوان خلافت به مردم کند، آیا سزاوار است بدن پیامبر(صلی الله علیه وآله)روی زمین بماند و کسی اقدام به خاکسپاری این جسم مطهر نکند و نخست دعوای خلافت مطرح گردد. این چه توطئه ای بود که گروهی مراسم دفن آن حضرت را رها کرده و عجولانه به دنبال نصب خلیفه رفتند؟ چرا؟ خامساً: اگر از همه اینها چشم بپوشیم هر گاه کسی فرضاً رهبری برای خود انتخاب کند و بعد بفهمد در این انتخاب گرفتار اشتباه شده است، و راهی را که می روند نه به ترکستان که به سوی پرتگاه است، آیا باید به راه خود ادامه دهد، و در پرتگاه سقوط کند، چون بیعت با دیگری کرده، و قول وفاداری به دیگری داده است؟! کدام منطق و قانون و کدام عقل چنین داوری می کند؟

**در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت علی(علیه السلام) می باشد، ولی درسی است برای همه مسلمان ها در تمام قرون و اعصار، که در مسائل مربوط به حکومت اسلامی سستی و بی تفاوتی نشان ندهند و از در سازشکاری با افراد نااهل در نیایند، با این مسأله، سطحی برخورد نکنند، و در انتخاب افراد برای پست های حساس ترجیح «مرجوح» بر «راجح» ندهند، و اگر چنین کنند باید در انتظار نتیجه شوم اعمالشان باشند، و بدانند که عواقب دردناک حکومت های ناصالح و خودکامه و طاغوت ها را با تمام وجود خود لمس می کنند سپس بر کوتاهی و تقصیر خود اشک حسرت می ریزند.**

اشکی که ثمری جز اندوه و حسرت و رسوایی ندارد. قم ـ حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی ربیع الثانی ۱۴۰۹ مطابق آبان ماه ۱۳۶۷

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-

۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

